بسم الله الرحمن الرحيم

تفسیر جوان

(برگرفته از تفسیر نمونه)

جز ۱۸ جلد ۱۸

۱۸

با نظارت: حضرت آیةالله مکارم شیرازی

با اهتمام :دکتر محمد بیستونی

اَلْاِهْدٰاءِ

اِلىٰ سَيِّدِنٰا وَ نَبِيِّنٰا مُحَمَّدٍ
رَسُولِ اللّٰهِ وَ خٰاتَمِ النَّبِيّينَ وَ اِلىٰ مَوْلاٰنٰا
وَ مَوْلَى الْمُوَحِّدينَ عَلِيٍّ اَميرِ الْمُؤْمِنينَ وَ اِلىٰ بِضْعَةِ
الْمُصْطَفىٰ وَ بَهْجَةِ قَلْبِهِ سَيِّدَةِ نِسٰاءِ الْعٰالَمينَ وَ اِلىٰ سَيِّدَىْ
شَبٰابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ، اَلسِبْطَيْنِ، اَلْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ اِلَى الْاَئِمَّةِ التِّسْعَةِ
الْمَعْصُومينَ الْمُكَرَّمينَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ لاٰسِيَّمٰا بَقِيَّةِاللّٰهِ فِىالْاَرَضينَ وَ وٰارِثِ عُلُومِ
الْاَنْبِيٰاءِ وَ الْمُرْسَلينَ، اَلْمُعَدِّ لِقَطْعِ دٰابِرِالظَّلَمَةِ وَ الْمُدَّخِرِ لِاِحْيٰاءِ الْفَرٰائِضِ وَ مَعٰالِمِ الدّينِ ،
اَلْحُجَّةِبْنِالْحَسَنِ صٰاحِبِ الْعَصْرِ وَ الزَّمٰانِ عَجَّلَ اللّٰهُ تَعٰالىٰ فَرَجَهُ الشَّريفَ فَيٰا مُعِزَّ
الْاَوْلِيٰاءَوَيٰامُذِلَّالْاَعْدٰاءِاَيُّهَاالسَّبَبُالْمُتَّصِلُبَيْنَالْاَرْضِوَالسَّمٰاءِقَدْمَسَّنٰا
وَ اَهْلَنَا الضُّرَّ في غَيْبَتِكَ وَ فِرٰاقِكَ وَ جِئْنٰا بِبِضٰاعَةٍ
مُزْجٰاةٍ مِنْ وِلاٰئِكَ وَ مَحَبَّتِكَ فَاَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ مِنْ مَنِّكَ وَ
فَضْلِكَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنٰا بِنَظْرَةِ رَحْمَةٍ مِنْكَ
اِنّٰا نَريٰكَ مِنَ الْمُحْسِنينَ

متن تأییدیهٔ مرجع عالیقدر حضرت «آیة الله العظمی مکارم شیرازی» در مورد کتاب «تفسیر جوان» (منبع مطالعاتی و تحقیقاتی اصلی «روش انس با قرآن»)

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

قرآن مجیدبالاترین سند افتخار مامسلمانان است و تاکسی با قرآن آشنا نشود ، پی به عظمت آن نخواهد برد و هر قدر آشنایی ما با ا ین کتاب بزرگ آسمانی افزون گردد ، به درجهٔ اهمیت و عظمت آن بهتر پی می‌بریم ، مخصوصاً برای حل مشکلات مسلمین در دنیای امروز ، بهترین راه‌گشا قرآن است .

به‌همین دلیل‌شایسته است نسل‌جوان برومندما روزبه روز با این کتاب آسمانی آشناتر گردد ، نه فقط به «خواندن» و «قرائت» و «حفظ» آن ، بلکه به «محتوا و معنای

قرآن» ، به یقین قرآن مجید می‌تواند صفا و روشنی ویژه‌ای به تمام زندگی آنان بدهد و از آنان افرادی باایمان ، شایسته ، قوی ، شجاع و طرفدار حق بسازد .

از آنجاکه تفسیر نمونه بحمدالله در میان تمام قشرها نفوذ یافته و تحولی در محیط ما ایجادکرده است ، جناب آقای «دکتر محمد بیستونی» که فردی باذوق و علاقمند به مسائل اسلامی و مسائل جوانان است . ابتکاری به خرج داده و تفسیر نـمونه را بـه صورت فشرده و خلاصه با «سبکی تازه» که به آسانی قابل استفاده برای همهٔ جوانان باشد ، درآورده و به‌گونه‌ای که هم‌اکنون ملاحظه می‌کنید ، در اختیار آنان‌گذارده است . خداوند این خدمت را از ایشان قبول کند و به همهٔ جوانان عزیز توفیق استفاده از آن را مرحمت فرماید .

ناصر مکارم شیرازی

۷۹/۸/۲۸

متن تأییدیهٔ حضرت آیت الله خزعلی مفسّر و حافظ کل قرآن کریم

بسم الله الرحمن الرحیم

هر زمانی را زبانی است یعنی در بستر زمان خواسته‌هایی نو نو پدید می‌آید که مردم آن دوران خواهان آنند. با وسائل صنعتی و رسانه‌های بی‌سابقه خواسته‌ها مضاعف می‌شود و امروز با اختلاف تمدن‌ها و اثرگذاری هریک در دیگری آرمان‌های گوناگون و خواسته‌های متنوع ظهور می‌یابد بر متفکران دوران و افراد دلسوز خودساخته در برابر این هنجارها فرض است تا کمر خدمت را محکم ببندند و این خلأ را پر کنند همان‌گونه که علامه امینی با الغدیرش و علامه طباطبایی با المیزانش. در این میان نسل جوان را باید دست گرفت و بر سر سفرهٔ این پژوهشگران نشاند و رشد داد. جناب آقای دکتر محمد بیستونی رئیس هیئت مدیرهٔ مؤسسهٔ قرآنی تفسیر جوان به فضل الهی

این کار را بعهده گرفته و آثار ارزشمند مفسران را با زبانی ساده و بیانی شیرین، پیراسته از تعقیدات در اختیار نسل جوان قرار داده علاوه بر این آنان را به نوشتن کتابی در موضوعی که منابع را در اختیارشان قرار داده دعوت می‌کند. از مؤسسهٔ مذکور دیدار کوتاهی داشتیم، از کار و پشتکار و هدفمند بودن آثارشان اعجاب و تحسینم شعله‌ور شد، از خداوند منان افاضهٔ بیشتر و توفیق افزونی برایشان خواستارم. به امید آنکه در مراحل غیرتفسیری هم از معارف اسلامی درهای وسیعی برویشان گشاده شود.

آمین رب العالمین .

۲۱ ربیع‌الثانی ۱۴۲۵

۲۱ خرداد ۱۳۸۳

ابـوالقاسم خزعلی

* ویژگی‌ها و مزایای کتاب " تفسیر جوان"

۱ـ درج قول برتر و حذف اقوال متعدد در بیان تفسیر آیات.

۲ـ حفظ اصالت مطالب و مفاهیم ارائه شده در اصل تفسیر.

۳ـ خلاصه نمودن جملات طولانی در قالب عبارات کوتاه‌تر و ساده‌تر.

۴ـ اِعراب‌گذاری آیات و روایات به منظور سهولت حفظ کردن آنها.

۵ـ استفاده از سه خط تحریری برای آیات، ترجمه و تفسیر، به منظور مطالعهٔ روان آنها.

۶ـ درج ترجمه روان و تفسیر هر آیه به صورت مستقل، به جز در آیاتی که با هم ارتباط تنگاتنگ دارند.

۷ـ تیترگذاری و تدوین مطالب کتاب به سبک کتاب‌های آموزشی به منظور تدریس آسان در جلسات تفسیر قرآن.

۸ـ انتشار در قطع کوچک به منظور استفاده از اوقات فراغت روزانه و سهولت قرار گرفتن در جیب.

۹ـ قیمت ارزان کتاب به منظور خرید همگان خصوصاً جوانان عزیز و اُنس بیشتر جامعه با قرآن کریم.

محمد بیستونی

تهران ـ پائیز ۱۳۸۳

سورهٔ مؤمنون

فضیلت تلاوت سورهٔ « مؤمنون »

پیامبر فرمود : «هرکس سورهٔ "مؤمنون" را تلاوت کند ، فرشتگان در روز قیامت او را به روح و ریحان بشارت می‌دهند و هنگامی که فرشتهٔ مرگ برای قبض روح او می‌آید ، چنان بشارتی به او می‌دهد که چشمش روشن می‌شود » .(۱)

در برخی‌از روایات از پیامبر نقل شده که هنگام نزول آیات آغاز این سوره فرمود : «ده آیه بر من نازل شده که هرکس آن‌ها را برپا دارد ، وارد بهشت خواهد شد » .(۲)

البته ذکر فضایل تلاوت سوره‌ها هرگز به معنی خواندن خالی از اندیشه و عمل نیست .

۱- « *مجمع البیان* » ، *جلد ۷ ، صفحهٔ ۹۸ .* ۲- « *روح المعانی* » ، *جلد ۱۸ ، صفحهٔ ۲ .*

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشندهٔ بخشایشگر

(۱) قَدْ اَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ

مؤمنان رستگار شدند .

انتخاب نام «مُؤْمِنُونَ» برای این سوره ، به خاطر آیات آغاز این سوره است که ویژگی‌های مؤمنان را در عباراتی کوتاه ، زنده و پرمحتوا تشریح می‌کند .

«اَفْلَحَ» از مادهٔ «فَلَح» و «فَلاٰح» در اصل به معنی شکافتن و بریدن است ، سپس به هر نوع پیروزی و رسیدن به مقصد و خوشبختی اطلاق شده است .

درحقیقت افراد پیروزمند و رستگار و خوشبخت موانع را از سر راه برمی‌دارند و راه خود را به سوی مقصد می‌شکافند و پیش می‌روند .

البته فلاح و رستگاری معنی وسیعی دارد که هم پیروزی‌های مادی را شامل می‌شود و هم معنوی را و در مورد مؤمنان هر دو بُعْد منظور است .

پیروزی و رستگاری دنیوی در آن است که انسان آزاد و سربلند و عزیز و بی‌نیاز زندگی کند و این امور جز در سایهٔ ایمان امکان‌پذیر نیست و رستگاری آخرت در این است که در جوار رحمت پروردگار در میان نعمت‌های جاویدان در کنار دوستان شایسته و پاک و در کمال عزت و سربلندی به سر برد .

(۲) اَلَّذينَ هُمْ في صَلاٰتِهِمْ خاٰشِعُونَ

آن‌ها که در نمازشان خشوع دارند .

صفات برجستهٔ مؤمنان

از این آیه تا آیهٔ ۹ ، صفات برجستهٔ مؤمنان تشریح شده است .

« خاٰشِعُونَ » از مادهٔ «خُشُوع» به معنی حالت تواضع و ادب جسمی و روحی است که در برابر شخص بزرگ یا حقیقت مهمی در انسان پیدا می‌شود و آثارش در بدن ظاهر می‌گردد .

این‌جا قرآن «اِقاٰمَةَ صَلوٰة» (خواندن نماز) را نشانهٔ مؤمنان نمی‌شمارد، بلکه خشوع در

نماز را از ویژگی‌های آنان می‌شمارد، اشاره به این‌که نماز آن‌ها الفاظ و حرکاتی بی‌روح و فاقد معنی نیست ، بلکه به هنگام نماز آن‌چنان حالت توجه به پروردگار در آن‌ها پیدا می‌شود که از غیر او جدامی‌گردند و به او می‌پیوندند ، چنان غرق حالت تفکر و حضور و راز و نیاز با پروردگار می‌شوند که برتمام ذرات وجودشان اثر می‌گذارد، خود را ذره‌ای می‌بینند در برابر وجودی بی‌پایان و قطره‌ای در برابر اقیانوسی بی‌کران .

در حدیثی می‌خوانیم که پیامبر مردی را دید که در حال نماز با ریش خود بازی می‌کند ، فرمود : « اَمّا اَنَّهُ لَوْ خَشَعَ قَلْبُهُ لَخَشَعَتْ جَوارِحُهُ : اگر در قلبش خشوع بود ، اعضای بدنش نیز خاشع می‌شد » .[1]

۳ وَ الَّذينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ

و آن‌ها که از لغو و بیهودگی روی گردان هستند .

۱- « *مجمع البیان* » ، *ذیل آیهٔ مورد بحث* .

در واقع تمام حرکات و خطوط زندگی آنان هدفی را دنبال می‌کند ، هدفی مفید و سازنده چراکه «لَغْو» به معنی کارهای بی‌هدف و بدون نتیجه مفید است .

در حقیقت لغو همان‌گونه که بعضی‌از مفسران بزرگ گفته‌اند ، هر گفتار و عملی است که فایدهٔ قابل ملاحظه‌ای نداشته باشد و اگر می‌بینیم بعضی از مفسران آن را به باطل ، بعضی به معنی همهٔ معاصی ، بعضی به‌معنی دروغ ، بعضی به معنی دشنام یا مقابلهٔ دشنام به دشنام ، بعضی به معنی غنا و لهو و لعب و بالاخره بعضی به معنی شرک ، تفسیر کرده‌اند ، همهٔ این‌ها مصداق‌های آن مفهوم جامع و کلی است .

البته لغو تنها شامل سخنان و افعال بیهوده نمی‌شود ، بلکه افکار بیهوده و بی‌پایه‌ای که انسان را از یاد خدا غافل و از تفکر در آن‌چه مفید و سازنده است ، به خود مشغول می‌دارد ، همه در مفهوم لغو جمع است .

(۴) وَ الَّذينَ هُمْ لِلزَّكوٰةِ فٰاعِلُونَ

و آن‌ها که زکات را انجام می‌دهند .

«زکـات» منحصـراً بـه معنـی زکـات واجـب نـیسـت، بـلکـه زکـاتهـای مستحـب در شـرع اسـلام فـراوان اسـت، آنچـه در مـدینـه نـازل شـد، زکـات واجـب بـود ولـی زکـات مستحـب قبـلاً نیـز بـوده اسـت.

بعضی‌از مفسران نیز این‌احتمال را داده‌اندکه زکات بـه‌صورت یک حکـم وجـوبی امـا بدون حد و حدود در «مکه» بوده است، یعنی مسلمانان موظف بودند مقداری از امـوال خود را به نیازمندان بپردازند، ولی بعد از تشکیل حکومت اسلامی و تأسـیس بـیت‌المـال زکات تحت برنامهٔ مشخصی قرار گرفت و نصاب‌ها و مقدارهای معینی بـرای آن قـرار داده شد و مأمورین جمع زکات از طرف پیامبر به هرسو اعزام شدند.

(۵) وَ الَّـذِینَ هُـمْ لِفُـرُوجِهِـمْ حـافِظُـونَ

و آن‌ها که دامان خود را از آلودگی به بی‌عفتی حفظ می‌کنند.

(۶) اِلاّ عَلیٰ اَزْواجِهِمْ اَوْ مـا مَلَکَتْ اَیْمانُهُمْ فَاِنَّهُمْ غَیْرُ مَلُومینَ

تنها آمیزش جنسی با همسران و کنیزانشان دارندکه‌در بهره گیری از آن‌ها ملامت نمی‌شوند.

(۷) فَمَنِ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ

و هرکس غیر این طریق را طلب کند ، تجاوزگر است .

« فُرُوج » جمع «فَرْج» کنایه از دستگاه تناسلی است .

چهارمین ویژگی مؤمنان را مسألهٔ پاکدامنی و عفت به‌طورکامل و پرهیز از هرگونه آلودگی جنسی قرار داده است .

تعبیر به « محافظت فروج » گویا اشاره به این است که اگر مراقبت مستمر و پی‌گیر در این زمینه نباشد ، بیم آلودگی فراوان است .

تعبیر به « همسران » شامل همسران دائم و موقت هردو می‌شود .

تعبیر به « غَيْرُ مَلُومِينَ » (آن‌ها مورد ملامت قرار نمی‌گیرند) ممکن است اشاره به طرز فکر غلطی باشد که برای مسیحیت انحرافی پیدا شده‌است که آن‌ها هرگونه آمیزش جنسی را خلاف شأن انسان می‌پندارند و ترک مطلق آن را فضیلت می‌دانند تا آن‌جا که کشیشان کاتولیک و همچنین زنان و مردان تارک دنیا ، در تمام عمر مجرد زندگی می‌کنند و هرگونه

ازدواج را مخالف این مقام روحانی تصور می‌کنند (هرچند این مسأله بیشتر جنبهٔ ظاهری دارد اما در خفا بعضی از آن‌ها طرقی برای اشباع غریزهٔ جنسی خود انتخاب می‌کنند و کتاب‌های نویسندگان خودشان پر است از داستان‌هایی که در این زمینه نوشته‌اند) .[۱]

به‌هرحال امکان ندارد خداوند غریزه‌ای را به عنوان بخشی از نظام احسن در انسان بیافریند و بعد آن‌را به‌کلی تحریم یا مخالف مقام انسانی بداند .

این نکته چندان نیاز به یادآوری نداردکه حلال‌بودن همسران مخالف با بعضی از موارد استثنایی نیست ، مانند حالت عادت ماهیانه و امثال آن .

همچنین حلال بودن کنیزان (زنان برده) مشروط بر شرایط متعددی‌است که درکتب فقهی آمده و چنان نیست که هرکنیزی به صاحب آن حلال باشد و در واقع در بسیاری از جهات و شرایط ، همان شرایط همسران را دارد .

۱- «تاریخ ویل دورانت» .

همسر دائم و موقت

از آیات فوق استفاده می‌شودکه تنها دوگروه از زنان بر مردان حلال هستند؛ نخست همسران و دیگر کنیزان (باشرایط خاص) و به همین جهت این آیه در کتب فقهیه در بحث‌های نکاح در موارد بسیاری مورد استناد قرار گرفته است .

جمعی از مفسران و فقهای اهل سنت خواسته‌اند از این آیه شاهدی برای نفی ازدواج موقت بیاورند و بگویند آن هم در حکم زنا است .

اما باتوجه به‌این حقیقت‌که « **ازدواج موقت** » (متعه) به‌طور مسلم در زمان پیامبر حلال بوده‌است و اَحدی از مسلمانان آن را انکار نمی‌کنند ، منتها بعضی می‌گویند در آغاز اسلام بوده و بسیاری از صحابه نیز به آن عمل کرده‌اند ، سپس نسخ شده و بعضی می‌گویند : عمر بن خطاب از آن جلوگیری به عمل آورد .

باتوجه به‌این واقعیت‌ها مفهوم سخن این دسته از دانشمندان اهل تسنن این خواهد بود که پیامبر العیاذ بالله زنا را حداقل برای مدتی مجاز شمرده و این غیرممکن است .

از این گذشته متعه برخلاف پندار این گروه یک‌نوع ازدواج است ، ازدواجی‌است موقت و دارای شرایط ازدواج دائم، بنابراین قطعاً در جملهٔ « اِلاّ عَلیٰ اَزْوٰاجِهِمْ » داخل است و به همین دلیل به هنگام خواندن صیغهٔ ازدواج موقت ، از همان صیغه‌های ازدواج دائم (اَنْکَحْتُ و زَوَّجْتُ) با قیدمدت استفاده می‌شود و این بهترین دلیل بر ازدواج بودن آن‌است.

دربارهٔ ازدواج موقت و دلایل مشروعیت آن در اسلام و عدم نسخ این‌حکم و همچنین فلسفهٔ اجتماعی آن و پاسخ به ایرادات مختلف در جلد سوم تفسیر نمونه ، ذیل آیهٔ ۲۴ سورهٔ نساء مشروحاً بحث شده است .

(۸) وَ الَّذینَ هُمْ لِاَمٰانٰاتِهِمْ وَ عَهْدِهِمْ رٰاعُونَ

و آن‌ها که امانت‌ها و عهد خود را مراعات می‌کنند .

حفظ و ادای امانت به‌معنی وسیع کلمه و نیز پایبند بودن به عهد و پیمان در برابر خالق و خلق ، از صفات بارز مؤمنان است .

در مفهوم وسیع امانت ، امانت‌های خدا و پیامبران الهی و همچنین امانت‌های مردم

جمع است ، نعمت‌های مختلف خدا هریک امانتی از امانات او هستند ، آیین حق ، کتب آسمانی، دستورالعمل‌های پیشوایان راه حق و همچنین اموال و فرزندان و پست‌ها و مقام‌ها، همه امانت‌های او هستند که مؤمنان در حفظ و ادای حق آن‌ها می‌کوشند ، تا در حیاتند ، از آن پاسداری می‌کنند و به هنگام ترک دنیا آن‌ها را به نسل‌های برومند آیندهٔ خودمی‌سپارندو چنین‌نسلی‌را برای پاسداری‌آن تربیت‌می‌کنند .

دلیل بر عمومیت مفهوم امانت در این جا علاوه بر گستردگی و اطلاق لفظ ، روایات متعددی است که در تفسیر امانت وارد شده ،گاهی امانت به معنی "امامت امامان معصوم" که هر امام آن را به امام بعد از خود می‌سپارد ، تفسیر شده [1] وگاه به مطلق ولایت و حکومت .

جالب این‌که «زراره» که از شاگردان بزرگ امام باقر و امام‌صادق است ،

۱- «تفسیر برهان» ، جلد ۱ ، صفحهٔ ۳۸۰ .

چنین می‌گوید : « منظور از جملهٔ " اَنْ تُؤَدُّوا الْاَمانٰاتِ اِلیٰ اَهْلِها " (۵۸ / نساء) این است که ولایت و حکومت را به اهلش واگذارید » .[۱]

و این نشان می‌دهد که حکومت از مهم‌ترین ودیعه‌های الهی است که باید آن را به اهلش سپرد .

به‌هرحال مسلّم است که پایبند بودن به تعهدات و حفظ و ادای امانات از مهم‌ترین پایه‌های نظام اجتماعی بشر است و بدون آن‌ها هرج و مرج در سراسر جامعه به‌وجود خواهد آمد ، به همین دلیل حتی افراد و ملت‌هایی که اعتقاد الهی و مذهبی ندارند ، برای مصون ماندن از این هرج و مرج اجتماعی ناشی از خیانت در عهد و امانت ، خود را موظف به انجام این دو برنامه حداقل در مسائل کلی اجتماعی می‌دانند .

در زمینهٔ اهمیت امانت در جلد سوم تفسیر نمونه ذیل آیهٔ ۵۸ سورهٔ نساء و در جلد

۱- « *تفسیر برهان* » ، *جلد ۱ ، صفحهٔ ۳۸۰* .

هفتم تفسیر نمونه ذیل آیهٔ ۱۲ سورهٔ انفال و در زمینهٔ وفاء به‌عهد در جلد چهارم تفسیرنمونه ذیل آیهٔ ۱ سورهٔ مائده و جلد ۱۱ تفسیر نمونه ذیل آیهٔ ۹۱ سورهٔ نحل مشروحاً بحث شده است .

﴿۹﴾ وَ الَّذِينَ هُمْ عَلىٰ صَلَوٰاتِهِمْ يُحٰافِظُونَ

و آن‌ها که از نمازها مواظبت می‌نمایند .

بالاخره نهمین آیه ، آخرین ویژگی مؤمنان را که محافظت بر نمازها می‌باشد ، بیان کرده است .

جالب این‌که نخستین ویژگی مؤمنان را «خشوع در نماز» و آخرین صفت آن‌ها را «محافظت بر نماز» شمرده است ، از نماز شروع می‌شود و به نماز ختم می‌گردد ، چراکه نماز ، مهم‌ترین رابطهٔ خالق و خلق است .

نماز برترین مکتب عالی تربیت است ، نماز وسیلهٔ بیداری روح و جان و بیمه‌کنندهٔ انسان در برابر گناهان است ، خلاصه نماز هرگاه با آدابش انجام گیرد ، زمینهٔ مطمئنی برای

همهٔ خوبی‌ها و نیکی‌ها خواهد بود .

(۱۰) اُولٰئِكَ هُمُ الْوٰارِثُونَ

(آری) آن‌ها وارثان هستند .

(۱۱) اَلَّذينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فيها خالِدُونَ

که بهشت برین را ارث می‌برند و جاودانه در آن خواهند ماند .

« فِرْدَوْس » در اصل به گفتهٔ بعضی یک لغت رومی است و بعضی آن را عربی و بعضی اصل آن را فارسی می‌دانند و به معنی "باغ" است ، یا باغ مخصوصی که تمام نعمت‌ها و مواهب الهی در آن جمع است و لذا می‌توان آن‌را به‌عنوان «بهشت برین» (بهترین و برترین باغ‌های بهشت) نامید .

تعبیر به «ارث بردن» ممکن است اشاره به این باشد که مؤمنان بدون زحمت به آن می‌رسند ، همانند ارث که انسان زحمتی برای آن نکشیده است ، درست است که نایل شدن به مقامات عالی بهشت ، بسیار تلاش و کوشش و پاکی و خودسازی

می‌خواهد ولی آن پاداش عظیم در مقابل این اعمال ناچیز به قدری زیاد است که گویی انسان بی‌زحمت به آن رسیده است .

(۱۲) وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ

ما انسان را از عصاره‌ای از گل آفریدیم .

« سُلَالَة » به معنی چیزی است که از دیگری گرفته می‌شود و در واقع خلاصه و عصاره و برگزیده‌ای از آن است .

آری این گام نخست است که انسان با آن عظمت ، با آن‌همه استعداد و شایستگی‌ها، این افضل مخلوقات و برترین موجودات جهان ، از خاکی بی‌ارزش است ، همان خاکی که در کم‌ارزش بودن ، ضرب‌المثل است و این نهایت قدرت‌نمایی او است که از چنین مواد ساده‌ای ، چنان موجود بدیعی آفرید .

(۱۳) ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ

سپس آن را نطفه‌ای در قرارگاه مطمئن (رَحِم) قرار دادیم .

تعبیر از «رَحِم» به «قَرارٍ مَکینٍ» (قرارگاه امن و امان) اشاره به موقعیت خاص رحم در بدن انسان‌است ، درواقع در محفوظ‌ترین نقطهٔ بدن که از هر طرف کاملاً تحت حفاظت قرار گرفته ؛ ستون فقرات و دنده‌ها ازیک‌سو، استخوان نیرومند لگن خاصره ازسوی دیگر ، پوشش‌های متعدد شکم از سوی سوم و حفاظتی که از ناحیهٔ دست‌ها به‌عمل می‌آید ، از سوی چهارم، همگی شواهد این قرارگاه امن و امان‌است .

(۱۴) ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَاالمُضْغَةَ عِظٰاماً فَكَسَوْنَا الْعِظٰامَ لَحْماً ثُمَّ اَنْشَأْنٰاهُ خَلْقاً اٰخَرَ فَتَبٰارَكَ اللّٰهُ اَحْسَنُ الْخٰالِقِينَ

سپس نطفه‌را به‌صورت علقه (خون‌بسته)و علقه‌را به‌صورت مضغه (چیزی شبیه گوشت جویده) و مضغه‌را به‌صورت استخوان‌هایی درآوردیم و بر استخوان‌ها گوشت پوشاندیم از آن پس آن‌را آفرینش تازه‌ای ایجاد کردیم، بزرگ است خدایی که بهترین خلق‌کنندگان است.

مراحل تکامل جنین در رَحِم مادر

« خٰالِق » از مادهٔ «خَلْق» به معنی اندازه‌گیری است . و از آن‌جا که در آفرینش مسألهٔ

انـــدازه‌گیـــری بیش از همـــه‌چیز اهمیـت دارد ، ایـن کلمـــهٔ دربـــارهٔ آن به‌کار رفته است .

این چهار مرحلهٔ متفاوت که به اضـــافهٔ مـــرحلـهٔ نطفـــه بودن ، مـــراحـــل پنـج‌گـانـه‌ای را تشکیل می‌دهد ، هرکدام برای خـــود عـالـم عجیبـــی دارد ، مملو از شگفتی‌ها که در علم جنین‌شناسی امروز دقیقـاً مورد بررسـی قـــرار گـــرفتـه و پیـــرامـون آن کتاب‌هـا نوشته‌اند ولـــی روزی که قـرآن از این مـراحـــل مـختلف جـنینـی انســـان و شگـفتی‌های آن سـخن می‌گفت ، اثـــری از این علـم و دانش نبود .

تعبیر به « **اَحْسَنُ الْخالِقینَ** » (بهترین آفرینندگان) این سؤال‌را به وجـود می‌آورد که مگـر غیر از خـدا آفریدگار دیگری وجود دارد ؟

بعضی از مفسران توجیهات گوناگونی برای آیه کرده‌انـد ، در حـالی‌که نـیازی بـه ایـن توجیهات نیست و کلمهٔ « خَلْق » به معنی اندازه‌گیری و صنعت دربارهٔ غیرخداوند نیز صادق است ، ولی البتـــه خلـــق خـــدا بـــا خلـــق غیـــر او از جهـــات گـوناگـونـی متفاوت است ؛

خداوند ماده و صورت اشیاء را می‌آفریند ، درحالی‌که اگر انسـان بـخواهـد چـیزی را

ایجاد کند ، تنها می‌تواند با استفاده از مواد موجود این جهان ، صورت تازه‌ای به آن ببخشد مثلاً از مصالح ساختمانی خانه‌ای بسازد یا ازآهن و فولاد، اتومبیل یاکارخانه‌ای‌اختراع کند.

از سویی دیگر خلقت و آفرینش خداوند ، نامحدود است و او آفریدگار همه‌چیز است ، « اَللّٰهُ خٰالِقُ كُلِّ شَيْءٍ » (۱۶ / رعد) درحالی‌که انسان موجودات بسیار محدودی را می‌تواند ابداع‌کند و گاه توأم با انواع ضعف‌ها و نقص‌ها است که در جریان عمل باید آن راتکمیل‌کند، اما خلق و ابداع پروردگار خالی از هرگونه عیب و نقص است .

از سوی سوم در آن‌جاکه انسان توانایی‌بر این‌امر پیدامی‌کند، آن نیز به اذن و فرمان‌خدا است‌که بی‌اذن اودرعالم حتی برگی بردرختی نمی‌جنبد، چنان‌که دربارهٔحضرت مسیح عليه‌السلام **در آیهٔ ۱۱۰ سورهٔ مائده می‌خوانیم : « وَ اِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطّٰينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِاِذْنِي** : در آن هنگام که تو از گل ، صورتی همچون صورت پرنده به اذن من خلق می‌کردی » .

(۱۵) **ثُمَّ اِنَّكُمْ بَعْدَ ذٰلِكَ لَمَيِّتُونَ**

سپس شما بعد از آن می‌میرید .

(۱۶) ثُمَّ اِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ تُبْعَثُونَ

سپس در روز قیامت بر انگیخته می‌شوید .

(۱۷) وَ لَقَدْ خَلَقْنا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرائِقَ وَ ما كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غافِلِينَ

ما بر بالای سر شما هفت راه (طبقه) قرار دادیم و ما از خلق (خود) غافل نبوده و نیستیم.

باز هم نشانه‌های توحید

« طَرائِق » جمع « طَرِيقَة » به معنی راه یا به معنی طبقه است ، در صورت اول معنی آیه چنین می‌شود که ؛ ما هفت راه بالای سر شما آفریدیم ، ممکن است این راه‌ها ، طرق رفت و آمد فرشتگان باشد و ممکن است مدار گردش ستارگان آسمان .

بنا بر معنی دوم ، مفهومش این است که ؛ ما هفت طبقه (هفت آسمان) بر فراز شما آفریدیم .

دربارهٔ آسمان‌های هفت‌گانه قبلاً سخن بسیار گفته‌ایم، آن‌چه در این‌جا به عنوان اشاره باید گفت ، این است که اگر عدد « هفت » را به معنی " تکثیر" بگیریم ، مفهومش این است که

بر فراز شما عالم‌های بسیار وکرات و کواکب و سیارات بی‌شماری است .

تعبیر به طبقه ، هرگز نباید افلاک بطلمیوسی را که همچون پوست پیاز بر فراز یکدیگر قرار داشتند ، تداعی کند و چنین تصور شود که قرآن بر این فرضیهٔ نادرست تکیه کرده ، بلکه «طرائق و طبقات» اشاره به عوالمی است که در فواصل مختلف از ما قرار دارند و نسبت به ما هریک فوق دیگری است ، بعضی دورتر و بعضی نزدیک‌تر .

و اگر عدد «هفت» را عدد "شمارش و تعداد" بگیریم ، مفهومش این است که غیر از این عالمی که شما می‌بینید (مجموعهٔ ثوابت و سیارات وکهکشان‌ها) شش عالم دیگر مافوق آن قرار دارد که هنوز دست علم و دانش بشر به آن نرسیده است .

هرگاه به‌نقشهٔ منظومهٔ شمسی و قرارگرفتن سیارات مختلف بر گِرد آن درست دقت‌کنیم، تفسیر دیگری نیز برای این آیه می‌توان‌یافت و آن‌این‌که ازاین نُه سیاره‌که گِرد آفتاب می‌گردند ، دو سیاره (عطارد و زهره) مدارشان زیر مدار زمین است که یکی بر فراز دیگری قرار گرفته و هنگامی که مدار کرهٔ ماه را که آن‌هم گِرد زمین می‌چرخد ، بر آن

بیفزاییم ، عدد هفت مدار (مسیر) یا هفت طبقه تکمیل می‌گردد .[۱]

و از آن‌جا که تعدد عوالم و طرق آن‌ها ممکن است این توهم را به‌وجود آورد که آیا این وسعت و عظمت عالم موجب نخواهد شد که آفریدگار از آن‌ها غافل گردد ، در پایان آیه بلافاصله می‌فرماید : « وَ مٰا كُنّٰا عَنِ الْخَلْقِ غٰافِلِينَ » .

تکیه بر روی عنوان « خَلْق » در این جا اشاره به این است که مسألهٔ آفرینش و خلقت به خودی خود دلیل علم آفریدگار و توجه او به آن‌ها است ، مگر می‌شود « آفریننده » از « آفریدهٔ » خود غافل باشد ؟

(۱۸) وَاَنْزَلْنٰا مِنَ السَّمٰاءِ مٰاءً بِقَدَرٍ فَاَسْكَنّٰاهُ فِي الْاَرْضِ وَاِنّٰا عَلىٰ ذَهٰابٍ بِهِ لَقٰادِرُونَ

و از آسمان آبی به اندازهٔ معین نازل کردیم و آن را در زمین (در مخازن مخصوصی) ساکن نمودیم و ما بر از بین بردن آن کاملاً قادریم .

۱- به « تفسیر نمونه » ، جلد ۱ ، ذیل ۲۹ / بقره مراجعه فرمایید .

نه آن‌قدر زیاد که زمین‌ها را در خود غرق کند و نه آن‌قدر کم که تشنه‌کامان در جهان گیاهان و حیوانات سیراب نگردند .

آری از «آسمان» که بگذریم و به «زمین» بپردازیم ، یکی از مهم‌ترین مواهب الهی آبی است که مایهٔ حیات همهٔ موجودات زنده است .

سپس به مسألهٔ مهم‌تری در همین رابطه که‌مسألهٔ ذخیرهٔ آب‌ها درمنابع زیرزمینی است ، پرداخته و می‌گوید: « فَاَسْکَنّٰاهُ فِی‌الْاَرْضِ وَ اِنّٰا عَلیٰ ذَهٰابٍ بِهِ لَقٰادِرُونَ » .

می‌دانیم قشر رویین زمین ، از دو طبقهٔ کاملاً مختلف تشکیل یافته است ؛ طبقهٔ نفوذپذیر و طبقهٔ نفوذناپذیر . اگر تمام قشر زمین ، نفوذپذیر بود ، آب‌های باران فوراً در اعماق زمین فرو می‌رفتند و بعد از یک باران ممتد و طولانی همه‌جا خشک می‌شد و قطره‌ای آب پیدا نبود .

و اگر تمام قشر زمین ، طبقهٔ نفوذناپذیر همچون گِل رس بود ، تمام آب‌های باران در سطح زمین می‌ماندند ، آلوده و متعفن می‌شدند و عرصهٔ زمین را بر انسان تنگ می‌کردند و

ایـن آبـی کـه مـایهٔ حیـات است ، مـایهٔ مـرگ انسـان مـی‌شـد .

ولی خداوند بزرگ و منّان قشر بالا را نفوذپذیر و قشـر زیـریـن را نفـوذنـاپـذیـر قرار داده تا آب‌ها در زمین فروروند و در منطقهٔ نـفـوذناپذیر مـهـار شـونـد و ذخـیـره گـردنـد و بعـداً از طـریق چشمـه‌ها ، چاه‌ها و قنات‌ها مورد استفاده واقع شوند بی‌آن‌که بگنـدنـد و تـولیـد مـزاحمـت کننـد یـا آلـودگـی پیـدا کننـد .

این آب گوارایی را که ما امروز از چـاه عمیق بیرون می‌کشیم و بـا نـوشیدن آن ، جـان تازه‌ای پیدا می‌کنیم ، ممکن است از قطرات بارانی باشد که هزاران سال قبل از ابرها نـازل شده و در اعماق زمین برای امروز ذخیره گشته‌است ، بی‌آن‌که فاسد شود .

به‌هرحال‌کسی‌که‌انسان‌را برای‌زندگی آفرید و مهم‌ترین‌مایهٔ‌حیات اورا آب قرارداد، منابع بسیارمهمی برای ذخیرهٔ این‌مادهٔ حیاتی قبل از او آفریده و آب‌ها را در آن ذخیره کرده است.

(۱۹) **فَاَنْشَأْنٰالَکُمْ بِهِجَنّٰاتٍ مِنْنَخیلٍ وَ اَعْنٰابٍ لَکُمْ فیهٰافَوٰاکِهُ کَثیرَةٌ وَ مِنْهٰا تَأْکُلُونَ**

سپس به وسیلهٔ آن باغ‌هایی از درخت نخل و انگور برای شما ایجاد کردیم ، باغ‌هایی

که در آن میوه‌های بسیار است و از آن تناول می‌کنید .

خرما و انگور تنها محصول آن‌ها نیست ، بلکه این دو محصول عمده و پرارزش آن‌ها است ، وگرنه انواع مختلفی از دیگر میوه‌ها در آن یافت می‌شود .

جملهٔ « وَ مِنْهَا تَأْكُلُونَ » (از آن می‌خورید) **ممکن است اشاره به‌این باشدکه محصول این باغ‌های پربرکت ، تنها میوه‌های آن‌ها نیست بلکه خوردنی ، بخشی از آن است .**

این باغ‌ها (از جمله نخلستان‌ها) استفاده‌های فراوان دیگری برای زندگی انسان دارد ، از برگ‌های آن‌ها ، فرش و گاهی لباس درست می‌کنند ، از چوب‌های آن‌ها خانه می‌سازند ، از ریشه‌ها و برگ‌ها و میوه‌های بعضی از این درختان مواد دارویی می‌گیرند و نیز از بسیاری از آن‌ها علوفه برای دام‌ها و از چوب آن‌ها برای سوخت استفاده می‌کنند .

در آیات فوق مبدأ حیات انسانی آب نطفه شمرده شده و مبدأ حیات گیاهی ، آب باران ، در واقع این‌دو نمونهٔ برجستهٔ حیات، هر دو از آب سرچشمه می‌گیرند ، آری قانون خداوند ، قانون واحد و گسترده‌ای در همه‌جا است .

(۲۰) وَشَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ تَنْبُتُ بِالدُّهْنِ وَ صِبْغٍ لِلْاٰكِلِينَ

و نیز درختی که از طور سینا می‌روید و از آن روغن و «نان‌خورش» برای خورندگان فراهم می‌گردد.

واژهٔ «صِبْغ» در اصل به معنی رنگ است ولی از آن‌جا که انسان به هنگام خوردن غذا، معمولاً نان خود را با خورشی که می‌خورد، رنگین می‌کند، به تمام انواع خورش‌ها «صِبْغ» گفته شده است، به‌هرحال کلمهٔ «صِبْغ» ممکن است اشاره به همان روغن زیتون باشد که با نان می‌خوردند و یا انواع نان خورش‌ها که از درختان دیگر استفاده می‌کردند.

در این‌که منظور از «طُورِ سَيْنَاءَ» چیست، مفسران دو احتمال عمده داده‌اند؛

نخست این‌که اشاره به همان «کوه طور» معروف است که در صحرای سینا قرار دارد و اگر می‌بینیم که قرآن در این‌جا درخت زیتون را به‌عنوان درختی‌که از کوه طور می‌روید توصیف کرده، به خاطر آن است که عرب‌های حجاز هنگامی که از بیابان‌های خشک این منطقه می‌گذشتند و به شمال رو می‌آوردند، نخستین منطقه‌ای که در آن به درخت‌های پربار

زیتـون بـرخـورد می‌کـردنـد ، منطقـهٔ طـور در جنـوب صحـرای سینـاء بوده است ، مشـاهـدهٔ نقشـهٔ جغـرافیـایـی ایـن مطلـب را به خـوبی روشـن می‌کنـد .

احتمال دیگر این‌که طور سیناء جنبهٔ توصیفی دارد و بـه مـعنی کـوه پـربرکت یـا کـوه پردرخت یا کوه زیبا است (چون «طور» به معنـی کـوه و «سینـاء» به مـعنی پـربرکت و زیبـا و مشجّـر است) .

(۲۱) وَ اِنَّ لَكُمْ فِى الْاَنْعٰامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ مِمّٰا فِي بُطُونِهٰاوَ لَكُمْ فِيهٰا مَنٰافِعُ كَثِيرَةٌ وَ مِنْهٰا تَأْكُلُونَ

و برای شما در چهارپایان عبرتی است از آن‌چه در درون آن‌ها است (از شیر) شما را سیراب می‌کنیم و برای شما در آن‌ها منافع فراوانی است و از گوشت آن‌ها می‌خورید .

آری شیر گوارا ، این غذای نیروبخش و کامل از درون این حیوانات ، از لابلای خون و مانند آن بیرون می‌فرستیم تا بدانید چـگونـه خـداونـد قـدرت دارد از میـان چنیـن اشـیـاء ظـاهـراً آلـوده‌ای یـک نـوشیـدنـی بـه ایـن پـاکـی و گـوارایی بیـرون فرستد .

سپس می‌افزاید : « وَ لَكُمْ فيها مَنافِعُ كَثيرَةٌ وَ مِنْها تَأْكُلُونَ » .

علاوه‌بر گوشت که آن نیز درحد اعتدالش از بخش‌های عمدهٔ مواد غذایی مورد نیاز بدن را تشکیل می‌دهد ، از چرم آن‌ها انواع لباس و خیمه‌های پردوام و از پشم آن‌ها انواع لباس‌ها و پوشش‌ها و فرش‌ها و از بعضی از اجزای بدن آن‌ها مواد دارویی و حتی از مدفوع آن‌ها مواد تقویت‌کننده برای درختان و زراعت‌ها تهیه می‌کنید .

(۲۲) وَ عَلَيْها وَ عَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ

و بر آن‌ها و بر کشتی‌ها سوار می‌شوید .

ازهمهٔ این‌ها گذشته ازچهارپایان به‌عنوان مرکب‌های راهواردر خشکی و از کشتی‌ها برای دریاهااستفاده‌کرده «بر چهارپایان‌و کشتی‌هاسوار و به‌منزلگاه‌های مقصودخودمی‌رسید».[۱]

این‌همه آثار و خواص و فواید در این حیوانات به راستی مایهٔ عبرت است ، هم انسان را

۱- *به « تفسیر نمونه » ، جلد ۱۱ ، ذیل ۸۰ / نحل مراجعه فرمایید .*

با آفرینندهٔ این‌همه نعمت آشنـا می‌سـازد و هـم حسّ شکـرگـزاری را در او برمی‌انگیزد .

تنها سؤالی که این‌جا باقی می‌ماند ، این است که چگونه چهارپایان و کشتی‌ها در یک ردیف قرار گرفته‌اند ؟ اما با توجه به یک نکته پاسخ این سؤال روشن می‌شود ؛ زیرا انسان نیاز به مرکب در همهٔ روی زمین دارد ، در کنار مرکب برای خشکی ، مرکب‌های دریـایی یعنی کشتی‌ها را ذکر می‌کند .

(۲۳) **وَ لَقَدْ اَرْسَلْنا نُوحاً اِلىٰ قَوْمِهِ فَقالَ يا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ ما لَكُمْ مِنْ اِلٰهٍ غَيْرُهُ اَفَلا تَتَّقُونَ**

ما نوح را به سوی قومش فرستادیم ، به آن‌ها گفت : ای قوم من ! خداوند یکتا را بپرستید که غیر از او معبودی برای شما نیست ، آیا (باز از پرستش بت‌ها) پرهیز نمی‌کنید؟

(۲۴) **فَقالَ الْمَلَأُ الَّذينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ ما هٰذا اِلاّ بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُريدُ اَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ وَ لَوْ شاءَ اللّٰهُ لَاَنْزَلَ مَلائِكَةً ما سَمِعْنا بِهٰذا في آبائِنَا الْاَوَّلينَ**

جمعیت اشرافی (و مغرور) از قوم نوح که کافر شده بودند ، گفتند : این مرد بشری است

همچون شما که می‌خواهد بر شما برتری جوید ، اگر خدا می‌خواست پیامبری بفرستد ، فرشتگانی نازل می‌کرد ، ما هرگز چنین چیزی در نیاکان خود نشنیده‌ایم .

(۲۵) **اِنْ هُوَ اِلاّ رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ فَتَرَبَّصُوا بِهِ حَتّی حینٍ**

او فقط مردی است که مبتلا به نوعی از جنون است، باید مدتی دربارهٔ او صبر کنید (تا مرگش فرا رسد یا از این بیماری رهایی یابد).

منطق کوردلان مغرور

آن‌ها در سخنان خود سه نوع اتهام واهی و ضد و نقیض برای نوح علیه‌السلام قائل شدند و هریک را دلیل بر نفی رسالت او گرفتند .

نخست این‌که اصولاً ادعای رسالت از ناحیهٔ بشر ، دروغ است ، چنین چیزی سابقه نداشت ، اگر خدا می‌خواست باید فرشتگانی بفرستد .

دیگر این‌که او مرد سلطه‌جویی است و این ادعا را وسیله‌ای برای رسیدن به این هدف قرار داده است .

سوم‌این‌که او عقل درستی‌ندارد و آن‌چه می‌گوید ، از این رهگذر است .

و از آن‌جا که پاسخ این ایرادها و اتهامات بی‌اساس و پریشان همه روشن بود و در آیات دیگر قرآن نیز آمده ، قرآن در این‌جا سخنی در این زمینه نمی‌گوید ، زیرا از یک‌سو مسلّم است رهبر انسان باید از جنس خود او باشد تا با نیازها و دردها و مسائل انسان آشنایی داشته باشد ، به علاوه همیشه پیامبران از جنس بشر بوده‌اند .

از سوی دیگر از زندگی پیامبران به‌خوبی روشن می‌شود که مسألهٔ برادری و تواضع و نفی هرگونه سلطه‌جویی از بارزترین صفاتشان بوده و عقل و هوش و درایتشان نیز حتی بر دشمنانشان آشکار بوده و در لابلای گفته‌هایشان به آن اعتراف می‌کردند .

(۲۶) قَالَ رَبِّ انْصُرْنِي بِمَا كَذَّبُونِ

(نوح) گفت: پروردگارا! مرا در برابر تکذیب‌های آنان یاری کن .

در آیات گذشته بخشی از تهمت‌های ناروایی را که دشمنان نوح به او زدند ، خواندیم ولی از آیات دیگر قرآن به‌خوبی استفاده می‌شود که اذیت و آزار این قوم سرکش تنها

منحصر به این امور نبود ، بلکه با هر وسیله توانستند او را در فشـــار قـــرار دادنـد و آزار کردند و نوح حداکثر تلاش و کوشش خود را در هدایت و نجات آن‌هـــا از چنگـــال شـــرک و کفـر به خـــرج داد، هنگـــامی که‌از تـــلاش‌های خـــود مأیوس شد و جـز گـروه انـدکی ایمان نیـــاوردنـد، از خـــدا تقـــاضـــای کمـک کـــرد .

(۲۷) فَاَوْحَيْنٰـا اِلَيْـهِ اَنِ اصْنَـعِ الْفُلْكَ بِاَعْيُنِنٰا وَ وَحْيِنٰا فَاِذٰاجٰاءَ اَمْرُنٰا وَ فٰارَ التَّنُّورُ فَاسْلُكْ فيهٰا مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْـنِ وَ اَهْلَكَ اِلاّٰ مَنْ سَبَقَ عَلَيْـهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ وَ لاٰ تُخٰاطِبْنِي فِي الَّذينَ ظَلَمُوا اِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ

ما به‌نوح وحی‌کردیم که کشتی‌را در حضورما و مطابق فرمان‌ما بساز و هنگامی‌که فرمان ما (برای غرق آنان) فرارسد و آب از تنور بجوشد (که این نشانهٔ فرارسیدن طوفان است) از هریک‌از انواع حیوانات یک جفت در کشتی سوار کن و همچنین خانواده‌ات را، مگر آن‌ها که قبلاً وعدهٔ هلاکشان داده شده است (اشاره به همسر نوح و فرزند ناخلف او است) و دیگر دربارهٔ این ستمگران با من سخن مگوی که آن‌ها همگی هلاک خواهند شد .

پـــایـــان عمـــر یـک قـــوم ســـرکـش

تعبیر « بِاَعْیُنِنٰا » (در برابر دیدگان ما) اشاره به این است که تلاش و کوشش تو دراین راه در حضور ما است و تحت پوشش حمایت ما ، بنابراین با فکرراحت و آسوده به راه‌خـود ادامه‌ده واز هیچ‌چیز ترس و واهمه نداشته‌باش .

ضمناً تعبیر به « وَحْیِنٰا » نشان می‌دهد که نوح طرز کشتی ساختن و چگـونگی آن را از وحی الهی آموخت ، وگرنه چنان‌چیزی طبق نوشتهٔ تواریخ تا آن زمان سابقه نـداشت ، بـه همین دلیل نوح کشتی را آن‌چنان مناسب با مقصد و مقصود خود سـاخت کـه هـیچ کـم و کســری در آن نبـــود .

(۲۸) فَاِذَا اسْتَوَیْتَ اَنْتَ وَ مَنْ مَعَکَ عَلَی الْفُلْکِ فَقُلِ الْحَمْدُلِلّٰهِ الَّذیٰ نَجّٰینٰا مِنَ الْقَوْمِ الظّٰـالِمِیـــنَ

و هنگامی‌که تو و همهٔ کسانی‌که باتو هستند، بر کشتی سوارشدید، بگو: ستایش خدایی را که ما را از قوم ستمگر نجات بخشید .

(۲۹) وَ قُلْ رَبِّ اَنْزِلْنی مُنْزَلاً مُبارَکاً وَ اَنْتَ خَیْرُ الْمُنْزِلینَ

و بگو: پروردگارا! ما را در منزلگاهی پربرکت فرود آور و تو بهترین فرود آورندگانی.

واژهٔ «مُنْزَل» ممکن است «اسم مکان» باشد، یعنی بعد از پایان گرفتن طوفان، کشتی ما را در سرزمینی فرود آور که دارای برکات فراوانی باشد و ما بتوانیم با آسودگی خاطر به زندگی خود ادامه دهیم.

و نیز ممکن است «مصدر میمی» باشد، یعنی ما را به طرز شایسته‌ای فرودآور، چراکه بعد از پایان گرفتن طوفان به هنگام نشستن کشتی بر زمین، خطرات زیادی این سرنشینان را تهدید می‌کرد، نبودن جای مناسب برای زندگی، کمبود غذا، انواع بیماری‌ها، نوح از خدا می‌خواهد که او را به نحوی سالم و شایسته بر زمین فرود آورد.

(۳۰) اِنَّ فی ذٰلِکَ لَاٰیاتٍ وَ اِنْ کُنّا لَمُبْتَلینَ

(آری) در این ماجرا آیات و نشانه‌هایی برای صاحبان عقل و اندیشه است و ما مسلماً همگان را آزمایش می‌کنیم.

این جمله ممکن است اشاره به این باشد که ما قوم نوح را کراراً آزمودیم و هنگامی که از عهدهٔ آزمایش‌ها برنیامدند ، هلاکشان کردیم .

و نیز ممکن‌است اشاره‌به‌این‌باشدکه‌ما همهٔ انسان‌هارا درهرعصر و زمان‌آزمایش می‌کنیم و آن‌چه درآیات‌فوق گفته شد ، مخصوص مردم عصر نوح نبود ، بلکه در همهٔ اعصار و قرون در اَشکال مختلف ، آزمایش‌ها صورت می‌گیرد و در این آزمایش‌ها آن‌ها که خار راه تکامل بشر هستند ، از سر راه برداشته‌می‌شوند تا بشریت به سیر تکاملی خود همچنان ادامه دهد .

جالب این‌که در آیات فوق تنها به مسألهٔ ساختن کشتی و سوار شدن نوح و یارانش بر آن اکتفا شده و اما این که سرانجام گنهکاران به کجا رسید، پیرامون آن سخنی به میان نیامده ، چرا که با وعدهٔ الهی « اِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ » مسلّم می‌شود چنین سرنوشتی دامان آن‌ها را گرفته ، چرا که وعده‌اش تخلف‌ناپذیر است .

(۳۱) ثُمَّ اَنْشَأْنا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْناً اٰخَرینَ

سپس بعداز آن‌ها جمعیت دیگری را به‌وجودآوردیم .

«قَرْن» از مادهٔ «اِقْتِران» به معنی نزدیکی است، لذا به جمعیتی که در عصر واحد زندگی می‌کنند، «قَرْن» گفته می‌شود و گاه به زمان آن‌ها نیز «قَرْن» می‌گویند، اندازه‌گیری مدت قرن، به سی‌سال یاصدسال، صرفاً جنبهٔ قراردادی دارد و تابع سنت‌های اقوام مختلف می‌باشد.

﴿۳۲﴾ فَاَرْسَلْنا فيهِمْ رَسُولاً مِنْهُمْ اَنِ اعْبُدُوا اللّٰهَ ما لَكُمْ مِنْ اِلٰهٍ غَيْرُهُ اَفَلا تَتَّقُونَ

و درمیان آن‌ها رسولی از خودشان که پروردگار یکتا را بپرستید، جز او معبودی برای شما نیست آیا (با این همه از شرک و بت‌پرستی) پرهیز نمی‌کنید؟

این همان چیزی بود که نخستین پایهٔ دعوت همهٔ پیامبران را تشکیل می‌داد، این ندای توحید بود که زیربنای همهٔ اصلاحات فردی و اجتماعی است.

در این‌که این قوم کدام‌یک از اقوام بودند، و پیامبرشان چه نام داشت، مفسران با بررسی آیات مشابه آن در قرآن، دو احتمال داده‌اند، اما تفسیر صحیح‌تر این‌که منظور «قوم ثمود» است که در سرزمینی در شمال حجاز زندگی می‌کردند و پیامبر بزرگ الهی «صالح»

برای هدایت آن‌ها مبعوث شد ، آن‌ها کفر ورزیدند و راه طغیان پیش گرفتند ، سرانجام به وسیلهٔ صیحهٔ آسمانی (صیحه‌ای مرگبار) از میان رفتند .

(۳۳) **وَ قالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِلِقاءِالْاٰخِرَةِ وَ اَتْرَفْناهُمْ فِي الْحَيوٰةِ الدُّنْيا ما هٰذا اِلاّ بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَ يَشْرَبُ مِمّا تَشْرَبُونَ**

ولی اشرافیان خودخواه قوم او که کافر شده بودند و لقای آخرت را تکذیب کرده بودند و ناز و نعمت در زندگی دنیا به آن‌ها داده بودیم ، گفتند : این بشری است مثل شما ، از آن‌چه شما می‌خورید ، می‌خورد و از آن‌چه شما می‌نوشید ، می‌نوشد .

آری جمعیتی‌که در ناز و نعمت به‌سرمی‌بردند و به تعبیر قرآن «مَلَأ» بودند (ظاهری چشم پر کن و درونی تهی از نور حق داشتند) چون دعوت این پیامبر بزرگ را مخالف هوس‌های خود می‌دیدند و مزاحم منافع نامشروع و استکبار و برتری‌جویی بی‌دلیلشان مشاهده می‌کردند و به‌خاطر همین ناز و نعمت‌ها از خدا دور افتاده بودند و

سرای‌آخرت را انکار نمودند، به ستیزه برخاستند، درست با همان منطقی که سرکشان قوم نوح داشتند .

آنان انسان بودن این رهبران الهی و خوردن و آشامیدن آن‌ها همانند سایر مردم را دلیلی بر نفی رسالتشان گرفتند ، درحالی‌که این خود تأییدی بر رسالت این بزرگ مردان بود که آن‌ها از میان توده‌های مردم برمی‌خاستند که دردها و نیازهایشان را به خوبی درک کنند .

(۳۴) وَ لَئِنْ اَطَعْتُمْ بَشَراً مِثْلَكُمْ اِنَّكُمْ اِذاً لَخاسِرُونَ

و اگر از بشری مانند خودتان اطاعت کنید ، مسلماً زیانکارید .

این کوردلان توجه به این نکته نداشتند که خودشان انتظار داشتند مردم در این وسوسه‌های شیطانی از آنان پیروی کنند و برای مبارزه با این پیامبر همصدا شوند اما با این حال پیروی از کسی را که از کانون وحی کمک می‌گیرد و قلبش به نور علم پروردگار روشن‌است ، عیب می‌شمردند و مخالف آزادی و حریت انسان .

(۳۵) **اَیَعِدُکُمْ اَنَّکُمْ اِذٰا مِتُّمْ وَ کُنْتُمْ تُرٰاباً وَ عِظٰاماً اَنَّکُمْ مُخْرَجُونَ**

آیا به شما وعده می‌دهد هنگامی که مردید و خاک و استخوان شدید، باردیگر (از قبرها) خارج می‌شوید.

(۳۶) **هَیْهٰاتَ هَیْهٰاتَ لِمٰا تُوعَدُونَ**

هیهات، هیهات از این وعده‌هایی که به شما داده‌می‌شود.

اصلاً مگر ممکن است انسانی که مرد و خاک شد و ذرات آن به هرسو پراکنده گشت، باز هم به زندگی بازگردد؟ چنین چیزی محال است محال.

(۳۷) **اِنْ هِیَ اِلاّٰ حَیٰاتُنَا الدُّنْیٰا نَمُوتُ وَ نَحْیٰا وَ مٰا نَحْنُ بِمَبْعُوثِینَ**

غیر از این زندگی دنیا چیزی در کار نیست، پیوسته گروهی از ما می‌میرند و نسل دیگری جای آن‌ها را می‌گیرد و ما هرگز برانگیخته نخواهیم شد.

(۳۸) **اِنْ هُوَ اِلاّٰ رَجُلٌ افْتَریٰ عَلَی اللّٰهِ کَذِباً وَ مٰا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِینَ**

او فقط مرد دروغگویی است که بر خدا افترا بسته و ما هرگز به او ایمان نخواهیم آورد.

نه رسالتی از طرف خدا دارد و نه وعده‌های رستاخیز او درست است و نه برنامه‌های دیگرش ، به همین دلیل یک آدم عاقل به او ایمان نخواهد آورد .

(۳۹) قالَ رَبِّ انْصُرْني بِما كَذَّبُونِ

عرض کرد : پروردگارا ! مرا در برابر تکذیب‌های آن‌ها یاری فرما .

هنگامی‌که غرور و طغیان آن‌ها ازحد گذشت و تمام پرده‌های حیا رادریدند و بی‌شرمی را در انکار رسالت و معجزات و دعوت انسان‌ساز پیامبرشان را به آخرین حد رساندند و خلاصه بر همهٔ آن‌ها اتمام حجت شد ، این پیامبر بزرگ الهی رو به درگاه خدا کرد و گفت : « پروردگارا ! مرا در مقابل تکذیب‌های آن‌ها یاری نما » .

(۴۰) قالَ عَمّا قَليلٍ لَيُصْبِحُنَّ نادِمينَ

(خداوند) فرمود : به زودی آن‌ها از کار خود پشیمان خواهند شد (اما زمانی که سودی به‌حالشان ندارد) .

(۴۱) فَـاَخَـذَتْهُـمُ الصَّيْحَـةُ بِـالْحَـقِّ فَجَعَلْنـاهُمْ غُثـاءً فَبُعْداًلِلْقَوْمِ الظّالِمينَ

سرانجام صیحهٔ آسمانی آن‌ها را به حق فروگرفت و ما آن‌ها را همچون خاشاک بر سیلاب قرار دادیم ، دور باد از رحمت خدا قوم ستمگر .

سرانجام غم‌انگیز قوم ثمود

« غُثاء » دراصل به‌معنی گیاهان خشکیده‌ای است که به‌صورت بسیار درهم ریخته بر روی سیلاب قرار دارد، همچنین به کف‌هایی که روی دیگ در حال جوشیدن پیدا می‌شود ، نیز «غُثاء» می‌گویند .

تشبیه اجساد بی‌جان آن‌ها به «غُثاء» اشاره به نهایت ضعف و ناتوانی و درهم‌شکستگی و بی‌ارزش بودن آن‌ها است ، چراکه خاشاک روی سیلاب از هر چیز بی‌ارزش‌تر و سبک‌تر است نه از خود اراده‌ای دارد و نه بعد از گذشتن و فرونشستن سیلاب ، اثری از آن باقی می‌ماند .

صاعقه‌ای مرگبار با صدایی وحشت‌انگیز و مهیب فرود آمد ، همه‌جا را تکان داد و درهم

کوبید و ویران کرد و اجساد بی‌جان آن‌ها را روی هم ریخت ، به‌قدری سریع و کوبنده بود که حتی قدرت فرار از خانه‌هاشان را پیدا نکردند و در درون همان خانه‌هاشان مدفون گشتند .

درمورد صیحهٔ آسمانی در جلد ۹ تفسیر نمونه ذیل آیهٔ ۶۷ سورهٔ هود ، شرح مبسوطی آمده است ، البته این مجازات منحصر به قوم ثمود نبود ، بلکه چند قوم گنهکار با همین عذاب الهی نابود شدند که شرح آن را در همان جا بیان کردیم .

یک سرنوشت عمومی

جالب این‌که در آخرین جمله از آیهٔ مورد بحث ، مسأله را از صورت خصوصی بیرون آورده و به‌صورت یک قانون کلی و همگانی بیان می‌کند و می‌فرماید : دور باد قوم ستمگر از رحمت خدا و این درحقیقت نتیجه گیری نهایی از کل این آیات است که آن‌چه در این ماجرا گفته شد ، از انکار و تکذیب آیات الهی و انکارمعاد و رستاخیز ونتیجهٔ دردناک آن‌ها، مخصوص جمعیت و گروه معینی نیست ، بلکه همهٔ ستمگران در طول تاریخ را شامل می‌شود .

﴿۴۲﴾ ثُـمَّ اَنْشَـأْنـا مِـنْ بَعْـدِهِـمْ قُـرُونـاً اٰخَـرينَ

سپس اقوام دیگری را بعد از آن‌ها به وجود آوردیم .

آری ایـن قـانـون و سنـت خـداونـد بـزرگ است کـه فیـض خـود را قطـع نمی‌کنـد و اگـر گـروهی مـانعـی بـر سـر راه تکـامل نـوع بشـر شدند ، آن‌ها را کنار زده و این قافله را در مسیرش همچنـان پیش می‌برد .

﴿۴۳﴾ مـا تَسْبِـقُ مِـنْ اُمَّـةٍ اَجَلَهـا وَ مـا يَسْتَـأْخِرُونَ

هیچ امتی بر اجل و سررسید حتمیش پیشی نمی‌گیرد و از آن نیز تأخیر نمی‌کند .

« اَجَل » به معنی عمر و مدت چیزی است و گاه به نقطهٔ پایان و انتها نیز «اَجَـل» گـفته می‌شود ، مثل این‌که می‌گوییم : «اَجَل فلان بدهی ، فلان زمان است (یعنی سررسید آن) » .

«اَجَل» دو گونه است ؛ "حتمی" و "مشـروط یـا مُعَلَّـق" .

"اجـل حتمـی" زمان پایان قطعـی عمـر شخص یا قوم یا چـیزی است کـه هـیچ‌گونه دگـرگـونـی در آن امکـان نـدارد، ولـی "اجـل مشـروط یـا مُعَلَّـق" زمـانـی اسـت کـه بـا

دگرگون شدن شرایط و موانع ممکن است کم و زیاد شود .

برای‌کسب‌آگاهی‌بیشتر در این‌زمینه به‌جلد ۵ « تفسیرنمونه » ذیل۲/انعام مراجعه‌فرمایید.

به هرحال روشن است که آیهٔ فوق به "اجل حتمی" اشاره دارد .

(۴۴) ثُمَّ اَرْسَلْنٰا رُسُلَنٰا تَتْرٰا كُلَّ مٰا جٰاءَ اُمَّةً رَسُولُهٰا كَذَّبُوهُفَاَتْبَعْنٰا بَعْضَهُمْ بَعْضاً وَ جَعَلْنٰاهُمْ اَحٰادِيثَ فَبُعْداً لِقَوْمٍ لاٰ يُؤْمِنُونَ

سپس رسولان خود را یکی بعد از دیگری فرستادیم ، هرزمان رسولی برای (هدایت) قومی می‌آمد ، او را تکذیب‌می‌کردند ، ولی ما این امت‌های سرکش را یکی پس از دیگری هلاک‌نمودیم و آن‌هارا احادیثی قرار دادیم (چنان محو شدند که تنها نام و گفتگویی از آن‌هاباقی‌ماند) دورباد از رحمت خدا قومی‌که ایمان‌نمی‌آورند .

اقوام سرکش یکی بعد از دیگری هلاک شدند

« تَتْرٰا » از مادهٔ «وَتْر» به معنی پی‌درپی آمدن است و «تَوٰاتُر اخبار» به معنی خبرهایی است که یکی بعد از دیگری می‌رسد و از مجموعهٔ آن‌ها انسان یقین پیدا می‌کند ، این ماده

در اصل از «وَتَر» به معنی "زه کمان" گرفته شده است ، چراکه زه به کمان چسبیده و پشت سر آن قرار گرفته است و دو سر کمان را به‌هم نزدیک می‌کند (از نظر ساختمان کلمه «تَتْرا» در اصل «وَتْرا» بوده که "واو" آن تبدیل به "ت" شده است) .

جملهٔ «وَ جَعَلْناهُمْ اَحادیثَ» اشاره به این است که گاه امتی منقرض می‌شود اما نفرات و آثار چشم‌گیری از آن‌ها در گوشه و کنار به صورت پراکنده باقی می‌ماند ولی گاه چنان نابود می‌شود که جز اسمی از آن‌ها بر صفحات تاریخ یا در گفتگوهای مردم باقی نمی‌ماند و این امت‌های سرکش و طغیان‌گر از دستهٔ دوم بودند .

آری این سرنوشت‌های دردناک ، نتیجهٔ بی‌ایمانی آن‌ها بود و به همین دلیل مخصوص آن‌ها نیست ، هر گروه بی‌ایمان و سرکش و ستمگر، خواه ناخواه به‌چنین سرنوشتی گرفتار می‌شود، چنان نابود می‌گردد که تنها نامی از او در صفحات تاریخ و گفتگوها باقی می‌ماند .

(۴۵) ثُمَّ اَرْسَلْنا مُوسىٰ وَ اَخاهُ هارُونَ بِآیاتِنا وَ سُلْطانٍ مُبینٍ

سپس موسی و برادرش هارون را با آیات خود و دلیل روشن فرستادیم .

در این‌که منظور از « آیات » و « سُلْطانٍ مُبینٍ » چیست و این دو چه تفاوتی باهم دارند ، باید گفت : « آیات » معجزاتی است که خداوند به موسی بن عمران داد (آیات نُه‌گانه) و منظور از « سُلْطانٍ مُبینٍ » منطق نیرومند و دلایل روشن و دندان‌شکن موسی علیه‌السلام دربرابر فرعونیان است .

(۴۶) اِلیٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ فَاسْتَکْبَرُوا وَ کانُوا قَوْماً عالِینَ

به‌سوی فرعون و اطرافیان اشرافی او ، اما آن‌ها استکبار کردند و اصولاً مردمی برتری‌جو بودند .

چرا تنها سخن از « مَلَأ » (جمعیت اشرافی مرفه و مغرور) می‌گوید و نمی‌فرماید: آن‌دو را به سوی همۀ مردم مصر فرستادیم اشاره به این‌که ریشۀ همۀ فسادها ، این‌ها بودند و اگر این‌ها اصلاح می‌شدند ، بقیه کارشان آسان بود و از این گذشته آن‌ها سردمداران و دست‌اندرکاران کشور بودند و هیچ کشوری اصلاح نخواهد شد ، مگر این‌که سردمدارانش اصلاح شوند .

تفاوت جملهٔ « اِسْتَكْبَرُوا » با جملهٔ « وَ كانُوا قَوْماً عالِينَ » ممکن است از این نظر باشد که جملهٔ نخست ، اشاره به استکبار آن‌ها در برابر دعوت موسی است و جملهٔ دوم ، اشاره به این است که استکبار همیشه جزء برنامهٔ آن‌ها و بافت فکر و روحشان بوده است .

(۴۷) فَقالُوا اَنُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنا وَ قَوْمُهُما لَنا عابِدُونَ

آن‌ها گفتند : آیا ما به دو انسان همانند خودمان ایمان بیاوریم ، در حالی که قوم آن‌ها (بنی‌اسرائیل) ما را پرستش می‌کنند (و بردگان ما هستند) .

انسان را از این‌رو «بَشَر» می‌گویند که «بَشَرَة» و پوست تن او برهنه است ، به‌خلاف حیوانات که معمولاً از لباس طبیعی خاصی پوشیده شده ، در واقع آن‌ها چون قدرت بر تهیهٔ وسایل زندگی ندارند ، خداوند آن را به طور طبیعی در اختیارشان نهاده ولی در مورد انسان به هوش و عقل او موکول شده است .

نه تنها ما نباید زیر بار آن‌ها برویم ، بلکه آن‌ها همیشه باید بندگی ما کنند .

آن‌ها پیامبران را متهم‌به برتری‌جویی و سلطه‌طلبی می‌کردند درحالی‌که خودشان

بدترین سلطه‌جو بودند و آثار این خوی زشت در این گفتارشان به خوبی نمایان است .

(۴۸) فَكَذَّبُوهُمَا فَكَانُوا مِنَ الْمُهْلَكِينَ

(آری) آن‌ها این دو را تکذیب کردند و سرانجام همگی هلاک شدند .

و سرانجام به این ترتیب دشمنان اصلی بنی‌اسرائیل که سد راه دعوت موسی و هارون بودند ، از میان رفتند و دوران آموزش و تربیت الهی بنی‌اسرائیل فرارسید .

(۴۹) وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ

ما به موسی کتاب آسمانی دادیم ، شاید آن‌ها (بنی‌اسرائیل) هدایت شوند .

در همین مرحله بود که خداوند تورات را بر موسی نازل کرد و بنی‌اسرائیل را به انجام برنامه‌های آن دعوت نمود .

قابل توجه این‌که درآیات گذشته در مرحلهٔ مبارزه بافرعونیان ، سخن از موسی و برادرش هارون درمیان بود و تمام‌ضمیرها به‌صورت تثنیه‌آمده ، ولی در این‌جا که سخن از نزول کتاب آسمانی است ، تنها از موسی بحث شده است ، زیرا او پیامبر اولواالعزم و

صاحب کتاب و شریعت تازه بود ، به‌علاوه هنگام نزول تورات او در کـوه طـور بـود و بـرادرش هـارون در میـان جمعیت بنی‌اسرائیل باقـی مـانـد .

﴿۵۰﴾ **وَ جَعَلْنَـا ابْـنَ مَـرْيَـمَ وَ اُمَّـهُ اٰيَـةً وَ اٰوَيْنٰاهُمٰا اِلىٰ رَبْوَةٍ ذٰاتِ قَرٰارٍ وَ مَعينٍ**

ما فرزند مریم (عیسی) و مادرش (مریم) را نشانهٔ خود قرار دادیم و آن‌ها را در سرزمین بلندی که آرامش و امنیت و آب جاری داشت ، جای دادیم .

عیسـی علیه‌السلام و مـریـم ، آیتـی دیگـر از آیـات خـدا

« رَبْوَة » از مادهٔ «رِبٰا» به معنی زیـادی و افـزایش است و در این‌جا به معنی سرزمین بلند می‌باشد .

« مَعين » از مادهٔ « مَعْن » به معنی جریان آب است ، بنابراین « مٰاء مَعين » به مـعنی آب جـاری است .

تعبیر به « اِبْنِ مَرْيَم » به‌جای «عیسی» برای توجه دادن به این حقیقت است که او تنها از مادر و بدون دخالت پدری به فرمان پروردگار متولد شد و این تولد خود از آیـات بـزرگ

قدرت پروردگار بود .

و از آن‌جا که این تولد استثنایی ، رابطه‌ای با عیسی و رابطه‌ای با مادرش مریم دارد ، هر دو را به عنوان یک آیه و نشانه می‌شمرد ، چرا که این‌دو (تولد فرزندی بدون دخالت پدر و همچنین باردار شدن مادری بدون تماس با مرد) درواقع یک حقیقت بودند بادو نسبت متفاوت .

سپس به بخشی از نعمت‌هاو مواهب بزرگی که به این مادر و فرزند عطا فرموده ، اشاره کرده و می‌گوید : « وَ اٰوَیْنٰاهُمٰا اِلیٰ رَبْوَةٍ ذٰاتِ قَرٰارٍ وَ مَعینٍ » .

به هر حال این جمله اشارهٔ سربسته‌ای‌است به‌محل امن و امان و پربرکتی که خداوند در اختیار این مادر و فرزند قرار داد تا از شرّ دشمنان در امان باشند و با آسودگی خاطر به انجام وظایف خویش بپردازند .

اما این که این محل کدام نقطه بوده است ، این احتمال وجود دارد که جملهٔ فوق اشاره به محل تولد مسیح علیه‌السلام در بیابان بیت‌المقدس باشد ، جایی که خداوند آن را

محل امنی برای این مـــادر و فرزند قرار داد و آب گوارا را در آن جاری ساخت و از درخت خشکیـــدهٔ خـــرمـا به او روزی مرحمت کرد .

و در هر صورت آیه دلیلی است بر حمایت مستمر و دائم خداوند نسبت بـه رسـولان خود و کسانی که از آن‌ها حمایت می‌کردند و نشان می‌دهد که اگر تمام تیغ‌های جهان از جا حرکت کنند تا رگی را ببرند ، تا خدا نخواهد ، توانایی نخواهـند داشت و هـرگز تـنهایی و یاران اندک آن‌ها سبب شکستشان نخواهد شد .

﴿۵۱﴾ **يـا اَيُّهَـا الـرُّسُلُ كُلـوا مِنَ الطَّيِّبٰاتِ وَ اعْمَلُوا صٰالِحاً اِنّي بِمٰا تَعْمَلُونَ عَليمٌ**

ای پیـــامبـــران از غـــذاهـــای پـــاکیـزه بخورید و عمل صالح انجام‌دهید که من بـه آن‌چـــه انجـام می‌دهیـــد ، آ گـاهـم .

واژهٔ « طَيِّب » به معنی هر چیز پاک و پاکیزه درمقابل « خَبيث » به معنی ناپاک می‌باشد ، « راغب » در « مفردات » می‌گوید : « طَيِّب » در اصل به معنی هر امر لذت‌بخش است ، خواه حواسّ انسان از آن لذت برد و یا روح و جان انسان ، ولی در شرع به معنی چیزی است که

پاک و حلال باشد .

فرق میان شما و دیگر انسان‌ها این نیست که شما صفات بشری همانند نیاز بـه تـغذیه ندارید ، تفاوت این است که شما حتی تغذیه را به‌عنوان یک وسیلهٔ تکامل پـذیرفته‌ایـد و به‌همین دلیل برنامهٔ شما خوردن از طیّبات و پاکیزه‌ها است ، درحالی‌که مردمی که خوردن را هدف نهایی خود قرار داده‌اند ، به هیچ وجه مقیّد به این برنامه نیستند ، به دنبال چـیزی می‌روند که هوس حیوانی آن‌ها را اشباع کند ، خواه طیّب باشد یا خبیث .

و با توجه به این که نـوع تغـــذیـه در روحیات انسان مسـلّماً مـؤثر است و غـذاهـای مختلف آثار اخلاقی متفاوتی دارد ، ارتبـــاط ایـن دو جمله روشن می‌شود که مـی‌فرماید : «از غـــذاهـــای پـاکیـزه بخـــوریـد» و «عمـل صـــالـح انجـــام دهیـد» .

در روایات اسلامی نیز آمده است که : «خوردن غذای حرام ، جلوی استجـابت دعای انسان را می‌گیرد» ، حدیث معروفی از پیامبر گرامی اسلام نقل شده، شاهداین مدعی می‌باشد، مردی به‌خدمتش‌آمد و عرض‌کرد: «دوست دارم دعایم مستجاب شود»، حضرت فرمود:

«**طَهِّرْ مَأْكَلَتَكَ وَ لاتُدْخِلْ بَطْنَكَ الْحَرامَ**: غذای خود را پاک کن و از هرگونه غذای حرام بپرهیز». (۱) و (۲)

به‌هرحال بسیاری از بحث‌های قرآن پیرامون طیّب و طیّبات دور می‌زند ؛

ــ به پیامبران دستورمی‌دهد تنها از غذای طیّب تغذیه کنند .

ــ نه تنها به پیامبران ، به همهٔ مؤمنان خطاب‌می‌کند؛ « یا اَیُّهَا الَّذینَ اٰمَنُوا کُلُوا مِنْ طَیِّباتِ مٰا رَزَقْنٰاکُمْ : ای کسانی که ایمان آورده‌اید ، از طیباتی که به شما روزی داده‌ایم ، بخورید » (۱۷۲/بقره) .

ــ اعمال و سخنانی به‌مقام قرب او می‌رسندکه طیّب و پاک باشند ؛ « اِلَیْهِ یَصْعَدُ الْکَلِمُ الطَّیِّبُ وَالْعَمَلُ الصّٰالِحُ یَرْفَعُهُ: کلمات طیّب به‌مقام قرب او صعودمی‌کند و عمل صالح آن را بالامی‌برد » (۱۰/فاطر) .

۱- *« وسائل الشیعه » ، جلد ۴ ، ابواب الدعا ، باب ۶۷ ، حدیث ۴ .*

۲- *به « تفسیر نمونه » ، جلد ۱ ، ذیل ۱۸۶ / بقره مراجعه فرمایید .*

در یک حدیث کوتاه و پرمعنی از پیامبر اسلام نیز این حقیقت بازگو شده است ، فرمود : « **یـا اَیُّهـا النّاسُ اِنَّ اللّـهَ طَیِّـبٌ لا یَقْبَـلُ اِلاّ طَیِّبـاً** : ای مـردم ! خداوند پاک و پاکیزه است و جز عمل پـاک و پاکیزه چیزی را قبـول نمی‌کند » .(۱)

﴿۵۲﴾ **وَ اِنَّ هٰذِهِ اُمَّتُکُمْ اُمَّةً واحِدَةً وَ اَنَا رَبُّکُمْ فَاتَّقُونِ**

همهٔ شما امـت واحـدی هستیـد و من پروردگار شما هستم ، از مخالفـت فرمـان مـن بپـرهیـزیـد .

همگی امت واحدید

آیهٔ فوق به وحدت و یگانگی جامعهٔ انسانی و حذف هرگونه تبعیض و جدایی دعـوت می‌کنـد، همـانگـونـه کـه او پـروردگـار واحـد است ، انسان‌ها نیز امت واحد هستند . به همیـن دلیـل بـایـد از یـک بـرنـامـه پیـروی کننـد ، همـانگـونـه کـه پـیامبرانشـان

۱- « *تفسیـر قـرطبـی* » ، *جلـد ۷* ، *صفحـهٔ ۴۵۱۹* .

نیز به آیین واحدی دعوت می‌کردند که اصول و اساس آن همه‌جا یکی بود ؛ توحید و شناسایی حق ، توجه به معاد و زندگی تکاملی بشر و استفاده از طیبات و انجام اعمال صالح ، و حمایت از عدالت و اصول انسانی .

در تمام مواردی که کلمهٔ « **امت** » در قرآن مجید به‌کار رفته است ، همین معنی جمعیت و گروه از آن اراده شده است ، مگر در بعضی از موارد استثنایی که توأم با قرینهٔ خاصی بوده و « امت » مجازاً به معنی مذهب به‌کار رفته است ، مانند ؛ « **اِنّٰا وَجَدْنٰا اٰبٰائَنٰا عَلیٰ اُمَّةٍ وَ اِنّٰا عَلیٰ اٰثٰارِهِمْ مُقْتَدُونَ** : ما پدران خود را بر مذهبی یافتیم و از آنها پیروی می‌کنیم » (**۲۳ / زخرف**) .

۵۳ **فَتَقَطَّعُوا اَمْرَهُمْ بَیْنَهُمْ زُبُراً کُلُّ حِزْبٍ بِمٰا لَدَیْهِمْ فَرِحُونَ**

اما آن‌ها کارهای خود را به‌پراکندگی کشاندند و هر گروهی به راهی رفتند (و عجب این‌که) هر گروه به آن‌چه نزد خود دارند ، خوشحالند .

« **زُبُر** » جمع « **زُبْرَة** » به معنی قسمتی از موی پشت سر حیوان است که آن را جمع و از بقیه جدا کنند ، سپس این واژه به هر چیزی‌که مجزا از دیگری شود، اطلاق شده است ،

بنابراین جملهٔ «فَتَقَطَّعُوا اَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُراً» اشاره‌به‌تجزیهٔ امت‌ها به گروه‌های مختلف است .

(۵۴) فَذَرْهُمْ فِي غَمْرَتِهِمْ حَتّٰى حِينٍ

آن‌ها را در جهل و غفلتشان بگذار تا زمانی که مرگشان فرا رسد (یا گرفتار عذاب الهی شوند).

« غَمْرَة » در اصل از «غَمْر» به معنی از بین بردن اثر چیزی است ، سپس به آب زیادی که مسیر خود را می‌شوید و پیش می‌رود، «غَمْر» و «غٰامِر» گفته شده و بعد از آن به جهل و نادانی و گرفتاری‌هایی که انسان را در خود فرو می‌برد ، نیز اطلاق گردیده است و در آیهٔ مورد بحث به معنی غفلت و سرگردانی و جهل و گمراهی است .

(۵۵) اَيَحْسَبُونَ اَنَّمٰا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مٰالٍ وَ بَنِينَ

آن‌ها گمان می‌کنند اموال و فرزندانی که به آنان داده‌ایم ...

(۵۶) نُسٰارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرٰاتِ بَلْ لاٰ يَشْعُرُونَ

برای این است که درهای خیرات را به روی آن‌ها بگشاییم؟ (چنین نیست) بلکه آن‌ها نمی‌فهمند .

جملهٔ « نُمِدُّ » از مادهٔ «اِمْداد» و «مَدّ» به معنی کامل کردن نقصان چیزی و جلوگیری از قطع و پایان آن است .

آن‌ها نمی‌دانند که این اموال و فرزندان فراوان در حقیقت یک‌نوع عذاب و مجازات یا مقدمهٔ عذاب و کیفر برای آن‌ها است ، آن‌ها نمی‌دانند که خدا می‌خواهد آن‌ها را در ناز و نعمت فرو برد تا هنگام گرفتار شدن در چنگال کیفر الهی ، تحمل عذاب بر آن‌ها دردناک‌تر باشد ، زیرا اگر درهای نعمت‌ها به روی انسان بسته شود و آمادگی پذیرش ناراحتی‌ها را پیدا کند ، مجازات‌ها زیاد دردناک نخواهد بود ، اما اگر کسی را از میان ناز و نعمت بیرون کشند و به سیاه‌چال زندان وحشتناکی بیفکنند، فوق‌العاده دردناک خواهد بود .

به علاوه این فراوانی نعمت ، پرده‌های غفلت و غرور را بر روی چشمان او ضخیم‌تر می‌کند تا آن‌جا که راه بازگشت بر او غیر ممکن می‌شود .

این در واقع همان چیزی است که در سایر آیات قرآن از آن به

«**اِسْتِدْراج در نعمت**» تعبیر شده است .

برای کسب اطلاعات بیشتر پیرامون «استدراج» به جلد ۷ تفسیر نمونه ذیل آیهٔ ۱۸۲ سورهٔ اعراف مراجعه فرمایید .

۵۷ **اِنَّ الَّذینَ هُمْ مِنْ خَشْیَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ**

آنان که از خوف پروردگارشان بیمناکند .

«خَشْیَة» به معنی هرگونه ترس نیست ، بلکه ترسی است که توأم با تعظیم و احترام‌باشد، همچنین «مُشْفِق» که از مادهٔ «اِشْفاق» و از ریشهٔ «شَفَق» به معنی روشنایی آمیخته با تاریکی گرفته شده ، به معنی خوف و ترسی است که آمیخته با محبت و احترام است .

و از آن‌جا که «خَشْیَة» بیشتر جنبهٔ قلبی دارد و «اِشْفاق» جنبهٔ عملی را شامل می‌شود، ذکر این‌دو به‌صورت علت و معلول در آیه روشن می‌گردد ، درحقیقت می‌فرماید : «آن‌ها کسانی هستند که ترس آمیخته با عظمت خدا در دل‌هایشان جای گرفته است و آثار آن در عملشان و مراقبت‌هایشان نسبت به دستورهای الهی نمایان است» و به تعبیر دیگر «اِشْفاق»

مرحلهٔ تکامل «خشیة» است که در عمل اثر می‌گذارد و به پرهیز از گناه و انجام مسؤولیت‌ها وامـی‌دارد .

(۵۸) وَ الَّـذِيـنَ هُـمْ بِـآيَـاتِ رَبِّهِـمْ يُـؤْمِنُـونَ

و آنان که به آیات پروردگارشان ایمان می‌آورند .

(۵۹) وَ الَّـذِينَ هُـمْ بِـرَبِّهِـمْ لاٰ يُشْـرِكُـونَ

و آن‌ها که به پروردگارشان شرک نمی‌ورزنـد .

در واقع نفی شرک ، نتیجهٔ ایمان به آیات پروردگار و معلول آن است و یا به تعبیر دیگر ایمان به آیات پروردگار به «صفات ثبوتی» او اشاره می‌کند و نفی شرک اشاره به «صـفات سلبی» است ، به‌هرحال نفی هرگونه شرک اعم از آشکار و نهان (جلیّ و خفیّ) در این جمله درج اسـت .

(۶۰) وَ الَّذِينَ يُؤْتُونَ مٰا اٰتَوْا وَ قُلُـوبُهُـمْ وَجِلَـةٌ اَنَّهُـمْ اِلـىٰ رَبِّهِـمْ رٰاجِعُـونَ

و آن‌ها که نهایت تلاش و کوشش را در انجام طاعات به خرج می‌دهند ، اما با این حال

دل‌هایشان ترسناک است از این که سرانجام به سوی پروردگارشان بازمی‌گردند.

اینان همچون افراد کوته‌فکر و دون‌همت نیستند که با انجام یک عمل کوچک خود را از مقربان درگاه خدا پندارند و چنان حالت عجیبی پیدا کنند که همه را در برابر خود کوچک و بی‌مقدار ببینند، بلکه اگر برترین اعمال صالح را انجام دهند، عملی‌که معادل تمام عبادت انس و جن باشد، علی‌وار می‌گویند: «آهٍ مِنْ قِلَّةِ الزّادِ وَ بُعْدِ السَّفَرِ: آه از کمی زاد و توشه و طولانی بودن سفر آخرت».

(۶۱) **اُولٰئِكَ يُسٰارِعُونَ فِي الْخَيْرٰاتِ وَ هُمْ لَهٰا سٰابِقُونَ**

(آری) چنین کسانی هستند که در خیرات سرعت می‌کنند و از دیگران پیشی می‌گیرند.

سبقت‌گیرندگان در خیرات

«يُسٰارِعُونَ» که از باب «مُفٰاعَلَة» و به معنی سرعت برای پیشی گرفتن از یکدیگر است، تعبیر جالبی است که وضع حال مؤمنان را در یک مسابقه که به‌سوی مقصدی بزرگ و پرارزش انجام می‌شود، مشخص می‌کند و نشان می‌دهد آن‌ها

چگـونـه در بـرنـامـهٔ اعمـال صـالـح با یکـدیگـر رقابت سازنده و مسابقهٔ بی‌وقفه دارند .

در واقع خیرات و نیکی‌ها و سعادت واقعی ، آن نیست که غرق‌شدگان در ناز و نعمت و غافلان مغرور به دنیا می‌پندارند ، خیر و سعادت و بـرکت بـرای گـروه مـؤمنانی است کـه دارای ویژگی‌های اعتقادی و اخلاقی چهارگانهٔ فوق هستند و به دنبال آن در انـجام اعـمال صالح پیشقدمند .

آیات فوق ترسیم جالب و تنظیم کاملاً منطقی برای بیان صفات ایـن گـروه از مـؤمنان پیشگام است ، نخست از ترس آمیخته با احترام و تعظیم که انگیزهٔ ایمان به پروردگار و نفی هرگونه شرک است ، شروع کرده و به ایمان به معاد و دادگاه عدل خدا که موجب احساس مسؤولیت و انگیزهٔ هر کار نیک است ، منتهی‌می‌گردد و مجموعاً چهارویژگی و یک نـتیجه را بیان می‌نماید .

﴿۶۲﴾ وَ لاٰ نُكَلِّفُ نَفْساً اِلاّٰ وُسْعَهـا وَ لَدَيْنـا كِتـابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ وَ هُمْ لاٰ يُظْلَمُونَ

و ما هیچ‌کس را جز به‌اندازهٔ توانایش تکلیف نمی‌کنیم و نزد ما کتابی است (که تمام اعمال

بندگان را ثبت کرده) و به حق سخن می‌گوید ، لذا به آنان هیچ ظلم و ستمی نمی‌شود .

احکـام الهـی متناسب بـا توانایی انسان‌ها است

این تعبیر نشان می‌دهد که وظایف و احکام الهی در حدود توانایی انسان‌ها است و در هرمورد بیش از میـزان قـدرت و تـوانـایـی بـاشـد ، سـاقـط می‌شـود و بـه تـعبیـر علمای اصول ، این قاعده بر تمام احکام اسلامی حکومت دارد و بـر آن‌هـا مقـدم است .

و بـاز از آن‌جا که ممکن است این سؤال پـیش آیـد کـه چگـونه ایـن‌همه انسـان‌هـا اعمالشان از کـوچـک و بـزرگ ، مـورد حسـاب و بـررسی قـرار می‌گیـرد ؟ اضـافـه می‌کند : « وَ لَدَيْنٰا كِتٰابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ وَ هُمْ لاٰ يُظْلَمُونَ » .

این اشاره به نامه‌های اعمال و پرونده‌هایی است که همهٔ کارهای آدمی در آن ثبت است و نزد خداوند محفوظ است ، پرونده‌هایی که گـویی زبـان دارد و حـق را بـازگو مـی‌کند ، به گونه‌ای که جای هیچ‌گونه انکار در آن باقی نمی‌ماند .

دربارهٔنامهٔاعمال و حقیقت‌آن درجلد ۱۲تفسیرنمونه به‌طورمشروح بحث گردیده است .

آیهٔ فوق گویای این حقیقت است که ذره‌ای از اعمال آدمی به دست فراموشی سپرده نمی‌شود و همه دقیقاً ثبت خواهد شد ، ایمان به این واقعیت ، نیکوکاران را در کار خیر تشویق و از کار بد برحذر می‌دارد .

جملهٔ «**يَنْطِقُ بِالْحَقِّ**» (به حق سخن می‌گوید) که در توصیف کتاب اعمال آدمی آمده است ، شبیه تعبیری است که در فارسی نیز داریم و می‌گوییم : «فلان نامه به‌قدر کافی گویا است» یعنی نیاز به شرح و توضیح ندارد ، گویی خودش سخن می‌گوید و بدون احتیاج به مطالعه ، حقایق را بازگو می‌کند .

جملهٔ « **وَ هُمْ لاٰ يُظْلَمُونَ** » نیز اشاره به این است که با ثبت دقیق اعمال ، جایی برای ظلم و ستم باقی نمی‌ماند .

﴿۶۳﴾ **بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ مِنْ هٰذٰا وَ لَهُمْ اَعْمٰالٌ مِنْ دُونِ ذٰلِكَ هُمْ لَهٰا عٰامِلُونَ**

بلکه دل‌های آن‌ها از این نامهٔ اعمال (و روز حساب و آیات‌قرآن) در بی‌خبری فرو رفته

و آنان اعمال (زشتی) جز این دارند که پیوسته آن را انجام می‌دهند .

دل‌های فرو رفته در جهل

« هٰذا » ممکن است اشاره به نامهٔ اعمال و روز جزا یا قرآن و یا برنامهٔ صالحان بوده‌باشد که درآیات قبل به آن اشاره شده‌است .

انغمار و فرورفتن در جهل و بی‌خبری به آن‌ها اجازه نمی‌دهد که این حقایق روشن را مشاهده کنند ، شاید به خود آیند و به سوی خدا بازگردند .

سپس می‌افزاید : « وَ لَهُمْ اَعْمالٌ مِنْ دُونِ ذٰلِكَ هُمْ لَها عامِلُونَ » .

مفسران برای جملهٔ « لَهُمْ اَعْمالٌ مِنْ دُونِ ذٰلِكَ » تفسیرهای گوناگونی گفته‌اند :

بعضی آن را اشاره به اعمال خلاف و زشتی می‌دانند که به خاطر جهل و نادانی از آن‌ها سر می‌زند ، بعضی دیگر گفته‌اند : منظور این است که آن‌ها علاوه بر کفر عقیدتی ، از نظر عمل نیز آلودگی فراوان دارند .

این‌تفسیرها در نهایت منافاتی باهم ندارند و قابل جمعند ، آن‌چه باید به آن

توجه‌داشت، این است که سرچشمهٔ اعمال ننگین آنان ، همان قـرار گـرفتـن قلب‌هایشان در «غَمْـرَة» و فـرورفتـن در جهـل و نـادانی اسـت .

(۶۴) حَتّٰی اِذٰا اَخَذْنٰا مُتْرَفیهِمْ بِالْعَذٰابِ اِذٰا هُمْ یَجْأَرُونَ

تازمانی‌که متنعمان مغرور آن‌ها را در چنگال عذاب گرفتار سازیم، در این هنگام ناله‌های دردنـاک و استغـاثـه‌آمیـز سـر می‌دهنـد .

(۶۵) لاٰ تَجْـأَرُوا الْیَـوْمَ اِنَّکُـمْ مِنّٰا لاٰ تُنْصَـرُونَ

(اما به آن‌ها گفته می‌شود :) فـریـاد نکنیـد ، امروز شمـا از ناحیهٔ ما یاری نخواهید شد .

ذکر خصوص « مُتْرَفینَ » در این‌جا بـا ایـن کـه گنهکاران منحصـر بـه آن‌هـا نیستند ، یا به‌خاطر این‌است که آن‌ها سردمداران گمراهی و ضلالتند و یـا بـرای ایـن است کـه مجـازات در مـورد آن‌هـا دردنـاک‌تـر خـواهـد بـود .

ضمنـاً منظـور از « عَـذٰاب » در ایـن‌جـا مـمکن است عـذاب دنـیـا یـا عـذاب آخـرت یا هردو باشد، یعنی هنگامی‌که عذاب دردناک الهـی در ایـن جـهان یـا آن جـهان

دامانشان را فرامی‌گیرد ، نعره و فریاد برمی‌آورند و استغاثه می‌کنند ، اما بدیهی است در آن هنگـــام کـــار از کـار گـــذشته و راه بـازگشت وجـــود نـــدارد .

(۶۶) قَـدْ کـانَتْ اٰیـاتـي تُتْلـیٰ عَلَیْکُمْ فَکُنْتُـمْ عَلـیٰ اَعْقـابِکُـمْ تَنْکِصـُونَ

(آیا فراموش کرده‌اید که) در گذشته آیات من به‌طور مداوم برشما خوانده می‌شد ، اما شمـا اعراض می‌کردیـد و بـه عقب بـازمی‌گشتید؟

« اَعْقاب » جمع «عَقِب» به معنی پاشنهٔ پا و « تَنْکِصُونَ » از مـادهٔ «نُکُـوص» بـه مـعنی عقب‌عقب برگشتن است و مجموع این جمله کنایه از کسـی است کـه سـخن نـامطلوبی را می‌شنود و به قدری نگران و وحشت‌زده می‌شود که بر پـاشنهٔ پـایش به عقـب بـازمی‌گردد.

(۶۷) مُسْتَکْبِـرِیـنَ بِـهِ سـامِـراً تَهْجُـرُونَ

در حـالـی کـه در بـرابـر آن آیـات استکبـار می‌نمـودیـد و شب‌هـا در جلسـات خـود بـه بـدگـویی ادامـه می‌دادید .

« سامِراً » از مادهٔ «سَمَر» به معنی گفتگوهای شبـانه است .

بعضی از مفسران گفته‌اند : معنی اصلی این ماده ، "سایهٔ ماه در شب" است ، که تاریکی و سفیدی در آن آمیخته شده و از آن‌جا که گفتگوهای شبانه گاه در سایهٔ مهتاب انجام می‌شود ، چنان‌که مشرکان عرب نقل کرده‌اند که آن‌ها شب‌های مهتابی در اطراف کعبه جمع می‌شدند و بر ضد پیامبر سخن می‌گفتند، این واژه در مورد آن به‌کار رفته است .

« تَهْجُرُونَ » از مادهٔ «هَجْر» در اصل دوری کردن و جدایی است ، سپس به‌معنی هذیان گفتن مریض نیز آمده ، چراکه سخنانش در آن حالت ناخوشایند و دور کننده است و نیز از مادهٔ «هُجْر» به‌معنی فحش و ناسزااست که آن نیز مایهٔ دوری و جدایی است .

در آیهٔ فوق همین معنی اخیر منظور است ، یعنی شب‌ها تا مدت طولانی بیدار می‌مانید و همچون بیماران هذیان می‌گویید و فحش و ناسزا می‌دهید .

و این راه و رسم افراد بی‌منطق و در عین حال ضعیف و زبون است ، به‌جای این‌که روز روشن با شهامت بر منطق و دلیل تکیه کنند ، شب‌های تاریک راکه چشم مردم در خواب است ، انتخاب کرده و برای پیشبرد اهداف شوم یا تسکین ناراحتی‌های درون و گشودن

عقده‌ها ، به ناسزاگویی می‌پردازند .

﴿۶۸﴾ اَفَلَمْ یَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ اَمْ جاءَهُمْ ما لَمْ یَأْتِ آبائَهُمُ الْاَوَّلینَ

آیا آن‌ها در این گفتار تدبّر نکردند؟ یا این‌که مطالبی برای آنان آمده که برای نیاکانشان نیامده است؟

نخستین عامل بدبختی کفار، تعطیل اندیشه وتفکر در محتوای دعوت تواست که اگر بود ، مشکلات آن‌ها حل می‌شد .

در مرحلهٔ دوم می‌گوید : « اَمْ جاءَهُمْ ما لَمْ یَأْتِ آبائَهُمُ الْاَوَّلینَ » .

یعنی اگر توحید و معاد و دعوت به نیکی‌ها و پاکی‌ها تنها از ناحیهٔ تو بود ، ممکن بود بهانه کنند که این‌ها سخنان نوظهوری است که ما نمی‌توانیم زیر بار آن برویم .

اگر این مطالب حق بود، چرا خدا که به همهٔ انسان‌ها نظر لطف و مرحمت دارد ، برای گذشتگان نفرستاد ؟

اما باتوجه به‌این‌که محتوای دعوت تو ازنظر اصول و اساس ، همان محتوای دعوت همهٔ

پیامبران است ، این بهانه‌جویی‌ها بی‌معنی است .

(۶۹) اَمْ لَمْ یَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْکِرُونَ

یا این‌که پیامبرشان را نشناختند (و از سوابق او آگاه نیستند) که او را انکار می‌کنند؟

یعنی اگر این دعوت از ناحیهٔ شخص مرموز یامشکوکی صورت گرفته‌بود ، ممکن بود بگویند : سخنانش حق است اما خودش شخص ناشناخته و مرموزی است ، نمی‌توان به ظاهر سخنانش فریب خورد .

ولی این‌ها سابقه‌ات راخوب می‌دانند، درگذشته تو را « محمد امین » می‌خواندند، به دانش و امانت تو معترف بودند، پدر و مادر و قبیله‌ات را خوب می‌شناسند، پس جایی برای این بهانه‌ها نیست .

(۷۰) اَمْ یَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ بَلْ جاءَهُمْ بِالْحَقِّ وَ اَکْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ کارِهُونَ

یا می‌گویند: او دیوانه است؟ ولی او حق را برای آن‌ها آورده اما اکثرشان از حق کراهت دارند .

یعنی شخص او را به‌خوبی می‌شناسیم ، مشکوک و مرموز نیست اما به عقل و فکر او ایمان نداریم ، چه بسا این سخنان رااز روی جنون‌می‌گوید ، چراکه با افکار عمومی محیط هماهنگ نیست و این ناهماهنگی و سنت‌شکنی دلیل بر دیوانگی است .

قرآن بلافاصله برای نفی این بهانه‌جویی می‌گوید: « بَلْ جاءَهُمْ بِالْحَقِّ وَ اَکْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ کارِهُونَ » .

آری این‌ها سخنان حکیمانه‌ای است منتها چون با تمایلات هوس‌آلود این گروه هماهنگ نیست ، آن را نفی کرده و برچسب افکار جنون‌آمیز به آن می‌زنند .

چرا اکثریت تمایل به حق ندارند ؟ کدام اکثریت ؟

در بسیاری از آیات قرآن همچون آیهٔ فوق ، «اکثریت» مورد مذمت و نکوهش قرار گرفته‌اند ، درحالی‌که می‌دانیم در دنیای امروز ، معیار قضاوت و سنجش خوب و بد اکثریت جامعه‌ها محسوب می‌شود و این امر بسیار سؤال‌انگیز است .

در این‌جا از آیاتی که بعد از ذکر کلمهٔ « اَکْثَر » ضمیر « هُمْ » را ذکرمی‌کند و غالباً به‌کافران

و مشرکان و امثال آن‌ها اشاره می‌کند، سخن نمی‌گوییم که از موضوع بحث ما خارج است ، بلکـه سخـن از آیـاتی است که عنوان « اَکْثَرُ النّاسِ » (اکثر مردم) دارد ، مانند ؛

۲۴۳ / بقره ؛ « وَ لٰکِنَّ اَکْثَرَ النّاسِ لاٰ یَشْکُرُونَ: *ولی اکثر مردم* شکرگزار نیستند » .

۱۸۷ / اعراف ؛ « وَ لٰکِـنَّ اَکْثَـرَ النّاسِ لاٰ یَعلَمُونَ : ولی اکثر مردم نمی‌دانند » .

۱۷ / هود ؛ « وَ لٰکِنَّ اَکْثَرَ النّاسِ لاٰ یُؤْمِنُونَ : ولی اکثر مردم ایمان نمی‌آورند » .

۱۰۳ / یوسف ؛ « وَ مٰااَکْثَرُالنّاسِ وَ لَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنینَ : اکثر مردم هرچندکوشش و تلاش کنی ، ایمان نمی‌آورند » .

۸۹ / اسـراء ؛ « فَاَبیٰ اَکْثَرُ النّاسِ اِلاّٰ کُفُوراً : اکثر مردم جـز کفـران و انکـار حق کاری ندارند » .

۱۱۶ / انعام ؛ « وَ اِنْ تُطِــعْ اَکْثَـرَ مَـنْ فِـی الْاَرْضِ یُضِلُّـوكَ عَـنْ سَبیـلِ اللّـهِ : اگـر از اکثـر مـردم روی زمین اطـاعت کنـی تـو را از راه خـدا منحـرف و گمـراه می‌سـازنـد » .

از سوی دیگر در بعضی از آیات قرآن راه و رسم اکثریت مؤمنان به عنوان یک مـعیار صحیح مورد توجه قرار گرفته است ، در آیهٔ ۱۱۵ سورهٔ نساء می‌خوانیم : « وَ مَـنْ یُشٰـاقِقِ

الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مٰا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدىٰ وَ يَتَّبِعْ غَيْرَ سَبيلِ الْمُؤْمِنينَ نُوَلِّهِ مٰا تَوَلّٰى وَ نُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَ سٰائَتْ مَصيراً: هرکس از در مخالفت با پیامبر در آید و از طریقی جز طریق مؤمنان پیروی کند، او را به همان راه که می‌رود، می‌بریم و به دوزخ می‌فرستیم و بد جایگاهی دارد».

در روایات اسلامی در بحث روایات متعارض می‌بینیم که: یکی از معیارهای ترجیح همان شهرت در میان اصحاب و یاران و پیروان ائمهٔ هدی است، چنانکه امام صادق علیه‌السلام **فرمود**: «هنگامی که دو نفر قاضی اختلاف نظر پیدا کنند و سرچشمهٔ آن، اختلاف روایات باشد، باید نگاه کرد و دید که کدام‌یک از دو روایت مورد قبول نزد اصحاب تو است؟ باید آن‌را گرفت و روایتی‌که نزد اصحاب مشهور نیست، رها کرد، چرا که روایت مشهور، شکی در آن نیست».[1]

در «نهج البلاغه» می‌خوانیم: «**وَ اَلْزِمُوا السَّوٰادَ الْاَعْظَمِ، فَاِنَّ يَدَ اللّٰهِ مَعَ الْجَمٰاعَةِ وَ اِيّٰاكُمْ وَ الْفُرْقَةَ، فَاِنَّ الشّٰاذَّ مِنَ النّٰاسِ لِلشَّيْطٰانِ، كَمٰا اَنَّ الشّٰاذَّ مِنَ الْغَنَمِ لِلذِّئْبِ**: همیشه همراه جمعیت‌های

۱- «*وسائل الشیعه*»، *جلد ۱۸*، *کتاب القضاء*، *صفحهٔ ۷۶*.

بزرگ باشید که دست خدا با جماعت است و از پراکندگی بپرهیزید که انسان تک و تنها، بهرهٔ شیطان است چونانکه گوسفند تنها، طعمهٔ گرگ». (۱)

و نیز در «نهج البلاغه» می‌خوانیم: «**وَ اَلْزَمُوا مٰا عَقَدَ عَلَيْهِ حَبْلُ الْجَمٰاعَةِ**: آنچه را که پیوند جمعیت با آن گره خورده است، رها مکنید». (۲)

و به این ترتیب ممکن است برای بعضی میان این دو گروه از آیات و روایات تضادی تصور شود.

از سوی دیگر ممکن‌است این فکر پیدا شود که اسلام نمی‌تواند با حکومت دموکراسی کنار بیاید، چراکه پایهٔ دموکراسی، بر آراء اکثریت مردم است که قرآن شدیداً آن را مورد نکوهش قرار داده است.

ولی با کمی دقت در همان آیات و روایاتی که در بالا آوردیم و مقایسهٔ آن‌ها باهم،

---

۱ و ۲- «*نهج البلاغه*»، *خطبهٔ ۱۲۷ و ۱۵۱*.

منظـــور و مفهـــوم واقعـــی آن‌هـا روشـــن می‌گـــردد :

جان کلام این‌جا است که اگر اکثریت مؤمن و آگاه و در مسیر حق باشند ، نظرات آن‌ها محترم و غالباً مطابق واقع است و باید از آن پیروی کرد .

ولی اگر اکثریت ناآگاه و جاهل و بی‌خبر ، یا آگاه اما تسلیم هوا و هوس باشند ، نظرات آن‌ها غالباً جنبهٔ انحرافی دارد و پیروی از آن چنان‌که قرآن می‌گوید ، انسان را به ضـلالت و گمـــراهی می‌کشد .

روی این‌حساب برای به‌دست‌آمدن یک« **دموکراسی سالم** » باید نخست کوشش کردکه توده‌های جامعه آگاه و مؤمن گردند ، سپس نظرات اکثریت را معیار برای پـیشبرد اهـداف اجتماعی قرار داد ، وگرنه دموکراسی بر اســاس نظــرات اکثــریت گمــراه ، جــامعـه را به جهنم می‌فرستد .

ذکر این مسأله نیز ضروری است که به اعتقاد ما حتی اکثریت آگاه و رشید و باایمان ، درصـــورتـی نظراتشـان محتـرم است کـه برخلاف فرمان الهی و کتاب و سنت نبوده باشد .

گفتنی است که بخشی از الزامات جوامع امروز در زمینهٔ پناه بردن به آراء اکثریت ، از این‌جا ناشی می‌شود که آن‌ها معیار دیگری در دست ندارند که روی آن تکیه کنند ، آن‌ها برای کتب آسمانی و برنامه‌های انبیاء حسابی باز نکرده‌اند ، تنها چیزی که برای آن‌ها باقی مانده ، توده‌های مردم است و از آن‌جا که قدرت آگاهی بخشی به این توده‌ها را ندارند ، به‌علاوه بسیار می‌شود که ناآگاهی توده‌ها برای آن‌ها به‌صرفه مقرون‌تر است و به آسانی و از طریق تبلیغات می‌توانند آن‌ها را به دنبال خود بکشند ، لذا اکثریت کَمّی را معیار قرار داده تا سر و صداها خاموش گردد .

(۷۱) وَ لَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ اَهْوٰاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمٰوٰاتُ وَ الْاَرْضُ وَ مَنْ فيهِنَّ بَلْ اَتَيْنٰاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ

و اگر حق از هوس‌های آن‌ها پیروی کند ، آسمان‌ها و زمین و تمام کسانی‌که در آن‌ها هستند، تباه می‌شوند، ولی ما قرآنی به‌آن‌ها دادیم‌که مایهٔ یادآوری (و مایهٔ شرف و حیثیت آن‌ها) است اما آنان از چنین چیزی روی‌گردانند .

زیرا هوا و هوس‌های مردم معیار و ضابطه‌ای ندارد ، بلکه علاوه بر این در بسیاری از موارد به‌سوی زشتی‌ها می‌گراید ، اگر قوانین هستی تـابع این تمایلات انحرافی مـی‌شد ، هـرج و مـرج و فسـاد سراسر جهـان را می‌گرفت .

﴿۷۲﴾ اَمْ تَسْـأَلُهُـمْ خَـرْجـاً فَخَـراجُ رَبِّـكَ خَيْـرٌ وَ هُـوَ خَيْـرُ الـرّازِقينَ

یا این‌که تو از آن‌ها مزد و هزینه‌ای (در برابر دعوتت) می‌خواهی؟ در حالی‌که مزد پروردگارت بهتر است و او بهترین روزی دهندگان است .

« خَرْج » و « خَراج » از مادهٔ « خُروج » به معنی چیزی است که از مال انسان و یا از زمین زراعتی خارج می‌گردد ، ولی « خَرْج » معنی وسیع‌تری از « خَراج » دارد ، « خَرْج » چنان‌که « راغب » در « مفردات » می‌گوید ، نقطهٔ مقابل « دَخْل » است ولی « خَراج » معمولاً مالیات یا مال الاجاره‌ای است کـه بـرای زمین تعیین می‌شود .

بدون شک اگر یک رهبر معنوی و روحانی در مقابل دعوتش از مردم تقاضای پاداش و اجر مادی کند، علاوه‌بر این‌که بهانه‌ای به دست بهانه‌جویان می‌دهد که به خـاطر نـداشـتن

امکانات مالی از او دور شوند ، آن‌ها را متهم می‌سازد که دعوت به سوی حق را دکانی برای جلب منافع مادی قرارداده‌است .

وانگهی این بشر چه دارد که به دیگری بدهد ؟ مگر تمام رزق و روزی‌ها به دست خداوند قادر رزّاق نیست ؟

به هر حال قرآن با بیان گویایی که در پنج مرحله بیان داشته ، روشن می‌سازد که این کوردلان تسلیم حق نیستند و عذرهایی که برای توجیه مخالفت خود ذکرمی‌کنند، بهانه‌های بی‌اساسی بیش نیستند .

﴿۷۳﴾ وَ اِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ اِلىٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِيمٍ

به طور قطع و یقین تو آن‌ها را به صراط مستقیم دعوت می‌کنی .

صراط مستقیمی که نشانه‌های آن نمایان است و با اندک دقتی صاف بودن آن روشن می‌گردد .

می‌دانیم راه راست ، نزدیک‌ترین فاصله میان دو نقطه است و یک راه بیش نیست ،

درحالی‌که جاده‌های انحرافی که در چپ و راست آن قرار گرفته ، بی‌نهایت است .

گر چه در بعضی از روایات اسلامی ، صراط مستقیم به ولایت علی علیه‌السلام تفسیر شده [۱] ، ولی چنان‌که بارها گفته‌ایم ، این‌گونه روایات ، بیان بعضی از مصداق‌های روشن است و هیچ منافات با وجود مصادیق دیگر مانند قرآن و ایمان به مبدأ و معاد و تقوا و جهاد و عدل و داد ندارد .

(۷۴) وَ اِنَّ الَّذینَ لایُؤْمِنُونَ بِالْاٰخِرَةِ عَنِ الصِّراطِ لَنٰاکِبُونَ

اما کسانی‌که به آخرت ایمان ندارند ، از این صراط منحرفند .

« نٰاکِب » از مادهٔ « نَکْب » و «نُکُوب» به معنی انحراف از مسیر است و «نَکْبَت دنیا» در مقابل «روی‌آوردن دنیا» به معنی انحراف و پشت کردن دنیا است .

روشن‌است‌که منظوراز «صِراط» در این آیه، همان‌صراط مستقیم در آیهٔ پیش از آن است.

۱- «نور الثقلین» ، جلد ۳ ، صفحهٔ ۵۴۸ .

این نیز مسلم است کسی که در این جهان از صراط مستقیم حق منحرف گردد ، در جهان دیگر هم از صراط بهشت منحرف شده و به دوزخ سقوط می‌کند ، چراکه هرچه در آن‌جا است ، نتیجهٔ مستقیم کارهای این‌جا است ، تکیه کردن روی عدم ایمان به آخرت و ارتباط و پیوند آن با انحراف از طریق حق ، به خاطر آن است که انسان تا ایمان به معاد نداشته باشد ، احساس مسؤولیت نمی‌کند .

در حدیثی از امیرمؤمنان علی عليه‌السلام **می‌خوانیم :**

« اِنَّ اللّٰهَ جَعَلَنٰا اَبْوٰابَهُ وَ صِرٰاطَهُ وَ سَبِيلَهُ وَ الْوَجْهَ الَّذِي يُؤْتىٰ مِنْهُ فَمَنْ عَدَلَ عَنْ وِلاٰيَتِنٰا اَوْ فَضَّلَ عَلَيْنٰا غَيْرَنٰا فَاِنَّهُمْ عَنِ الصِّرٰاطِ لَنٰاكِبُونَ : خداوند ما رهبران دینی و الهی را درهای وصول به معرفتش و صراط و طریق و جهتی که از آن به او می‌رسند ، قرار داده بنابراین کسانی که از ولایت ما منحرف گردند، یا

دیگری را بر ما برگزینند ، آنها از صراط حق منحرفند » .[۱]

(۷۵) **وَ لَوْ رَحِمْنـاهُمْ وَ كَشَفْنـا مـا بِهِـمْ مِـنْ ضُـرٍّ لَلَجُّـوا فـي طُغْيـانِهِمْ يَعْمَهُونَ**

و اگر به آنها رحم کنیم و گرفتاری‌ها و مشکلاتشان را برطرف سازیم (نه تنها بیدار نمی‌شوند) بلکه در طغیانشان اصرار می‌ورزند و (در این وادی) سرگردان می‌مانند .

(۷۶) **وَ لَقَـدْ اَخَـذْنـاهُـمْ بِـالْعَـذابِ فَمَـا اسْتَكـانُـوا لِرَبِّهِمْ وَ مايَتَضَرَّعُونَ**

ما آنها را به‌عذاب و بلا گرفتار ساختیم (تا بیدار شوند) اما آنها نه دربرابر پروردگارشان تواضع کردند و نه به درگاهش تضرع می‌کنند .

طـرق مختلـف بیـدار سـازی الهـی

« اِسْتَكانُوا » از مـادهٔ « سُكُون » به معنـی ساکن شدن در هیأت خضوع و خشوع است .

« تَضَرُّع » در اصل از مادهٔ « ضَرْع » به معنی پستان گرفته شده و « مُتَضَرِّع » دوشنده است ،

۱- *« نـور الثقلیـن » ، جلـد ۳ ، صفحـهٔ ۵۴۹ .*

سپس به معنی تسلیم آمیخته با تواضع و خضوع آمده است .

گاه آن‌ها را با حوادث دردناک گوشمالی می‌دهیم تا اگر از طریق رحمت و نعمت بیدار نشدند ، از این راه بیدار شوند ، ولی این کار نیز در آن‌ها مؤثر نیست ، زیرا آن‌ها نه در برابر پروردگارشان تواضع و انقیادی نشان دادند و نه به درگاه او توجه و تَضَرُّع می‌کنند .

این حوادث دردناک آن‌ها را هرگز از مرکب غرور و سرکشی و خودکامگی فرود نیاورد و در برابر حق تسلیم نشدند .

(۷۷) حَتّٰی اِذٰافَتَحْنٰا عَلَیْهِمْ بٰاباً ذٰا عَذٰابٍ شَدٰیدٍ اِذٰا هُمْ فیهِ مُبْلِسُونَ

(این وضع همچنان ادامه می‌یابد) تا زمانی که دری از عذاب شدید به روی آن‌ها بگشاییم و چنان گرفتار شوند که به کلی مأیوس گردند .

« مُبْلِس » از مادهٔ «اِبْلاٰس» به معنی اندوهی است که از شدت حادثه رخ می‌دهد و انسان را غالباً به سکوت و حیرت یا نومیدی و یأس می‌کشاند .

در واقع خداوند دو نوع مجازات دارد ؛ « مجازات‌های تربیتی» و « مجازات‌های

پاکسازی و استیصال» ، هدف در مجازات‌های قسم اول آن است که در سختی و رنج قرار گیرند و ضعف و ناتوانی خود را دریابند و از مرکب غرور پیاده شوند .

ولی هدف در قسم دوم که در مورد افراد غیرقابل اصلاح صورت می‌گیرد ، این است که به حکم فرمان آفرینش ریشه‌کن شوند ، چراکه در این نظام حق حیات برای آن‌ها باقی نمانده و این خارهای راه تکامل انسان‌ها باید کنار زده شوند .

در این‌که منظور از « بَاباً ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ » (دری از عذاب دردناک) چیست ، میان مفسران گفتگو است، اما این احتمال نیز وجود دارد که این آیه اشاره به گروه خاصی نباشد ، بلکه یک قانون کلی و همگانی را دربارهٔ کیفرهای الهی بازگو می‌کند که آغازش رحمت است و سپس گوشمالی‌ها و کیفرهای تربیتی و سرانجام عذاب استیصال و مجازات نابودکننده .

(۷۸) وَ هُوَ الَّذِي اَنْشَاَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْاَبْصارَ وَ الْاَفْئِدَةَ قَلِيلاً ما تَشْكُرُونَ

او کسی است که برای شما گوش و چشم و قلب (عقل) ایجاد کرد ، اما کمتر شکر او به جا می‌آورید .

تکیه بر این سه موضوع (گوش و چشم و عقل) به خاطر آن است که ابزار اصلی شناخت انسان این سه می‌باشد ، مسائل حسّی را غالباً از طریق چشم و گوش درک می‌کند و مسائل غیرحسّی را به وسیلهٔ نیروی عقل .

برای پی‌بردن به‌اهمیت این‌دو حس ظاهر (بینایی و شنوایی) کافی است که حالتی را که به انسان بر اثر فقدان این دو دست می‌دهد ، در نظر بگیریم که تا چه حد دنیای او محدود و خالی از هرگونه نور و روشنایی ، بیداری و آگاهی می‌گردد حتی بر اثر فقدان این دو عملاً بسیاری دیگر از حواس خود را از دست می‌دهد ، زبان و گویایی که در آغاز از طریق شنوایی به کار می‌افتد و رابط میان انسان و دیگران است ، دیگر کاری از او ساخته نیست (کرهای مادرزاد همیشه لالند با این‌که زبانشان عیب و آفتی ندارد) .

و به این ترتیب این دو حس ، کلید عالم محسوساتند ، سپس نوبت به عقل می‌رسد که کلید جهان ماوراء حس و عٰالَم ماوراء طبیعت است و در عین حال مأمور نقّادی ، نتیجه‌گیری ، جمع‌بندی و تعمیم و تجزیه در فرآورده‌های آن دو حس است .

آیا کسانی که این سه وسیلهٔ بزرگ شناخت را سپاس نگویند ، درخور سرزنش و ملامت نیستند ؟ و آیا دقت در ریزه‌کاری‌های این سه وسیلهٔ مؤثر کافی نیست‌که انسان را بـه‌خالق آن‌هـا آشنـا سـازد ؟

(۷۹) وَ هُـوَ الَّـذِي ذَرَاَكُـمْ فِـي الْاَرْضِ وَ اِلَيْـهِ تُحْشَـرُونَ

او کسی‌است که شما را در زمین آفرید و به سوی او محشور می‌شوید .

« ذَرَاَكُمْ » ازمادهٔ « ذَرْء » دراصل به معنی آفرینش و ایجاد و اظهار است .

و اگـر در آفـرینـش خـودتـان از خـاک بـی‌ارزش بینـدیشیـد ، کـافـی است کـه هستـی‌بخش را بشنـاسیـد و نیـز امکـان مسـألـهٔ معـاد را دریـابیـد .

(۸۰) وَ هُـوَ الَّـذِي يُحْيِـي وَ يُمِيـتُ وَ لَـهُ اخْتِـلافُ اللَّيْـلِ وَالنَّهـارِ اَفَـلا تَعْقِلُونَ

او کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند و آمد و شد شب و روز از او است ، آیا اندیشه نمی‌کنید ؟

و به‌این‌ترتیب درآیات سه‌گانهٔاخیر ، از انگیزهٔ شناخت پروردگار شروع کرده و با ذکـر

بخشی از مهم‌ترین آیات انفسی و آفاقی بحث را پایان می‌دهد و به‌تعبیر دیگر سیر انسان از آغاز تولد تا مرگ و بازگشت به سوی پروردگار را بازگو می‌کند که همه چیزش به فرمان او و با ارادهٔ او صورت می‌گیرد .

جالب این‌که آفرینش « مرگ » و « حیات » را در کنار آفرینش « شب » و « روز » قرار می‌دهد ، چراکه نور و ظلمت در پهنهٔ عالم هستی همانند مرگ و حیات در جهان جانداران است ، همان‌گونه که در پرتو امواج نور ، عالم هستی جنب و جوش و حرکت پیدا می‌کند و زیر پرده‌های ظلمت به خاموشی می‌گراید ، همین‌گونه موجودات زنده با نور حیات حرکت خود را آغاز می‌کنند و با ظلمت مرگ خاموش می‌گردند و هر دو جنبهٔ تدریجی دارند .

به همین دلیل در پایان آیه می‌گوید : « **اَفَلاٰ تَعْقِلُونَ** » (آیا اندیشه نمی‌کنید) .

(۸۱) **بَلْ قالُوا مِثْلَ ما قالَ الْاَوَّلُونَ**

آن‌ها همان گفتند که پیشینیانشان می‌گفتند .

(۸۲) قالوا ءَاِذا مِتْنا وَ كُنّا تُراباً وَ عِظاماً اَئِنّا لَمَبْعوثُونَ

آن‌ها گفتند: آیا هنگامی که مردیم و خاک و استخوان (پوسیده) شدیم، آیا بار دیگر برانگیخته خواهیم شد؟

مقدم داشتن «تُراب» (خاک) بر «عِظام» (استخوان‌ها) یا به خاطر این است که بازگشت خاک به زندگی نخستین، عجیب‌تر است از بازگشت استخوان‌ها و یا اشاره به این‌که اجداد ما خاک شده‌اند و پدران ما تبدیل‌به استخوان پوسیده و یا اشاره به این‌که نخست گوشت بدن انسان خاک می‌شود و درکنار استخوان‌ها قرار می‌گیرد و سپس استخوان‌ها خاک می‌گردند.

(۸۳) لَقَدْ وُعِدْنا نَحْنُ وَ اٰباؤُنا هٰذا مِنْ قَبْلُ اِنْ هٰذا اِلاّ اَساطيرُ الْاَوَّلينَ

این وعده به ما و پدرانمان از قبل داده شده، این فقط افسانه‌های پیشینیان است.

«اَساطير» جمع «اُسْطُورة» به گفتهٔ ارباب لغت از مادهٔ «سَطْر» در اصل به معنی صفّ می‌باشد، از این‌رو به کلماتی که در ردیف هم قرار دارند و به

اصطلاح صف کشیده‌اند ، سطر می‌گویند .

به این ترتیب «اُسْطُورَة» به معنی نوشته‌ها و سطوری است که از دیگران به یادگار مانده و از آن‌جا که در نوشته‌های پیشین افسانه‌ها و خرافات وجود دارد ، این کلمه معمولاً به حکایت و داستان‌های خرافی و دروغین گفته می‌شود .

«اَساطیر» در قرآن ۹ بار تکرار شده و همه از زبان کفار بی‌ایمان در برابر پیامبران به منظور توجیه مخالفتشان با آن‌ها است .

(۸۴) قُلْ لِمَنِ الْاَرْضُ وَ مَنْ فیها اِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

بگو : زمین و کسانی که در زمین هستند ، از آن کیست ، اگر شما می‌دانید؟

(۸۵) سَیَقُولُونَ لِلّٰهِ قُلْ اَفَلا تَذَکَّرُونَ

(در پاسخ تو) می‌گویند : همه از آنِ خدا است ، بگو : آیا متذکر نمی‌شوید؟

از آن‌جا که کفار و مشرکان بیش از همه از مسألهٔ معاد وحشت داشتند و به همین دلیل با انواع بهانه‌ها و لَطائِفُ الْحِیَل می‌خواستند از زیر بار آن شانه خالی کنند ، قرآن نیز

مشروحاً و بـه طـور مـؤکـد از معـاد سخـن می‌گـویـد .

لذا در دنبالهٔ آیات مورد بحث از سه راه ، منطق واهی منکران معاد را درهم می‌کوبد ؛ از راه مالکیت خداوند بر پهنهٔ عالم هستی ، سپس ربوبیت او و سرانجام حاکمیّتش برمجموعهٔ جهان و از تمام این بحث‌ها چنین نتیجه می‌گیرد که او از هر نظر قدرت و توانایی بر مسألهٔ معاد را دارد و عدالت و حکمتش ایجاب می‌کند که این جهان ، عالم آخرت را به دنبال خود داشتـه باشد .

و جالب این‌که در هر مورد از خود مشرکان اعتراف می‌گیرد و سخن آن‌ها را به خودشان بازمی‌گرداند .

(۸۶) قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمٰوٰاتِ السَّبْعِ وَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ

بگـو : چه کسی پـروردگـار آسمـان‌هـای هفتگانه و پروردگار عرش عظیم است؟

(۸۷) سَيَقُولُونَ لِلّٰهِ قُلْ اَفَلاٰ تَتَّقُونَ

می‌گویند: همهٔ این‌ها از آنِ خدااست، بگو: آیا تقوا پیشه نمی‌کنید (و از خدانمی‌ترسید)؟

« رَبّ » به معنی « مالک مُصْلِح » است ، بنابراین به هر کس که مالک چیزی باشد ، گفته نمی‌شود بلکه به مالکی می‌گویند که در صدد اصلاح و حفظ و تدبیر ملک خویش است ، به همین دلیل گاه به معنی تربیت کننده و پرورش دهنده نیز آمده است .

« عَرْش » به معنی تخت پایه بلند است و گاه به سقف و داربست نیز اطلاق می‌شود . این کلمه هنگامی که در مورد پروردگار به کار می‌رود ، به معنی مجموعهٔ عالم هستی است که درحقیقت تخت حکومت و فرمانروایی او محسوب می‌شود، اما گاهی این کلمه فقط بر جهان ماوراء طبیعت اطلاق می‌گردد ، در مقابل «کُرْسِیّ» که اشاره به عالم طبیعت و ماده است ، مانند ؛ « وَسِعَ کُرْسِیُّهُ السَّمٰوٰاتِ وَ الْاَرْضَ » (۲۵۵ / بقره) .[۱]

﴿۸۸﴾ قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُوَ يَجِيرُ وَ لاٰ يُجٰارُ عَلَيْهِ اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

بگو: اگر راست می‌گویید ، چه کسی حکومت همهٔ موجودات را در دست دارد؟ و به

۱- *به « تفسیر نمونه » ، جلد ۶ ، ذیل ۵۴ / اعراف مراجعه فرمایید .*

بی‌پناهان پناه می‌دهد و نیاز به پناه دادن ندارد؟

(۸۹) سَيَقُولُونَ لِلّٰهِ قُلْ فَأَنّٰى تُسْحَرُونَ

می‌گویند: (همهٔ این‌ها) از آنِ خدا است. بگو با این حال چگونه می‌گویید شما را سحر کرده‌اند؟

«مَلَكُوت» از مادهٔ «مُلْك» به معنی حکومت و مالکیت است و اضافهٔ "واو" و "ت" برای تأکید و مبالغه است.

این‌ها واقعیاتی‌است که خود شما در هر مرحله به آن اعتراف دارید، او را «مالك» و «خالق» هستی می‌دانید، او را «مدیر و مدبر و حاکم و پناهگاه» می‌شمرید.

کسی که این‌همه قدرت و توانایی دارد و قلمرو حکومتش تا این حد گسترده است، آیا نمی‌تواند انسانی را که در آغاز خاک بوده، باز هم به خاک بازگشته، لباس حیات در تنش بپوشاند و مبعوث و محشورش کند؟

چرا از واقعیت‌ها طفره می‌روید؟ چرا پیامبر اسلام را ساحر یا دیوانه می‌شمرید،

شما که در اعماق دل به این حقایق معترفید .

(۹۰) بَلْ اَتَيْنَاهُمْ بِالْحَقِّ وَ اِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ

واقع این است که ما حق را برای آنها آوردیم و آنان دروغ می‌گویند .

در بیان حقایق از ناحیهٔ ما و پیامبران ما کوتاهی نشده است ، مقصر خود شما هستید که چشم روی هم گذارده و راه انحراف پیش گرفته و لجوجانه و سرسختانه به آن ادامه می‌دهند .

(۹۱) مَا اتَّخَذَ اللّٰهُ مِنْ وَلَدٍ وَ مَا كَانَ مَعَهُ مِنْ اِلٰهٍ اِذاً لَذَهَبَ كُلُّ اِلٰهٍ بِمَا خَلَقَ وَ لَعَلاٰ بَعْضُهُمْ عَلىٰ بَعْضٍ سُبْحٰانَ اللّٰهِ عَمَّا يَصِفُونَ

خدا هرگز فرزندی برای خود برنگزیده و معبود دیگری با او نیست که اگر چنین می‌شد، هریک از خدایان مخلوقات خود را تدبیر و اداره می‌کردند و بعضی بر بعضی دیگر تفوق می‌جستند (و جهان هستی به تباهی کشیده می‌شد) منزه است خدا از توصیفی که آنها می‌کنند .

شرک جهان را به تباهی می‌کشد

اعتقاد به وجود فرزند برای خدا منحصر به مسیحیان نیست که عیسی را فرزند حقیقی او می‌خوانند، این اعتقاد برای مشرکان نیز بودکه فرشتگان را دختران خدا می‌پنداشتند و شاید مسیحیان این عقیده را از مشرکین پیشین گرفته بودند ، به‌هرحال از آن‌جا که فرزند از نظر ذات و حقیقت ، بخشی از پدر است ، برای فرشتگان یا حضرت مسیح و غیر او ، سهمی از الوهیت قائل بودند و این از روشن‌ترین مظاهر شرک است .

ما به خوبی مشاهده می‌کنیم که نظام واحدی بر پهنهٔ هستی حکومت می‌کند ، قوانین حاکم بر این جهان در زمین و آسمان همه یکسان است ، نوامیسی که بر یک ذرهٔ فوق‌العاده کوچک اتم حکمفرما است ، بر منظومهٔ شمسی و منظومه‌های عظیم دیگر نیز حاکم است و به گفتهٔ دانشمندان اگر یک اتم را بزرگ کنیم ، شکل منظومهٔ شمسی را به خود می‌گیرد و اگر به‌عکس منظومهٔشمسی‌را کوچک‌کنیم،به‌صورت یک‌اتم درمی‌آید .

مطالعاتی که صاحب‌نظران در علوم مختلف با وسایل جدید دربارهٔ جهان‌های دوردست

کرده‌اند ، نیز همه حاکی از وحدت نظام کلی جهان است ، این از یک‌سو .

از سوی دیگر لازمهٔ « تعدد » ، همیشه « تباین » است ، چراکه اگر دو چیز از هر نظر واحد باشند ، یک چیز می‌شوند و دوگانگی معنی نخواهد داشت .

بنابراین اگر برای این جهان خدایان متعدد فرض کنیم ، این چندگانگی بر مخلوقات جهان و نظام حاکم‌بر آن‌ها اثر می‌گذارد و نتیجهٔ آن عدم وحدت نظام آفرینش خواهد بود .

و از این گذشته هر موجودی خواهان تکامل خویش است ، مگر آن وجودی که از هر نظر کامل بوده باشد که تکامل در او مفهوم ندارد و در مورد بحث ما که برای خدایان قلمروهای جداگانه فرض‌کردیم و طبعاً هیچ‌کدام‌دارای کمال مطلق نیستند ، طبیعی‌است که هرکدام درصدد تکامل خویش است و می‌خواهد عالم هستی را دربست در قلمرو خود قرار دهد و لازمهٔ‌آن برتری‌طلبی‌هریک بردیگری‌است و نتیجهٔ آن ازهم پاشیدن نظام هستی‌است.

تنها سؤالی که در این‌جا باقی می‌ماند ، این است که ؛ این‌ها همه درصورتی‌است که خدایان را برتری‌طلب فرض کنیم ، اما اگر آن‌ها حکیم و آگاه باشند ، چه مانعی دارد مثلاً

جهان را با نظام شورایی اداره کنند ؟

پاسخ این سؤال مشروحاً در جلد ۱۳ تفسیر نمونه ، ذیل آیهٔ ۲۲ سورهٔ انبیاء در بحث برهان تمانع ذکر شده است .

(۹۲) عالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهادَةِ فَتَعالىٰ عَمّا يُشْرِكُونَ

او از پنهان و آشکار آگاه است ، او برتر است از این‌که شریک برای او قائل شوند .

مگر ممکن است در عالم خدای دیگری باشد و شما از آن آگاه باشید ، اما خداوندی که خالق شما است و غیب و شهود جهان را می‌داند ، از آن بی‌خبر باشد ؟

این جمله ضمناً تهدیدی برای مشرکان است که خداوند از اسرار درون و برون آن‌ها آگاه است و تمام این سخنان را می‌داند و به موقع آنان را در دادگاه عدل خویش محاکمه و مجازات خواهد کرد .

(۹۳) قُلْ رَبِّ اِمّا تُرِيَنِّي ما يُوعَدُونَ

بگو : پروردگارا ! اگر بخشی از عذاب‌هایی را که به آن‌ها وعده داده شده ، به من نشان دهی ... .

(۹۴) رَبِّ فَلاٰ تَجْعَلْنـي فِي الْقَـوْمِ الظّٰالِمينَ

پـروردگـار! مـرا (در این عـذاب‌ها) با قـوم ستمگـر قـرار مـده .

بدون شک عمل و برنامهٔ پیامبر چیزی نبود که او را مشمول مجازات الهی کـند و نیز بدون شک در قانون عدل الهی هرگز خشک و تر با هم نمی‌سوزند و حـتی اگـر دریک مملکت عظیم یک‌نفر خداپرست وظیفه‌شناس باشد و دیگران بـه جـرم اعـمالشان گـرفتار عذاب شوند ، خدا آن یک‌نفر را نجات خواهد داد .

ولی این دعای پیامبر که به فرمان الهی انجام می‌گیرد ، به خاطر این است که اولاً به کافران مشرک اخطار کند که مسأله آن‌قدر جدی است که حتی پیامبر بزرگ اسلام باید خود را به خدا بسپارد ، و نجات را از او بخواهد ، ثانیاً تعلیمی است برای همهٔ پیروان این پیامبر که هرگز ایمن از عذاب الهی نباشند و خود را در هر حال به او بسپارند .

و اما این‌که منظور از این عذاب ، چه عذابی است ؟ بـیشتر مـفسران مـعتقدند مـنظور مجازات‌های دنیوی است که خداوند دامنگیر مشرکان ساخت ، از جمله شکست سخت و

ضـربـات کوبنده‌ای بود که در جنگ بـدر بـر آن‌هـا وارد آمـد .[۱]

و با توجه به این‌که سورهٔ مؤمنون ، مکی است و در آن روز مؤمنان ، سخت در فشـار بـودنـد ، ایـن آیـات یـک‌نـوع دلـداری و تسلّی خـاطـری برای آن‌ها بود (نظیر این معنی در آیـهٔ ۴۶ سـورهٔ یـونس نیـز آمـده اسـت) .

﴿۹۵﴾ وَ اِنّا عَلىٰ اَنْ نُرِيَكَ ما نَعِدُهُمْ لَقادِرُونَ

و ما قادریم آن‌چه را به آن‌ها وعده می‌دهیم ، به تو نشان دهیم .

این قدرت پروردگار در صحنه‌های مختلف بعد از آن تاریخ از جمله در صحنهٔ جـنگ بدر ، به مرحلهٔ فعلیت درآمد و ارتشی که در ظاهر بسیار کوچک و کم‌قدرت بود ، به فرمان خدا و به نیروی ایمان بر انبوه دشمنان پیروز شد .

۱- « مجمـع البیـان » ، « المیـزان » ، « فی ظـلال » ، ذیـل آیـهٔ مـورد بحث .

(۹۶) اِدْفَعْ بِالَّتِي هِيَ اَحْسَنُ السَّيِّئَةَ نَحْنُ اَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ

بدی را از راهی که بهتر است، دفع کن (و پاسخ بدی را به نیکی ده) ما به آن‌چه آن‌ها توصیف می‌کنند، آگاه‌تریم.

پاسخ بدی به نیکی

درسیرهٔ پیشوایان و روش‌عملی‌پیامبرگرامی و ائمهٔ‌هدی بسیاردیده‌ایم‌افراد یا جمعیت‌هایی‌را که مرتکب بدترین جنایات شده‌اند، به نیکی پاسخ گفته و مشمول محبتشان ساخته‌اند و همین‌سبب انقلاب و دگرگونی‌روحی وبازگشت‌آن‌ها به‌طریق حق گردیده است.

قرآن بارها و از جمله در آیهٔ فوق این امر را به عنوان یک اصل در مبارزه‌با بدی‌ها به‌مسلمانان گوشزدمی‌کند و حتی در آیهٔ ۳۴ سورهٔ فصلت می‌گوید: «فَاِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَاَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ: نتیجهٔ این کار آن خواهد شد که دشمنان سرسخت، دوستان گرم و صمیمی شوند».

ولی ناگفته پیدا است که این دستور مخصوص مواردی است که دشمن از آن سوءاستفاده نکند، آن را دلیل بر ضعف نشمارد و بر جرأت و جسارتش افزوده نگردد.

(۹۷) وَ قُلْ رَبِّ اَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزٰاتِ الشَّيٰاطِينِ

و بگو: پروردگارا! من از وسوسه‌های شیاطین به تو پناه می‌برم.

(۹۸) وَ اَعُوذُ بِكَ رَبِّ اَنْ يَحْضُرُونِ

و از این‌که آنان نزد من حاضر شوند، نیز به تو پناه می‌برم ای پروردگار.

از وسوسه‌های شیطان به خدا پناه برید

«هَمَزٰات» جمع «هَمْزَة» به‌معنی دفع و تحریک باشدت است و اگر به حرف هَمْزَة، «هَمْزَة» می‌گویند، به خاطر آن است که از انتهای‌گلو باشدت بیرون‌می‌آید و به‌گفتهٔ‌بعضی‌از مفسران« هَمْز » و « غَمْز » و « رَمْز » هرسه یک‌معنی را می‌رساند، اما « رمز » به مرحلهٔ خفیف و «غمز» از آن شدیدتر و «همز» نهایت شدت را بیان می‌کند.

و با توجه به این که «شیاطین» جمع است، همهٔ شیطان‌های آشکار و پنهان، انس و جن را شامل می‌گردد.

در تفسیر «علیّ بن ابراهیم» می‌خوانیم که امام علیه‌السلام در معنی آیهٔ « قُلْ رَبِّ اَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزٰاتِ الشَّيٰاطِينِ » فرمود: « هُوَ مٰا يَقَعُ فِي قَلْبِكَ مِنْ وَسْوَسَةِ الشَّيْطٰانِ: منظور از

آن ، وسوسه‌های شیطانی است که در قلب تو می‌افتد » .[۱]

آن‌جاکه پیامبر باداشتن مقام‌عصمت و مصونیت الهی ، چنین تقاضایی را از خدا می‌کند ، تکلیف دیگران روشن است ، باید همهٔ مؤمنان از پروردگار که مالک و مدبر آن‌ها است ، بخواهند لحظه‌ای آن‌ها را به حال خودشان وانگذارد ، نه تنها تحت تأثیر وسوسهٔ شیاطین قرار نگیرند ، بلکه در مجلس آن‌ها نیز حضور نیابند .

به این ترتیب همهٔ رهروان راه حق باید به طور مداوم از القائات شیطانی برحذر باشند و همیشه خود را از این نظر در پناه او قرار دهند .

(۹۹) حَتّٰی اِذٰا جٰاءَ اَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قٰالَ رَبِّ ارْجِعُونِ

(آن‌ها همچنان به راه غلط خود ادامه می‌دهند)تا زمانی که مرگ یکی از آنان فرا رسد، می‌گوید : پروردگار من ! مرا بازگردانید .

۱- «*نور الثقلین*» ، *جلد ۳ ، صفحهٔ ۵۵۲* .

(۱۰۰) لَعَلّـِي اَعْمَـلُ صٰالِحاً فيمٰا تَرَكْتُ كَلاّٰ اِنَّهٰا كَلِمَةٌ هُوَ قٰائِلُهٰا وَ مِنْ وَرٰائِهِمْ بَرْزَخٌ اِلىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ

شاید در آن‌چه ترک کردم (و کوتاهی نمودم) عمل صالحی انجام دهم (به او می‌گویند:) چنین نیست، این سخنی است که او به زبان می‌گوید (و اگر بازگردد، برنامه‌اش همچون سابق است) و پشت سر آن‌ها برزخی است تاروزی که برانگیخته می‌شوند.

تقاضای ناممکن

مشرکین و گنهکاران در این هنگام که خود را در حال بریدن از این جهان و قرار گرفتن در جهان دیگر می‌بینند، پرده‌های غرور و غفلت از مقابل دیدگانشان کنار می‌رود، گویی سرنوشت دردناک خویش را با چشم می‌بینند، عمر و سرمایه‌های از دست رفته و کوتاهی‌هایی را که در گذشته کرده و گناهانی را که مرتکب شده‌اند، عواقب شوم آن را مشاهده می‌کنند، این‌جا است که فریاد او بلند می‌شود: و «می‌گوید: ای پروردگار من! مرا بازگردانید شایدگذشتهٔ خودرا جبران‌کنم و عمل‌صالحی دربرابرآن‌چه‌ترک‌گفتم، به‌جا آورم».

و در پایان آیه اشارهٔ بسیار کوتاه و پرمعنی به جهان اسرارآمیز برزخ‌می‌کند .

تفسیر جملهٔ « فِيمَا تَرَكْتُ »

در آیات فوق خواندیم که کافران در آستانهٔ مرگ تقاضا می‌کنند که آن‌ها را بازگردانند تا «در آن‌چه ترک گفته‌اند» عمل صالح انجام دهند .

« مَا تَرَكْتُ » اشاره به تمام اعمال صالحی است که ترک گفته ، یعنی خداوندا ! مرا بازگردان تا اعمال‌صالحی‌راکه ترک‌کرده‌ام، جبران‌کنم .

ضمناً تعبیر به « لَعَلَّ » در جملهٔ « لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحاً » (شاید عمل صالحی انجام دهم) ممکن است اشاره به این باشد که این افراد آلوده و منحرف ، از وضع آیندهٔ خود نیز اطمینان کامل ندارند و کم و بیش می‌دانند که این ندامت و پشیمانی ، معلول شرایط خاصی‌است که در آستانهٔ مرگ برای آن‌ها پیدا شده است و چه بسا اگر بازگردند ، همان روش گذشته را ادامه خواهند داد و حقیقت نیز همین است .

ذکر این نکته نیز لازم است که این تقاضا و جواب ، گرچه در آیهٔ فوق تنها در مورد مشرکان ذکر شده، ولی مسلم‌است‌که اختصاص به آن‌ها ندارد ، بلکه تقاضای همهٔ گنهکاران و ستمگران و آلودگان است که با دیدن سرنوشت دردناک خود در آستانهٔ مرگ از گذشته پشیمان می‌شوند و تقاضای بازگشت می‌کنند ، اما دست رد بر سینهٔ آن‌ها می‌زنند .

(۱۰۱) فَاِذٰا نُفِخَ فِی الصُّورِ فَلاٰ اَنْسٰابَ بَیْنَهُمْ یَوْمَئِذٍ وَ لاٰیَتَسٰاءَلُونَ

هنگامی‌که در «صور» دمیده شود، هیچ‌گونه نسبی میان آن‌ها نخواهد بود و از یکدیگر تقاضای کمک نمی‌کنند (چون کاری از کسی ساخته نیست).

طبق آیات قرآن ، دوبار «نفخ صور» می‌شود ؛ یک‌بار به هنگام پایان گرفتن این جهان و پس از نفخ صور ، تمام کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند ، می‌میرند و مرگ سراسر عالم را فراخواهد گرفت ، پس از نفخهٔ دوم ، رستاخیز مردگان آغاز می‌گردد و انسان‌ها به حیات نوین بازمی‌گردند و آمادهٔ حساب و جزا می‌شوند .

«نفخ صور» به معنی دمیدن در شیپور است ، ولی این تعبیر تفسیر و مفهوم خاصی دارد

که به خواست خدا شرح آن را در ذیل آیهٔ ۶۸ سورهٔ زمر بیان خواهیم کرد .

به‌هرحال در آیهٔ فوق به دو قسمت از پدیده‌های قیامت اشاره شده ؛ یکی از کار افتادن نَسَب‌ها است ، زیرا رابطهٔ خویشاوندی و قبیله‌ای که حاکم بر نظام زندگی مردم این جهان است ، سبب می‌شود که افراد مجرم از بسیاری از مجازات‌ها فرار کنند و یا در حل مشکلاتشان ازخویشاوندان کمک گیرند، اما درقیامت انسان است و اعمالش و هیچ‌کس نمی‌تواند حتی از برادر و فرزند و پدرش دفاع کند و یا مجازات او را به جان بخرد .

دیگر این‌که آن‌ها چنان در وحشت فرو می‌روند که از شدت ترس حساب و کیفر الهی از حال یکدیگر به هیچ‌وجه سؤال نمی‌کنند ، آن روز روزی است که مادر از کودک شیرخوارش غافل می‌شود و برادر ، برادر خود را فراموش می‌کند ، مردم همچون مستان به نظر می‌رسند ، ولی مست نیستند ، عذاب خدا شدید است .

چنان‌که در آغاز سورهٔ حج می‌خوانیم : « **يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا اَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَ تَرَى النَّاسَ سُكَارىٰ وَ مَا هُمْ بِسُكَارىٰ وَ لٰكِنَّ عَذَابَ اللّٰهِ شَدِيدٌ** » .

در این‌جا سؤال معروفی در کلمات مفسران مطرح شده و آن این‌که از پاره‌ای از آیات قرآن به‌خوبی استفاده می‌شود که در روز قیامت مردم از یکدیگر سؤال می‌کنند ، مانند آیهٔ ۲۷ سورهٔ صافات که در مورد مجرمان بـه هـنگامی کـه در آسـتانهٔ دوزخ قـرار مـی‌گیرند، مـی‌گوید : « **وَ اَقْـبَلَ بَـعْضُهُمْ عَـلىٰ بَـعْضٍ يَـتَسٰاءَلُونَ** : آن‌هـا رو بـه‌یکدیگر نموده و سؤال‌های(سرزنش‌آمیز) از یکدیگر می‌کنند » .

و در آیهٔ ۵۰ همان سوره از بهشتیان سخن می‌گوید که هنگام استقـرار در بهشـت ، رو به سوی یکدیگر می‌کنند و از هم (دربارهٔ یارانی که در دنیا داشتند و بر اثـر انحـراف از جـادهٔ حـق بـه دوزخ رفتنـد) سـؤال می‌کننـد (**فَـاَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلىٰ بَعْضٍ يَتَسٰاءَلُونَ**) .

نظیـر ایـن معنـی در آیـهٔ ۲۵ سـورهٔ طـور نیـز آمـده ، اکنـون سـؤال ایـن است که ایـن آیـات چگـونه بـا ایـن آیـهٔ مـورد بحث کـه می‌گـویـد : در قیامت از یکدیگر سـؤال نمی‌کنند ، سـازگـار می‌بـاشد ؟

ولی‌کمی دقت در مضمون آیات فوق که نقل کردیم، پاسخ این سؤال را روشن می‌سازد،

زیرا آیات مربوط به اثبات سؤال از یکدیگر ، بعد از استقرار در بهشت یا در آستانهٔ جهنم است ، در حالی که نفی سؤال از یکدیگر ، مربوط به مراحل نخستین رستاخیز است که هول و اضطراب و وحشت آن قدر آن‌ها را پریشان می‌کند که یکدیگر را به کلی فراموش می‌کنند .

و به تعبیر دیگر قیامت مواقفی دار و در هر موقف ، برنامه‌ای است و گاه عدم توجه به تعدّد مواقف ، منشأ سؤالاتی از قبیل آن‌چه در بالا گذشت ، می‌گردد .

آن‌روز که نسب‌ها از اثر می‌افتد

مفاهیمی که در این جهان در محدودهٔ زندگی مادی انسان‌ها حکمفرما است ، غالباً در جهان دیگر دگرگون می‌شود ، از جمله مسألهٔ ارتباطات قبیله‌ای و فامیلی است که در زندگی این دنیا غالباً کارگشا است و گاهی خود نظامی را تشکیل می‌دهد که بر سایر نظامات جامعه حاکم می‌گردد .

اما باتوجه به‌این‌که ارزش‌های زندگی درجهان دیگر هماهنگ با ایمان و عمل صالح

است ، مسألهٔ انتساب به فلان شخص یا طایفه و قبیله جایی نمی‌تواند داشته باشد ، در این‌جا اعضای یک خاندان به‌هم کمک می‌کنند و یکدیگر را از گرفتاری‌ها نجات می‌دهند ، ولی در قیامت چنین نیست آن‌جا نه از اموال سرشار خبری است و نه از فرزندان کاری ساخته است ؛ « **يَوْمَ لاَيَنْفَعُ مَالٌ وَ لاَ بَنُونَ اِلاَّ مَنْ اَتَى اللّٰهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ**: روزی‌که نه مال سودی می‌بخشد و نه فرزندان ، تنها نجات از آن کسی است که دارای قلب سلیم باشد » (۸۸ و ۸۹ / شعراء).

حتی اگر این نسب به شخص پیامبر اسلام برسد ، باز مشمول همین حکم است و به همین دلیل در تاریخ زندگی پیامبر اسلام و امامان بزرگوار می‌خوانیم که بعضی‌از نزدیک‌ترین افراد بنی‌هاشم را به خاطر عدم ایمان یا انحراف از خط اصیل اسلام رسماً طرد کردند و از آن‌ها تنفر و بیزاری جستند .

در حدیثی که صاحب کتاب « مناقب ابن شهرآشوب » از « طاووس » (یمانی) از امام زین العابدین عليه‌السلام نقل کرده ، می‌خوانیم : « **خَلَقَ اللّٰهُ الْجَنَّةَ لِمَنْ اَطاعَ وَ اَحْسَنَ وَ لَوْ كانَ عَبْداً حَبَشِيّاً و خَلَقَ النّارَ لِمَنْ عَصاهُ وَ لَوْ كانَ وَلَداً قُرَشِيّاً** : خداوند بهشت را برای کسی آفریده که اطاعت

فرمان او کند و نیکوکار باشد، هر چند برده‌ای از حبشه باشد و دوزخ را برای کسی آفریده‌است که نافرمانی او کند، هر چند فرزندی از قریش باشد».

(۱۰۲) **فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوٰازِينُهُ فَاُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ**

کسانی‌که ترازوهای (سنجش اعمال) آن‌ها سنگین است، آنان رستگارانند.

«مَوٰازِين» جمع «میزان» به معنی وسیلهٔ سنجش وزن است و منظور از میزان سنجش اعمال، یک ترازوی ظاهری دوکفه و مانند آن که برای سنجش وزن اجسام به‌کار می‌رود، نیست بلکه منظور وسیلهٔ مناسبی است که ارزش اعمال آدمی را با آن می‌سنجند و به تعبیر دیگر «میزان» مفهوم وسیعی دارد که همهٔ وسایل سنجش را شامل می‌شود و به‌طوری که از روایات مختلف برمی‌آید، «میزان» سنجش اعمال انسان‌ها و حتی خود انسان‌ها در آن روز پیشوایان بزرگ و انسان‌های نمونه‌اند.

در حدیثی می‌خوانیم: «اِنَّ اَمیرَ الْمُؤْمِنینَ وَ الْاَئِمَّةَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ هُمُ‌الْمَوٰازِينُ: امیر مؤمنان

علی علیه‌السلام و امامان از دودمان او ، میز انهای سنجش اعمالند » .[۱]

بنابراین انسان‌ها و اعمالشان را با پیامبران بزرگ و اوصیای آن‌ها مقایسه می‌کنند و در این مقایسه روشن‌می‌شودکه تاچه‌اندازه با آن‌ها شباهت‌دارند.

از همین طریق «افراد» و «اعمال» وزین از بی‌وزن ، و سنگین از توخالی، و باارزش از بی‌ارزش، و پرمایه از بی‌مایه تشخیص داده می‌شوند .

ضمناً سرّ ذکر «مَوٰازِین» به صورت جمع نیز روشن می‌گردد ، چراکه پیشوایان بزرگی که میزان سنجش هستند متعددند .

﴿۱۰۳﴾ وَ مَنْ خَفَّتْ مَوٰازِينُهُ فَاُولٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا اَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خٰالِدُونَ

و آن‌ها که ترازوهای عملشان سبک می‌باشد، کسانی هستند که سرمایهٔ وجود خود را از دست داده، در جهنم جاودانه خواهندماند .

۱- «بحارالانوار» ، جلد ۷ ، صفحهٔ ۲۵۱ .

تعبیر به « خَسِرُوا اَنْفُسَهُمْ » (جان و سرمایهٔ وجودشان را زیان کردند) اشارهٔ لطیفی است به این واقعیت که آن‌ها بزرگ‌ترین سرمایه یعنی هستی خویش را در این بازار تجارت دنیا از دست دادند ، بی‌آن‌که در برابر آن ، چیز ارزشمندی به‌دست آورند .

(۱۰۴) تَلْفَحُ وُجُوهَهُمُ النَّارُ وَ هُمْ فِيهَا كَالِحُونَ

شعله‌های سوزان آتش همچون شمشیر به صورت‌هایشان نواخته می‌شود و در دوزخ چهره‌ای درهم کشیده دارند .

گوشه‌ای از مجازات بدکاران

« تَلْفَحُ » از مادهٔ «لَفْح» در اصل به معنی ضربهٔ شمشیر است و از آن‌جا که شعله‌های آتش یا نور شدید آفتاب و باد سموم ، همچون شمشیر بر صورت انسان‌ها نواخته می‌شود، به‌طور کنایه در این معنی به کار می‌رود .

واژهٔ « كَالِح » از مادهٔ «كُلُوح» و به معنی عبوس شدن و درهم کشیدن صورت است و بسیاری از مفسران آن را چنین تفسیر کرده‌اند که بر اثر شعله‌های آتش پوست صورت آن‌ها

درهم کشیده می‌شود ، به طوری که لب‌ها از هم باز می‌ماند .[۱]

(۱۰۵) اَلَمْ تَكُنْ اٰياتي تُتْلىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ بِها تُكَذِّبُونَ

آیا آیات من بر شما خوانده نمی‌شد و آن را تکذیب می‌کردید؟

آیا به اندازهٔ کافی آیات و دلایل روشن به‌وسیلهٔ پیامبرانم برای شما نفرستادم ؟ آیا با شما اتمام حجت نکردم و شماپیوسته راه‌انکار و تکذیب‌راپیش‌می‌گرفتید .

مخصوصاً با توجه به جملهٔ « تُتْلىٰ » و « تُكَذِّبُونَ » که هر دو فعل مضارع است و دلیل بر استمرار ، روشن می‌شود که تلاوت آیات الهی بر آن‌ها تداوم داشته ، همان‌گونه که تکذیب آن‌ها در برابر این آیات .

(۱۰۶) قالُوا رَبَّنا غَلَبَتْ عَلَيْنا شِقْوَتُنا وَ كُنَّا قَوْماً ضالّينَ

می‌گویند: پروردگارا! شقاوت ما بر ما چیره‌شد و ماقوم‌گمراهی‌بودیم .

۱- « مجمع البیان » ، « تفسیر قرطبی » ، ذیل آیهٔ مورد بحث .

« شِقْوَة » و « شِقاوَة » ضد سعادت است و به معنی فراهم بودن اسباب گرفتاری و مجازات و بلا است و به تعبیر دیگر شرّ و آفتی است که دامان انسان را می‌گیرد ، درحالی‌که سعادت‌به‌معنی فراهم‌بودن اسباب‌نعمت و نیکی‌است و درهرحال هردو (شقاوت و سعادت) چیزی جزنتیجهٔاعمال و گفتار و نیّات مانمی‌باشد و اعتقادبه‌این‌که‌سعادت و شقاوت یک امر ذاتی‌است که همراه انسان متولد می‌شود ، پنداری بیش نیست که برخلاف دعوت همهٔ انبیاء و تلاش‌های‌همهٔ راهنمایان‌ومعلمان‌بشر است،پنداری‌است‌که برای‌فرار اززیربار مسؤولیت‌ها و توجیه اعمال خلاف و تبهکاری‌ها درست شده ، یا برای تفسیر موارد ناآگاهی‌ها .

براین اساس گنهکاران دوزخی صریحاً اعتراف می‌کنند که از ناحیهٔ خداوند اتمام حجت شداما ما به‌دست‌خودمان‌وسایل‌بدبختیمان‌را فراهم‌ساختیم و معترفیم‌که قوم‌گمراهی بودیم.

(۱۰۷) رَبَّنٰا اَخْرِجْنٰا مِنْهٰا فَاِنْ عُدْنٰا فَاِنّٰا ظٰالِمُونَ

پروردگارا! ما را از آن بیرون بر ، اگر بار دیگر تکرار کردیم ، قطعاً ستمگریم (و مستحق عذاب).

آن‌ها این سخن را در حالی می‌گویند که گویی از این واقعیت بی‌خبرند که سرای آخرت، دار جزا است نه عمل ، و بازگشت به دنیا ، دیگر امکان‌پذیر نیست .

(۱۰۸) قالَ اخْسَؤُا فيها وَ لا تُكَلِّمُونِ

می‌گوید : دور شوید در دوزخ و با من سخن مگویید .

جملهٔ «اِخْسَؤُا» که به صورت فعل امر است ، معمولاً برای دور کردن سگ به‌کار می‌رود و هرگاه در مورد انسانی گفته شود ، به معنی پستی او و مستحق مجازات بودن است .

(۱۰۹) اِنَّهُ كانَ فَريقٌ مِنْ عِبادي يَقُولُونَ رَبَّنا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنا وَ ارْحَمْنا وَ اَنْتَ خَيْرُ الرّاحِمينَ

(فراموش کرده‌اید) گروهی از بندگان من می‌گفتند: پروردگارا! ما ایمان آوردیم ، ما را ببخش و بر ما رحم کن و تو بهترین رحم‌کنندگانی .

(۱۱۰) فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ سِخْرِيّاً حَتّى اَنْسَوْكُمْ ذِكْري وَ كُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضْحَكُونَ

اما شما آن‌ها را به باد مسخره گرفتید و استهزاء کردن‌های آن‌ها شما را از

یـاد مـن غـافل کـرد و شمـا از آن‌هـا می‌خندیـد .

(۱۱۱) **اِنّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِما صَبَرُوا اَنَّهُمْ هُمُ الْفائِزُونَ**

ولی من امروز آنان را به‌خاطر صبر و استقامتشان پاداش دادم، آن‌ها پیروز و رستگارند.

و به این ترتیب در چهار آیهٔ اخیر عامل اصلی بـدبختی دوزخـیان و عـامل پـیروزی و رستگـاری بهشتیـان بـاصـراحت بیـان شـده است .

گروه‌اول که عوامل بدبختی و گمراهی را به دست خود فراهم ساختند ، با مسخره کردن یاران حق و تحقیر عقاید پاک آن‌ها ، به سرنوشتی گرفتار شدند که حتی در خور خطابی که به یک انسان می‌شود ، نیستند ، آری آن‌ها که مؤمنان را تحقیر کـردند ، بـاید گـرفتار بـدترین تحقیـر شـونـد .

و اما گروه دوم به‌خاطر صبر و پایمردیشان در برابر دشمنان مغرور و ازخـودراضـی و بی‌منطـق و استقامـت در ادامـهٔ راه «الله» ، بـزرگ‌تریـن پـیـروزی را در پـیشگـاه خـدا کسـب کـردنـد .

(۱۱۲) قَالَ كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ

(خداوند) می‌گوید: چند سال در روی زمین توقف کرده‌اید؟

کلمهٔ «اَرْض» دراین آیه و همچنین از قرائنی که در آیات بعد خواهد آمد، نشان می‌دهد که منظور سؤال از مقدار عمر آن‌ها در دنیا در مقایسه با ایام آخرت است.

(۱۱۳) قَالُوا لَبِثْنَا يَوْماً اَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَسْئَلِ الْعَادِّينَ

در پاسخ می‌گویند: تنها به اندازهٔ یک روز یا قسمتی از یک روز، از آن‌ها که می‌توانند بشمارند، سؤال فرما.

در حقیقت عمرهای طولانی در دنیا گویی لحظه‌های زودگذری هستند در برابر زندگی آخرت که هم نعمت‌هایش جاویدان است و هم مجازات‌هایش نامحدود.

ممکن است منظور از «عادّینَ» (شمرندگان) همان فرشتگانی باشدکه حساب وکتاب عمر آدمیان و اعمال آن‌ها را دقیقاً نگاه داشته‌اند، زیرا آن‌ها بهتر و دقیق‌تر از هرکس این حساب را می‌دانند.

(۱۱۴) قـالَ اِنْ لَبِثْتُـمْ اِلاّ قَلیـلاً لَـوْ اَنَّکُـمْ کُنْتُـمْ تَعْلَمُونَ

می‌گوید: (آری) شما مقدار کمی توقف کردید، اگر می‌دانستید.

کـوتـاهـی عمـر ایـن جهان

در واقع آن‌ها در روز قیامت به این واقعیت پی می‌برند که عمر دنیا در برابر عمر آخرت، روز یا ساعتی بیش نیست، ولی در این جهان که بودند، آن‌چنان پرده‌های غرور و غفلت بر قلب و فکرشان افتاده بود که دنیا را جاودانی می‌پنداشتند و آخرت را یک پندار و یا وعدهٔ نسیه، لذا خداوند می‌فرماید: آری اگر شما آگاهی داشتید به این واقعیت که در قیامت پی بردید، در همان دنیا آشنا می‌شدید.

(۱۱۵) اَفَحَسِبْتُـمْ اَنَّمـا خَلَقْنـاکُـمْ عَبَثاً وَ اَنَّکُـمْ اِلَیْنا لا تُرْجَعُونَ

ولی آیا گمان کرده‌اید که ما شما را بیهوده آفریده‌ایم و به‌سوی ما بازگشت نخواهید کرد؟

این جملهٔ کوتاه و پرمعنی یکی از زنده‌ترین دلایل رستاخیز و حساب و جزای اعمال را بیان می‌کند و آن این‌که اگر راستی قیامت و معادی در کار نباشد، زندگی دنیا عبث و بیهوده

خواهد بود، زیرا زندگی این جهان با تمام مشکلاتی که دارد و با این‌همه تشکیلات و مقدمات و برنامه‌هایی‌که خدا برای آن چیده است ، اگر صرفاً برای‌همین چندروز باشد، بسیار پوچ و بی‌معنی است .

(۱۱۶) فَتَعَالَى اللّٰهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لاٰ اِلٰهَ اِلاّٰ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ

پس بزرگ‌تر و برتر است خداوندی‌که فرمانروای حق است (از این‌که شما را بی‌هدف آفریده باشد) معبودی جز او نیست و او پروردگار عرش کریم است .

در این‌آیه علاوه بر ذکر کلمهٔ « اَللّٰه » که خود اشارهٔ اجمالی به تمام صفات کمالیهٔ خدا است ، بر چهار صفت به‌طور صریح تکیه شده است ؛ مالکیت و حاکمیت خدا ، سپس حقانیت وجود او ، و دیگر عدم وجود شریک برای او ، و سرانجام مقام ربوبیت ، و این‌ها همه دلیلی است بر این‌که او کاری بی‌هدف انجام نمی‌دهد و دنیا و انسان‌ها را عبث نیافریده است .

کلمهٔ « عَرْش » اشاره به مجموعهٔ جهان هستی است که در حقیقت تحت حکومت

خداوند محسوب می‌شود (زیرا "عَرْش" در لغت به معنی تخت‌های پایه‌بلند مخصوصاً تخت حکومت زمامداران است و این تعبیر کنایه‌ای است از قلمرو حکومت پروردگار) .

برای کسب اطلاعات بیشتر دربارهٔ معنی «عرش» به «تفسیر نمونه» جلد ششم ، ذیل آیهٔ ۵۴ سورهٔ اعراف مراجعه فرمایید .

و اما این‌که «عرش» توصیف به «کَریم» شده ، به خاطر این است که واژهٔ «کَریم» در اصل به معنی شریف و پرفایده و نیکو است و از آن‌جا که عرش پروردگار دارای این صفات است ، توصیف به «کریم» شده است .

ذکر این نکته نیز لازم است که توصیف به «کریم» مخصوص به وجود عاقل مانند خداوند یا انسان‌ها نیست ، بلکه به غیر آن نیز در لغت عرب گفته می‌شود ، چنان‌که در سورهٔ حج ذیل آیهٔ ۵۰ در مورد مؤمنان صالح می‌خوانیم : «لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ کَریمٌ: برای آنها آمرزش و روزی کریم (پرارزش و پربرکت) است» و به‌طوری که «راغب» در «مفردات» می‌گوید، این صفت در مورد نیکی‌های کوچک و کم‌اهمیت گفته نمی‌شود ، بلکه

مخصوص مواردی است که خیر و نیکی پراهمیتی وجود دارد .

(۱۱۷) وَ مَنْ يَدْعُ مَعَ اللّٰهِ اِلٰهاً اٰخَرَ لاٰ بُرْهٰانَ لَهُ بِهِ فَاِنَّمٰا حِسٰابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ اِنَّهُ لاٰ يُفْلِحُ الْكٰافِرُونَ

و هرکس معبود دیگری با خدابخواند و مسلماً هیچ دلیلی بر آن نخواهد داشت، حساب او نزد پروردگار شما خواهد بود ، مسلماً کافران رستگار نخواهند شد .

رستگاران و نارستگاران

آری مشرکان تنها روی ادعا تکیه دارند و دلیل‌های آن‌ها همچون تقلید کورکورانه از نیاکان و خرافاتی همانند آن ، مطالبی واهی و بی‌اساس است ، آن‌ها معاد را با آن دلایل روشن انکار می‌کنند ، اما شرک را با نداشتن هیچ‌گونه دلیل پذیرا می‌شوند و مسلّم است که خدا به‌حساب این‌گونه افرادکه فرمان عقل را زیرپا گذارده و آگاهانه در بیراهه‌های کفر و شرک سرگردان شده‌اند ، می‌رسد .

چه جالب است که این سوره با « قَدْ اَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ » آغاز شد و با « لاٰ يُفْلِحُ الْكٰافِرُونَ »

بحث‌هایش به پایان می‌رسد و این است دورنمای زندگی مؤمنان و کافران از آغاز تا انجام .

(۱۱۸) وَ قُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَ ارْحَمْ وَ اَنْتَ خَيْرُ الرّٰاحِمِينَ

و بگو : پروردگارا ! مرا ببخش و مشمول رحمتت قرار ده و تو بهترین رحم‌کنندگانی .

اکنون‌که گروهی دربیراههٔ شرک سرگردانند و جمعی‌گرفتار ظلم و ستم ، تو خود را به خدا بسپار و در پناه لطف و رحمت او قرار ده و از او آمرزش و غفران بطلب .

مسلم است این دستور برای همهٔ مؤمنان است هرچند مخاطب شخص پیامبر می‌باشد .

در روایتی نقل شده است که : « آغاز این سوره و پایانش از گنجینه‌های عرش خداست و هرکس به سه‌آیهٔ آغاز آن عمل کند و از چهار آیهٔ پایانش پند و اندرز گیرد ، اهل نجات و فلاح و رستگاری است » .[1]

پایان سورهٔ مؤمنون

۱- *« تفسیر فخر رازی » ، ذیل آیات مورد بحث .*

سورهٔ نور

فضیلت تلاوت سورهٔ « نور »

در حدیثی از پیامبر آمده :

« کسی که سورهٔ نور را بخواند (و محتوای آن را در زندگی خود پیاده کند) خداوند به‌عدد هر مرد و زن باایمانی درگذشته و آینده ده حسنه به عنوان پاداش به او خواهد داد ».(۱)

امام صادق علیه‌السلام **نیز فرموده‌اند :** «اموال خود را از تلف و دامان خود را از ننگ بی‌عفتی حفظ کنید، به‌وسیلهٔ تلاوت سورهٔ نور و زنانتان را در پرتو دستورهایش از انحراف مصون دارید که هرکس قرائت این سوره را در هر شبانه روز ادامه دهد، اَحَدی از خانوادهٔ او هرگز تا پایان عمر گرفتار عمل منافی عفت نخواهد شد».(۲)

---

۱ و ۲- « *مجمع البیان* » ، *آغاز سورهٔ نور .*

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشندهٔ بخشایشگر

(۱) سُورَةٌ اَنْزَلْناهٰا وَ فَرَضْناهٰا وَ اَنْزَلْنٰا فيها اٰياتٍ بَيِّنٰاتٍ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ

این سوره‌ای است که ما آن را فرو فرستادیم و واجب نمودیم و در آن آیات بیّنات نازل کردیم ، شاید شما متذکر شوید .

نام این سوره «نور» است به خاطر آیهٔ نور که چشم‌گیرترین آیات سوره است ، ولی گذشته از این ، محتوای سوره نیز از نورانیت خاصی برخوردار است ، به انسان‌ها، خانواده‌ها و به زن و مرد نور عفت و پاکدامنی می‌بخشد ، به زبان‌ها و سخن‌ها نورانیت تقوا و راستی می‌دهد ، به دل‌ها و جان‌ها نور توحید و خداپرستی و ایمان به معاد و تسلیم در برابر دعوت پیامبر می‌دهد .

« سُورَة » از مادهٔ « سُور » به معنی ارتفاع و بلندی بنا است ، سپس به دیوارهای بلندی که در گذشته اطراف شهرها برای حفظ از هجوم دشمنان می‌کشیدند ، « سور » اطلاق کرده‌اند و

از آن‌جا که این دیوارها شهر را از منطقهٔ بیرون جدا می‌کرد ، تدریجاً این کلمه بـه قـطعه و بخشی از چیزی از جمله قطعه و بخشی از قرآن که از بقیه جدا شده ، اطلاق گردیده است .

بعضی از ارباب لغت نیز گفته‌اند : « سورة » به بناهای زیـبا و بـلند و بـرافـراشـته گـفته می‌شود و به‌بخش‌های مختلف قرآن‌که‌از یکدیگرجدا است، « سورة » اطلاق شده است.[۱]

این تعبیر اشاره به این حقیقت است کــه تمــام احکــام و مطــالب این سوره اعم از عقــایــد و آداب و دستــورهــا همــه دارای اهمیـت فــوق‌العــاده‌ای است ، زیــرا همه از طــرف خــداونــد نـازل شــده است .

مخصوصاً جملهٔ « فَرَضْنٰاهٰا » (آن را فرض کردیم) باتوجه به این‌که «فَرْض» به‌معنی قطع است ، نیز این معنــی را تـأکیـد می‌کند .

تعبیر به « اٰیٰاتٍ بَیِّنٰاتٍ » ممکن است اشاره به حقایقی از توحید و مبدأ و معاد و نبوت

۱- *« لسان العرب » ، جلد ۴ ، مادهٔ « سور » .*

باشد که درآن مطـرح شـده ، در بـرابـر « فَرَضْنٰا » که اشاره به احکام و دستورهایی است که در این سـوره بیـان گردیده و به عبـارت دیگـر یکـی اشـاره بـه «عـقاید» است و دیگری اشاره به «احکـام» .

جملهٔ « لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ » (شاید شما متذکر شوید) بار دیگر این واقعیت را در نظرها مجسم می‌کند که ریشهٔ همهٔ اعتقادات راستین و برنامه‌های عملی اسلام در درون فـطرت انسـان‌ها نهفتـه است و بر این اسـاس تـوضیح آن‌ها یک‌نوع «تذکر و یادآوری» محسوب می‌شود .

(۲) اَلزّٰانِيَةُ وَ الزّٰانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وٰاحِدٍ مِنْهُمٰا مِائَةَ جَلْدَةٍوَ لاٰتَأْخُذْكُمْ بِهِمٰا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللّٰهِ اِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَبِاللّٰهِ وَ الْيَوْمِ الْاٰخِرِ وَ لْيَشْهَدْ عَذٰابَهُمٰا طٰائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ

زن و مرد زناکار را هریک صد تازیانه بزنید و هرگز در دین خدا رأفت (و محبت کاذب) شما را نگیرد ، اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید ، و باید گروهی از مؤمنان مجازات آن‌ها را مشاهده کنند .

حد شرعی زن و مرد زناکار

در واقع این آیه مشتمل بر سه دستور است ؛

۱ ـ حکم مجازات زنان و مردان آلوده به فحشاء (منظور از زنا، آمیزش جنسی مرد و زن غیرهمسر و بدون مجوّز شرعی است) .

۲ ـ تأکید بر این‌که در اجرای این حد الهی گرفتار محبت‌ها و احساسات بی‌مورد نشوید، احساسات و محبتی که نتیجه‌ای جز فساد و آلودگی اجتماع ندارد، منتها برای خنثی‌کردن انگیزه‌های این‌گونه احساسات ، مسألهٔ ایمان به خدا و روز جزا را پیش می‌کشد ، چراکه نشانهٔ ایمان به مبدأ و معاد ، تسلیم مطلق در برابر فرمان او است ، ایمان به خداوند عالِم حکیم سبب می‌شود که انسان بداند هرحکمی فلسفه و حکمتی دارد و بی‌دلیل تشریع نشده و ایمان به معاد سبب می‌شود که انسان در برابر تخلف‌ها احساس مسؤولیت کند .

در این‌جا حدیث جالبی از پیامبر نقل شده که توجه به آن لازم است : «روز قیامت بعضی از زمامداران را که یک تازیانه از حد الهی کم کرده‌اند ، در صحنهٔ محشر می‌آورند و به او گفته می‌شود :

چرا چنین کردی؟ می‌گوید: برای رحمت به بندگان تو، پروردگار به او می‌گوید: آیا تو نسبت به آن‌ها از من مهربان‌تر بودی؟ و دستور داده می‌شود او را به آتش بیفکنید، دیگری را می‌آورند که یک تازیانه بر حد الهی افزوده، به او گفته می‌شود: چرا چنین کردی؟ در پاسخ می‌گوید: تا بندگانت از معصیت تو خودداری کنند، خداوند می‌فرماید: تو از من آگاه‌تر و حکیم‌تر بودی؟ سپس دستور داده می‌شود: او را هم به آتش دوزخ ببرند». (۱)

۳ـ دستور حضور جمعی‌از مؤمنان در صحنهٔ مجازات است، چراکه هدف تنها این نیست‌که گنهکار عبرت گیرد، بلکه هدف آن است که مجازات او سبب عبرت دیگران هم شود و به تعبیر دیگر؛ باتوجه به بافت زندگی اجتماعی بشر، آلودگی‌های اخلاقی در یک فرد ثابت نمی‌ماند و به جامعه سرایت می‌کند، برای پاکسازی باید همان‌گونه که گناه برملا شده، مجازات نیز برملا گردد.

۱- «*تفسیر فخر رازی*»، *جلد ۲۳*، *صفحهٔ ۱۴۸*.

و به این ترتیب اساس پاسخ این سؤال که چرا اسلام اجازه می‌دهد آبروی انسانی درجمع بریزد، روشن می‌شود، زیرا مادام که گناه آشکار نگردیده و به دادگاه اسلامی کشیده نشده است ، خداوند ستّار العیوب ، راضی به پرده‌دری نیست ، اما بعد از ثبوت جرم و بیرون افتادن راز از پردهٔ استتار و آلوده شدن جامعه و کم شدن اهمیت گناه ، باید به گونه‌ای مجازات صورت گیرد که اثرات منفی گناه خنثی شود و عظمت گناه به حال نخستین بازگردد .

اصولاً در یک جامعهٔ سالم باید «تخلف از قانون» بااهمیت تلقی شود ، مسلماً اگر تخلف تکرار گردد ، آن اهمیت شکسته می‌شود و تجدید آن تنها با علنی شدن کیفر متخلفان است .

این واقعیت را نیز نباید از نظر دور داشت که بسیاری از مردم برای حیثیت و آبروی خود بیش از مسألهٔ تنبیهات بدنی اهمیت قائلند و همین علنی‌شدن کیفر، ترمز نیرومندی بر روی هوس‌های سرکش آن‌ها است .

چرا زن زناکار بر مرد زناکار مقدم ذکر شده است ؟

بدون شک این عمل منافی عفت ، از همه‌کس قبیح است ولی از زنان زشت‌تر و قبیح‌تر است ، چرا که آن‌ها از حجب و حیای بیشتر برخوردارند و شکستن آن دلیل بر تمرد شدیدتری است .

از این‌گذشته عواقب شوم این‌امر گرچه دامنگیر هردو می‌شود ، اما در مورد زنان ، عواقب شومش بیشتر است .

این احتمال نیز هست که سرچشمهٔ وسوسهٔ این کار بیشتر از سوی آن‌ها صورت می‌گیرد و در بسیاری از موارد عامل اصلی هستند .

مجموع این‌جهات سبب‌شده که زن‌آلوده بر مردآلوده درآیهٔ فوق مقدّم داشته شده است.

ولی زنان و مردان پاکدامن و باایمان از همهٔ این مسائل برکنار هستند .

مجازات در حضور جمع چرا ؟

آیهٔ فوق که به‌صورت « امر » است ، وجوب حضور گروهی از مؤمنان را به هنگام اجرای

حد زنا می‌رساند ، ولی ناگفته پیدا است که قرآن شرط نکرده حتماً در ملأ عام این حکم اجرا شود ، بلکه برحسب شرایط و مصالح متفاوت می‌گردد ، حضور سه‌نفر و بیشتر کافی است ، مهم آن است که قاضی تشخیص دهد حضور چه مقدار از مردم لازم است .

فلسفهٔ این حکم نیز روشن است ، زیرا همان‌گونه که گفتیم ، **اولاً** درس عبرتی برای همگان است و سبب پاکسازی اجتماع ، **ثانیاً** شرمساری مجرم مانع ارتکاب جرم در آینده خواهد شد ، **ثالثاً** هرگاه اجرای حد در حضور جمعی انجام شود ، قاضی و مجریان حد متهم به سازش یا اخذ رشوه یا تبعیض و یا شکنجه دادن و مانند آن نخواهند شد .

رابعاً حضور جمعیت مانع از خودکامگی و افراط و زیاده‌روی در اجرای حد می‌گردد .

خامساً ممکن است مجرم بعد از اجرای حد ، به ساختن شایعات و اتهاماتی در مورد قاضی و مجری حد بپردازد که حضور جمعیت موضع او را روشن ساخته و جلوی فعالیت‌های تخریبی او در آینده را می‌گیرد و فواید دیگر .

حد زانی قبلاً چه بوده است ؟

از آیهٔ ۱۵ و ۱۶ سورهٔ نساء چنین برمی‌آید که قبل از نزول حکم سورهٔ نور دربارهٔ زناکاران و زنان بدکار ، اگر محصنه بوده‌اند ، مجازات آن‌ها زندان ابد تعیین شده است (فَاَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتّٰى يَتَوَفّٰاهُنَّ الْمَوْتُ) و در صورتی که غیر محصن بوده‌اند ، مجازات آن‌ها ایذاء و آزار بوده‌است (فَاٰذُوهُمٰا) .

ولی مقدار این آزار تعیین نشده است ، اما آیهٔ مورد بحث آن رادر یک‌صد تازیانه محدود و معین نموده ، بنابراین حکم اعدام در مورد محصنه ، جایگزین زندان ابد و حکم یک‌صد تازیانه حد و حدودی برای حکم آزار است (برای کسب اطلاعات بیشتر به جلد سوم « تفسیر نمونه » ذیل آیات ۱۵ و ۱۶ سورهٔ نساء مراجعه فرمایید) .

۳ اَلزّٰانِي لاٰ يَنْكِحُ اِلاّٰ زٰانِيَةً اَوْ مُشْرِكَةً وَ الزّٰانِيَةُ لاٰ يَنْكِحُهٰا اِلاّٰ زٰانٍ اَوْ مُشْرِكٌ وَ حُرِّمَ ذٰلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ

مرد زناکار جز با زن زناکار یا مشرک ازدواج نمی‌کند ، و زن زناکار را جز مرد زناکار یا

مشرک به ازدواج خود درنمی‌آورد و این کار بر مؤمنان تحریم شده است .

این جمله بیان یک حکم شرعی و الهی است مخصوصاً می‌خواهد مسلمانان را از ازدواج با افراد زناکار بازدارد ، چراکه بیماری‌های اخلاقی همچون بیماری‌های جسمی غالباً واگیردار است .

و از این گذشته این کار یک‌نوع ننگ و عار برای افراد پاک محسوب می‌شود .

به‌علاوه فرزندانی که در چنین دامان‌های لکه‌دار یا مشکوکی پرورش می‌یابند ، سرنوشت مبهمی دارند .

روی این جهات اسلام این کار را منع کرده است .

شاهد این تفسیر جملهٔ « وَ حُرِّمَ ذٰلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ » است که در آن تعبیر به تحریم شده است .

و شاهد دیگر روایات‌فراوانی‌است‌که‌از پیامبراسلام و سایر پیشوایان معصوم در این زمینه به ما رسیده و آن را به‌صورت یک حکم تفسیر کرده‌اند .

حتی بعضی‌ازمفسران‌بزرگ‌درشأن نزول‌آیه چنین‌نوشته‌اند: «مردی از مسلمانان از پیامبر اجازه خواست که با "اُمّ مهزول" زنی که در عصر جاهلیت به‌آلودگی معروف بود و حتی پرچمی برای شناسایی بر درِ خانهٔ خود نصب کرده بود، ازدواج کند، آیهٔ فوق نازل شد و به آن‌ها پاسخ گفت». (۱)

در حدیث دیگری از امام باقر و امام صادق می‌خوانیم: «این آیه در مورد مردان و زنانی است که در عصر رسول خدا آلودهٔ زنا بودند، خداوند مسلمانان را از ازدواج با آن‌ها نهی کرد و هم‌اکنون نیز مردم مشمول این حکمند، هرکس مشهور به این عمل شود و حد الهی بر او جاری گردد، با او ازدواج نکنید تا توبه‌اش ثابت شود». (۲)

ضمناً باید توجه داشت که عطف «مشرکان» بر «زانیان» درواقع برای بیان اهمیت مطلب است، یعنی گناه «زنا» هم‌طراز گناه «شرک» است، پیامبر فرمود: «لا یَزْنِ الزّانی حینَ یَزْنی وَ هُوَ مُؤْمِنٌ وَ لا یَسْرِقُ السّارِقُ حینَ یَسْرِقُ وَ هُوَ مُؤْمِنٌفَاِنَّهُ اِذا فَعَلَ ذٰلِكَ خُلِعَ

---

۱ و ۲- «*مجمع البیان*»، *ذیل آیهٔ مورد بحث*.

عَنْهُ الْاِیمانُ کَخَلْعِ الْقَمیصِ: شخص زناکار به هنگامی که مرتکب این عمل می‌شود، مؤمن نیست و همچنین سارق به هنگامی که مشغول دزدی است ایمان ندارد، چراکه به هنگام ارتکاب این عمل، ایمان را از او بیرون می‌آورند، همان‌گونه که پیراهن را از تن». (۱)

شرایط تحریم ازدواج با زانی و زانیة

ظاهر آیهٔ فوق تحریم ازدواج با زانی و زانیه است، البته این حکم در روایات اسلامی مقیّد به مردان و زنانی شده است که مشهور به این عمل بوده و توبه نکرده‌اند، بنابراین اگر مشهور به این عمل نباشند، یا از اعمال گذشتهٔ خود کناره‌گیری کرده و تصمیم بر پاکی و عفت گرفته و اثر توبهٔ خود را نیز عملاً نشان داده‌اند، ازدواج با آن‌ها شرعاً بی‌مانع است.

در حدیث معتبری از امام صادق علیه‌السلام می‌خوانیم که: فقیه معروف «زراره» از آن حضرت پرسید: «تفسیر آیهٔ "**اَلزّانی لا یَنْکِحُ اِلاّ زانِیَةً**..." چیست»؟ **امام علیه‌السلام فرمود:** «این آیه

۱- «*نور الثقلین*»، *جلد ۳، صفحهٔ ۲۶*.

اشـاره به زنـان و مـردانی است که مشهور به زنا بوده و به این عمل زشت شناخته شده بودند و امروز نیز چنین است، کسی‌که حد زنا بر او اجـرا شـود ، یا مشهور به این عمل شنیع گردد ، سزاوار نیست احدی با او ازدواج کند ، تا توبـهٔ او ظاهر و شنـاخته شود » .(۱)

مـواردی کـه حکـم زنـا اعـدام اسـت

آن‌چه در آیهٔ فـوق در مورد حد زنـا آمـده ، یک حکم عمومی است که موارد استثنایی هم دارد از جمله « زنای مُحْصِـن و مُحْصِنَة » است که حد آن با تحقق شرایط ، اعدام است .

منظور از « مُحْصِن » مـردی است کـه هـمسری دارد و هـمسرش در اخـتیار او است و « مُحْصِنه » به زنی می‌گویند که شوهر دارد و شوهـرش نزد او است ، هرگـاه کسی با داشتن چنین راه مشروعی باز هم مرتکب زنا شود ، حد او اعدام می‌باشد ، شرایط و کیفیت‌اجرای این حکم در کتب فقهی مشروحاً آمده است .

۱- *« وسـائل الشیعه » ، جلد ۱۴ ، صفحهٔ ۳۳۵ .*

و نیـز حکـم زنـا بـا محـارم ، اعـدام اسـت .

و همچنین حکم زنا به عنف و جبر نیز اعدام است .

البته در بعضی از موارد علاوه بر مسألهٔ تازیانه ، تبعید و پاره‌ای دیگر از مجازات‌ها نیز وجود دارد که شرح آن را باید در کتب فقهی خوانـد .

(۴) وَ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنٰاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِاَرْبَعَةِ شُهَدٰاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمٰانِينَ جَلْدَةً وَ لاٰ تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهٰادَةً اَبَداً وَ اوُلٰئِكَ هُمُ الْفٰاسِقُونَ

و کسانی‌که زنان پاکدامن را متهم می‌کنند ، سپس چهارشاهد (برای ادعای خود) نمی‌آورند ، آن‌ها را هشتاد تازیانه بزنید و شهادتشان را هرگز نپذیرید و آن‌ها فاسقان هستند .

مجازات تهمت

به‌این‌ترتیب نه تنها این‌گونه افراد را تحت مجازات شدید قرارمی‌دهد ، بلکه در درازمدت نیز سخن و شهادتشان را از ارزش و اعتبار می‌اندازد تا نتوانند حیثیت پاکان را

لکــه‌دار کننـد ، به عــلاوه داغ فسـق بـر پیشـانیشان می‌نهد و در جامعه رسوایشان می‌کند .

این سخت‌گیری در مورد حفظ حیثیت مردم پاکدامن ، منحصر به ایـن‌جا نـیست ، در بسیاری از تعلیمات اسلام منعکس است و همگی از ارزش فوق‌العاده‌ای که اسـلام بـرای حیثیت‌زن و مرد باایمان و پاکدامن قائل‌شده‌است،حکایت‌می‌کند .

در حدیثی از امام صادق علیه‌السلام می‌خوانیم : «**اِذَا اتَّهَمَ الْمُؤْمِنُ اَخاهُ اِنْماثَ الْایمانُ مِنْ قَلْبِهِ کَما یَنْماثُ الْمِلْحُ فِی الْماءِ**: هنگـامی کـه مسلمـانی برادر مسلمانش را به چیزی که در او نیست ، متهم سـازد ، ایمـان در قلب او ذوب می‌شـود ، همـانند نمـک در آب » .(۱)

معنی « رمـی » در آیـهٔ (تهمت به زنان پاکدامن) چیست ؟

«رَمْی» در اصل به معنی انداختن تیر یا سـنگ و مـانند آن است و طـبیعی‌است کـه در بسیاری از موارد آسیب‌هایی می‌رساند سپس این کلمه به عنوان کنایه در متهم ساختن افراد

۱- «*اصـول کـافـی*» ، *جلد ۲* ، *صفحهٔ ۲۶۹* ، *باب التهمة و سوء الظن* .

و دشنام دادن و نسبت‌های ناروا به کار رفته است ، چراکه گویی این سخنان همچون تیری بـر پیکـر طرف می‌نشیند و او را مجـروح می‌سـازد .

شاید به همین دلیل است که در آیات مورد بحث و هـم‌چنین آیـات آیـنده ایـن کـلمه به‌صورت مطلق به کار رفته است ، مثلاً نفرموده‌است : « وَ الَّذينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنٰاتِ بِالزِّنٰا » (کسانی که زنان پاکدامن را به زنامتهم می‌کنند) زیرا در مفهوم « يَرْمُونَ » مخصوصاً باتوجه به قرائن کلامیه ، کلمهٔ « زنا » افتاده است ، ضمناً عدم تصریح به آن ، آن‌هم در جایی که سخن از زنان پاکدامن در میان است ، یک نـوع احتـرام و ادب و عفت در سخـن محسـوب می‌شـود .

چرا در مسألهٔ اتهام به زنا ، چهار شاهد لازم است ؟

می‌دانیم معمولاً برای اثبات حقوق و جرم‌ها در اسلام ، دو شاهد عـادل کـافی است ، حتی در مسألهٔ قتل نفس ، با وجود دو شاهد عادل ، جرم اثبات می‌شود ، ولی در مسألهٔ اتهام به زنا ، مخصوصاً چهار شاهد الزامی است ، ممکن است سنگینی وزنهٔ شاهد در این‌جا به خاطر آن باشد که زبان بسیاری از مردم در زمینهٔ این اتهامات باز است و همواره عِرض و

حیثیت افراد را با سوء ظن و بدون سوء ظـن جـریحه‌دار مـی‌کنند ، اسـلام در ایـن زمـینه سختگیری کرده تا حافظ آبروی مردم باشد ولی در مسائل دیگر حتی قتل نفس ، زبان‌ها تا این حد آلوده نیست .

از این گـــذشتـــه قتل نفس در واقع یک طرف دارد ، یعنی مجرم یکی است ، درحالی‌که در مسألهٔ زنا ، برای دونفر اثبات جـــرم می‌شـــود و اگـــر برای هر کدام دو شاهد بطلبیم ، چهـار شاهد می‌شود .

این سخن مضمون حدیثی است که از امام صادق علیه‌السلام **نقل شده ، آن‌جا که « ابوحنیفه » فقیه معروف اهل‌تسنن می‌گوید : از امام صادق** علیه‌السلام **پرسیدم :** « آیا زنا شدیدتر است یا قتل » ؟ **فرمود :** « قتل نفس » ، **گفتم :** « اگر چنین است ، پس چرا در قتل نفس دو شاهد کافی است ، اما در زنا چهار شاهد لازم است » ؟ **فرمود :** « شما دربارهٔ این مسأله چه می‌گویید » ؟ **ابوحنیفه پاسخ روشنی نداشت بدهد، امام فرمود:** « به‌خاطر آن است که در زنا دو حد است ، حدی بر مرد جاری می‌شود و حدی بر زن ،

لذا چهار شاهد لازم است ، اما در قتل نفس تنها یک حد دربارهٔ قاتل جاری می‌گردد » .[۱]

البته مواردی وجود داردکه در زنا تنها بر یک‌طرف حد جاری می‌شود (مانند زنای به عنف و امثال آن) ولی این‌جا جنبهٔ استثنایی دارد ، آن‌چه معمول و متعارف است ، آن است که با توافق طرفین صورت می‌گیرد و می‌دانیم همیشه فلسفهٔ احکام تابع افراد غالب است .

۵ اِلاَّ الَّـذِينَ تـابُوا مِنْ بَعْـدِ ذٰلِكَ وَ اَصْلَحُوا فَاِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

مگر کسانی که بعد از آن توبه کنند و جبران نمایند که خداوند غفور و رحیم است .

در این‌که این استثناء تنها از جملهٔ « اُولٰئِكَ هُمُ الْفاسِقُونَ » است و یا به جملهٔ « وَ لاٰ تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهٰادَةً اَبَداً » نیز بازمی‌گردد ، در میان مفسران و دانشمندان گفتگو است ، اگر به هـردو جمله بازگردد ، نتیجه‌اش این است که به وسیلهٔ توبه هم شهادت آن‌ها در آینده مقبول است و هم حکم فسق در تمام زمینه‌ها و احکام اسلامی از آن‌ها برداشته می‌شود .

۱- *« نـــور الثقليـــن » ، جلـــد ۳ ، صفحـــهٔ ۵۷۴ .*

اما اگر تنها به جملهٔ اخیر بازگردد ، حکم فسق در سایر احکام از آن‌ها برداشته خواهد شد ، ولی شهادتشان تا پایان عمر بی‌اعتبار است .

البته بر طبق قواعدی که در «اصول فقه» پذیرفته شده ، استثناهایی که بعد از دو یا چند جمله می‌آیند ، به جملهٔ آخر می‌خورد مگر این‌که قرائنی در دست باشد که جمله‌های قبل نیز مشمول استثناء است و اتفاقاً در محل بحث چنین قرینه‌ای موجود است ، زیرا هنگامی که به وسیلهٔ توبه ، حکم فسق برداشته شود ، دلیلی ندارد که شهادت پذیرفته نشود ، چراکه عدم قبول شهادت ، به خاطر فسق است ، کسی که توبه کرده و مجدداً تحصیل ملکهٔ عدالت را نموده ، از آن برکنار می‌باشد .

در روایات متعددی که از منابع اهل بیت رسیده ، نیز روی این معنی تأکید شده است ، تا آن‌جا که امام صادق علیه‌السلام بعد از تصریح به قبول شهادت چنین افرادی که توبه کرده‌اند ، از شخص سؤال‌کننده می‌پرسد : «فقهایی که نزد شما هستند ، چه می‌گویند» ؟ **عرض می‌کند :** «توبه‌اش میان خودش و خدای خودش پذیرفته می‌شود، اما شهادتش تا ابد قبول نخواهد شد» ،

امـــام فـــرمـود: « **بِئْسَ مـا قـالـُوا كـانَ اَبي يَقُولُ اِذا تابَ وَ لَمْ يُعْلَمْ مِـنْهُ اِلاّ خَـيْرٌ جـازَتْ شَهادَتُهُ** : آن‌ها بسیار بد سخنی گفتند ، پدرم می‌فرمود : هنگامی که توبه کند و جز خیر از او دیده نشود ، شهـادتش پذیرفته خواهد شد » . (۱)

شـــرط مهم قبـولی تـوبـه

توبه تنها استغفار یا ندامت از گذشته و حتی تصمیم نسبت به ترک در آینده نیست ، بلکه عـــلاوه بـر همـهٔ این‌ها شخص گنهکـار بـایـد در مقـــام جبـران برآید .

اگر واقعاً حیثیت زن یا مرد پاکدامن را لکه‌دار ساخته ، برای قـبولی تـوبهٔ خـود بـاید سخنان خویش را در برابر تمام کسانی که این تهمت را از او شنیده‌اند ، تکذیب کنند و بـه اصطلاح اعادهٔ حیثیت نمایند .

جملهٔ « وَ اَصْلَحُوا » بعد از ذکر جملهٔ « تابُوا » اشاره به همین حـقیقت است کـه بـاید

۱- *« وسائل الشیعه » ، جلد ۱۸ ، کتاب الشهادات ، باب ۳۶ ، صفحهٔ ۲۸۲ .*

این‌گونه اشخاص از گناه خود توبه کنند و در مقام اصلاح فسادی که مرتکب شده‌اند ، برآیند .

این صحیح نیست که یک‌نفر در ملأ عام (یا ازطریق مطبوعات و وسایل ارتباط جمعی) دیگری را به دروغ متهم کند و بعد در خانهٔ خلوت استغفار نموده و از پیشگاه خدا تقاضای عفو نماید، هرگز خداوند چنین توبه‌ای را قبول نخواهدکرد .

لذا در چند حدیث از پیشوایان اسلام نقل شده که در جواب این سؤال که ؛ « آیا آن‌ها که تهمت ناموسی می‌زنند ، بعد از اجرای حد شرعی و بعد از توبه ، شهادتشان قبول می‌شود یا نه »؟ **فرمودند :** « آری » **و هنگامی که سؤال کردند :** « توبهٔ او چگونه است »؟ **فرمودند :** «نزد امام (یا قاضی) می‌آید و می‌گوید :"من به فلان‌کس تهمت زدم و از آن‌چه گفته‌ام ، توبه می‌کنم" » . (۱)

(۶) **وَالَّذِينَ يَرْمُونَ اَزْوٰاجَهُمْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدٰاءُ اِلَّا اَنْفُسُهُمْ فَشَهٰادَةُ اَحَدِهِمْ اَرْبَعُ**

۱- « *وسائل الشیعه* » ، *جلد ۱۸ ، ابواب الشهادات ، باب ۳۶ ، حدیث ۴ .*

شَهٰدٰاتٍ بِـاللّٰهِ اِنَّهُ لَمِـنَ الصّٰادِقِيــنَ

کسانی که همسران خود را متهم به (عمل منافی عفت) می‌کنند و گواهانی جز خودشان ندارند، هر یک از آن‌ها باید چهار مرتبه به نام خدا شهادت دهد که از راستگویان است.

مجـــازات تهمـــت بـــه همســـر

آیات ۶ تا ۱۰ در حکم استثناء و تبصره‌ای بر حکم قذف است ، به این معنی که اگر شوهری همسر خود را متهم به عمل منافی عفت کند و بگوید : او را در حال انجام این کار خلاف با مرد بیگانه‌ای دیدم ، حد قذف (هشتاد تازیانه) در مورد او اجرا نمی‌شود و از سوی دیگر ادعای او بدون دلیل و شاهد نیز در مورد زن پذیرفته نخواهد شد ، چراکه ممکن است راست‌بگوید و نیزممکن‌است دروغ‌بگوید .

در این‌جا قرآن راه حلی پیشنهاد می‌کند که مسأله به بهترین صورت و عادلانه‌ترین طریق حل می‌گردد .

و آن این‌که نخست باید شوهر چهار بار شهادت دهد که در این ادعا راستگو است .

(۷) **وَ الْخامِسَةُ اَنَّ لَعْنَتَ اللّٰهِ عَلَيْهِ اِنْ كانَ مِنَ الْكاذِبينَ**

و در پنجمین‌بار بگوید: لعنت خدا بر او باد اگر از دروغگویان باشد .

به‌این‌ترتیب شوهر برای اثبات ادعای خود از یک‌سو و دفع حد قذف از سوی دیگر ، چهار بار این جمله را تکرار می‌کند ؛ « اُشْهِدُ بِاللّٰهِ اِنّي لَمِنَ الصّادِقينَ فيما رَمَيْتُها بِهِ مِنَ الزِّنا » (من به خدا شهادت می‌دهم که در این نسبت زنا که به این زن دادم ، راست می‌گویم) .

و سپس در مرتبهٔ پنجم می‌گوید : « لَعْنَتُ اللّٰهِ عَلَيَّ اِنْ كُنْتُ مِنَ الْكاذِبينَ » (لعنت خدا بر من باد اگر دروغگو باشم) .

(۸) **وَ يَدْرَؤُا عَنْهَا الْعَذابَ اَنْ تَشْهَدَ اَرْبَعَ شَهاداتٍ بِاللّٰهِ اِنَّهُ لَمِنَ الْكاذِبينَ**

آن‌زن نیز می‌تواند کیفر (زنا) را از خود دور کند، به‌این طریق که چهار بار خدا را به‌شهادت طلبد که آن مرد (در این نسبتی که به او می‌دهد) از دروغگویان است .

در این‌جا زن بر سر دو راهی قرار دارد ، اگر سخنان مرد را تصدیق کند و یا حاضر به نفی اتهام از خود (به ترتیبی که در آیات بعد می‌آید) نشود ، مجازات

و حد زنا در مورد او ثابت می‌گردد .

اما «او نیز می‌تواند مجازات (زنا) را از خود به این ترتیب دفع کند که چهار بار خدا را به شهادت طلبد که آن مرد در این نسبتی که به او می‌دهد ، از دروغگویان است» .

﴿۹﴾ **وَ الْخامِسَةَ اَنَّ غَضَبَ اللّٰهِ عَلَيْها اِنْ كانَ مِنَ الصّادِقينَ**

و در مرتبهٔ پنجم بگوید : غضب خدا بر او باد اگر آن مرد از راستگویان باشد .

و به این ترتیب زن در برابر پنج بار گواهی مرد دایر به آلودگی او ، پنج بار گواهی بر نفی این اتهام می‌دهد ، به این نحو که چهاربار این عبارت را می‌گوید؛ «**اُشْهِدُ بِاللّٰهِ اِنَّهُ لَمِنَ الْكاذِبينَ فيما رَماني بِهِ مِنَ الزِّنا**» (خدا را به شهادت می‌طلبم که او در این نسبتی که به من داده است ، دروغ می‌گوید) .

و سپس در مرتبهٔ پنجم می‌گوید : «**اِنَّ غَضَبَ اللّٰهِ عَلَيَّ اِنْ كانَ مِنَ الصّادِقينَ**» (غضب خدا بر من باد اگر او راست می‌گوید) .

انجام این برنامه که در فقه اسلامی به مناسبت کلمهٔ «لعن» در عبارات فوق «**لِعان**»

نامیده‌شده، چهارحکم قطعی برای این دو همسر در پی‌خواهد داشت ؛

اول ایـن که بـدون نیـاز به صیغـهٔ طلاق فوراً از هم جدا می‌شوند .

دیگر این‌که برای همیشه این زن و مرد بر هم حرام می‌گردند یعنی‌امکان بازگشتشان به ازدواج مجدد بایکدیگر وجود ندارد .

سـوم ایـن کـه حـد قـذف از مـرد و حـد زنا از زن برداشته مـی‌شود (امـا اگـر یکی‌از آن‌ها از اجرای این‌برنامه سر باز زند، اگر مـرد بـاشـد، حـد قـذف و اگر زن باشد ، حـد زنا در مورد او اجرا می‌گـردد) .

چهارم این‌که فرزندی که در این ماجرا به وجود آمده ، از مرد منتفی است ، یعنی با او نسبتی نخواهد داشت ، اما نسبتش بـا زن محفـوظ خـواهـد بـود .

(۱۰) وَ لَوْ لاٰ فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ وَ اَنَّ اللّٰهَ تَوّٰابٌ حَكيمٌ

و اگر فضل و رحمت خدا شامل حال شما نبود و این‌که او توبه‌پذیر و حکیم است (بسیاری از شما گرفتار مجازات سخت الهی می‌شدید) .

در واقع این آیه اشارهٔ اجمالی برای تأکید احکام فوق است ، زیـرا نشـان مـی‌دهد کـه بـرنـامـهٔ «لِعـان» یـک فضـل الهـی است و مشکـل مـنـاسبـات دو هـمسـر را در ایـن زمینـه به نحـو صحیحی حـل می‌کند .

از یک‌سو مرد را مجبور نمی‌کند که اگر کار خلافی در مورد همسرش دید، سکوت کند و برای دادخواهی نـزد حـاکم شـرع نیـایـد .

از سوی دیگر زن را هم به مجرد اتهام در معرض مـجازات حـد زنـای مـحصنه قـرار نمی‌دهـد و حـق دفـاع بـه او عطـا می‌کند .

از سوی سوم شوهر را ملزم نمی‌کند که اگر با چنین صحنه‌ای روبرو شد ، به دنبال چهار شاهد برود و این راز دردناک را برملا سازد .

از سوی چهارم این مرد و زن راکه قادر به ادامهٔ زندگی مشترک زناشویی نیستند ، از هم جدا می‌سازد و حتی اجازه نمی‌دهد که در آینده باهم ازدواج کنند ، چراکه اگر این نسبت راست باشد ، آن‌ها از نظر روانی قادر به ادامهٔ زندگی زناشویی نیستند و اگر هم دروغ باشد ،

عواطف زن آن‌چنان جریحه‌دار شده که بازگشت به زندگی مجدد را مشکل می‌سازد ، چراکه نه سردی بلکه عداوت و دشمنی محصول چنین‌امری است .

و از سوی پنجم تکلیف فرزند را هم روشن می‌سازد .

این است فضل و رحمت خداوند و توّاب و حکیم بودنش نسبت به بندگان که با این راه حل ظریف و حساب شده و عادلانه مشکل را گشوده است و اگر درست بیندیشیم ، حکم اصلی یعنی لزوم چهار شاهد نیز به کلی شکسته نشده ، بلکه هریک از این چهار «شهادت» را در مورد زن و شوهر ، جانشین یک «شاهد» کرده و بخشی از احکام آن را برای این قائل شده است .

چرا حکم قذف در مورد دو همسر تخصیص خورده است ؟

نخستین سؤالی که در این‌جا مطرح می‌شود ، همین است که دو همسر چه خصوصیتی دارند که این حکم‌استثنایی درمورد اتهام آن‌ها صادر شده است ؟

پاسخ این سؤال را از یک‌سو می‌توان در شأن نزول آیه پیدا کرد و آن این‌که هرگاه مردی

همسرش را با بیگانه‌ای ببیند ، اگر بخواهد سکوت کند ، برای او امکان‌پذیر نیست ، چگونه غیرتش اجازه می‌دهد هیچ‌گونه عکس‌العملی در برابر تجاوز به حریم ناموسش نشان ندهد ؟ اگر بخواهد نزد قاضی برود و فریاد بکشد که فوراً حد قذف دربارهٔ او اجرا می‌شود ، زیرا قاضی چه می‌داند که او راست می‌گوید ، شاید دروغ باشد و اگر بخواهد چهار شاهد بطلبد ، این نیز با حیثیت و آبروی او نمی‌سازد ، به‌علاوه ممکن است ماجرا در این میان پایان‌گیرد.

از سوی دیگر افراد بیگانه زود یکدیگر را متهم می‌سازند ولی مرد و زن کمتر یکدیگر را به این مسائل متهم می‌کنند و به همین دلیل در مورد بیگانگان ، آوردن چهار شاهد لازم است وگرنه حد قذف اجرا می‌گردد ولی در مورد دو همسر چنین نیست و به این دلیل حکم مـزبور از ویژگی‌های آن‌ها است .

بـرنـامهٔ مخصوص « لعــان »

از توضیحاتی که در تفسیر آیات بیان شد ، به این‌جا رسیدیم که برای دفع حدقذف از مردی که زن خود را متهم به زنا ساخته ، لازم است چهار مرتبه خدا را گواه گیرد که راست

می‌گوید که درحقیقت هریک از این چهار شهادت در این مورد خاص جانشین شاهدی شده است و در مرتبهٔ پنجم برای تأکید بیشتر ، لعنت خدا را به جان می‌خرد ، اگر دروغگو باشد .

باتوجه به این‌که اجرای این مقررات ، معمولاً در یک محیط اسلامی و توأم با تعهدات مذهبی است ، چنین قاطعانه خدا را به گواهی بطلبد و لعن بر خود بفرستد ، غالباً از اقدام به چنین خلافی خودداری می‌کند و همین سدی بر سر راه او و اتهامات دروغین می‌گردد ، این در مورد مرد .

اما این‌که زن برای دفاع از خود باید چهار بار خدا را به گواهی طلبد که این نسبت دروغ است ، به خاطر این می‌باشد که تعادل میان شهادت مرد و زن برقرار شود و چون زن در معرض اتهام قرار گرفته ، در پنجمین مرحله با عبارتی شدیدتر از عبارت مرد ، از خود دفاع می‌کند و غضب خدا را بر خود می‌خرد اگر مرد راست گفته باشد ، می‌دانیم «لعنت» ، دوری از رحمت است اما «غضب» چیزی بالاتر از دوری از رحمت می‌باشد ، زیرا غضب مستلزم کیفر و مجازاتی‌است بیش‌از دورساختن‌از رحمت ولذا در تفسیر سورهٔ حمد گفته

شـــده اســـت ؛ « مَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ » از « ضٰالّين » (گمـر اهـان) بدترند با ايـن‌كه «ضـالّين» مسلمـــاً دور از رحمت خـــدا مى‌بـاشند .

(۱۱) اِنَّ الَّذينَ جٰاؤُا بِالْاِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ لاٰ تَحْسَبُوهُ شَـرّاًلَكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ لِكُلِّ امْرِىءٍ مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ‌الْاِثْمِ وَ الَّذى تَوَلّٰى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذٰابٌ عَظيمٌ

كسانى كه آن تهمت عظيم را مطرح كردند ، گروهى از شمابودند ، اما گمان نكنيد اين ماجرا براى شما بد است ، بلكه خير شما در آن است ، آن‌ها هر كدام سهم خود را از اين گناهى كه مرتكب شدند ، دارند و كسى‌كه بخش عظيم آن را بر عهده گرفت ، عـذاب عظيمـى بـراى او است .

داستان پرماجراى افك (تهمت عظيم)

واژهٔ « اِفْك » بنا به گفتهٔ « راغب » در « مفردات » به هرچيزى گفته مـى‌شود كـه از حـالت اصلى و طبيعيش دگرگون شـود ، مثلاً بادهـاى مخالـف را كه از مسيـر اصلى انحراف يافته « مُؤْتَفِكَة » مى‌نامند ، سپس به هر سخنى كه انحراف از حق پيدا كند و متمايل بـه خـلاف

واقع گردد و از جمله دروغ و تهمت «اِفْك» گفته می‌شود .

مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» معتقد است که «اِفْك» به هر دروغ ساده‌ای نمی‌گویند ، بلکه دروغ بزرگی است که مسأله‌ای را از صورت اصلیش دگرگون می‌سازد .

واژهٔ «عُصْبَة» در اصل از مادهٔ «عَصَب» به معنی رشته‌های مخصوصی‌است که عضلات انسان‌را به‌هم پیوند داده و مجموعهٔ آن سلسله اعصاب نام دارد ، سپس به جمعیتی که باهم متحد هستند و پیوند و ارتباط و همکاری و همفکری دارند ، «عُصْبَة» گفته شده‌است ، به کارگرفتن این واژه نشان می‌دهد که توطئه‌گران در داستان «اِفْك» ارتباط نزدیک و محکمی باهم داشته و شبکهٔ منسجم و نیرومندی را برای توطئه تشکیل می‌دادند .

بعضی گفته‌اند که این‌تعبیر معمولاً درمورد ده تا چهل‌نفر به‌کار می‌رود .

به هر حال قرآن به دنبال این جمله به مؤمنانی که از بروز چنین اتهامی نسبت به شخص پاکدامنی سخت ناراحت شده بودند ، دلداری می‌دهد که ؛ «گمان نکنید این ماجرا برای شما شر است ، بلکه برای شما خیر بود» ، چراکه پرده از روی نیات پلید جمعی از

دشمنان شکست‌خورده و منافقان کوردل برداشت و این بدسیرتان خوش‌ظاهر را رسوا ساخت و چه خوب است که محک تجربه به میان آید تا آنان که غش دارند ، سیه‌رو شوند و چه‌بسا اگر این حادثه نبود و آن‌ها همچنان ناشناخته می‌ماندند ، در آینده ضربهٔ سخت‌تر و خطرناک‌تری می‌زدند .

این ماجرا [۱] به مسلمانان درس داد که پیروی از شایعه‌سازان ، آن‌ها را به روزهای سیاه می‌کشاند ، باید در برابر این کار به سختی بایستند .

درس دیگری که این ماجرا به مسلمانان آموخت ، این بود که تنها به ظاهر حوادث ننگرند ، چه بسا حوادث ناراحت‌کننده و بد ظاهری که « خیر کثیر » در آن نهفته است .

جالب این‌که با ذکر ضمیر « لَکُمْ » همهٔ مؤمنان را در این حادثه سهیم می‌شمرد و

۱- شرح ماجرای مربوط به شایعه‌ای که منافقین علیه ماریه قبطیّه همسر پیامبر اکرم پخش کردند و موجب نزول این آیات شد ، در « تفسیر نمونه » ، جلد ۱۴ ، صفحهٔ ۳۹۱ ذکر شده است .

به‌راستی چنین است ، زیرا مؤمنان از نظر حیثیت اجتماعی از هم جدایی و بیگانگی ندارند و در غم‌ها و شادی‌ها شریک و سهیمند .

سپس در دنبال این آیه به دو نکته اشاره می‌کند ؛ نخست این‌که می‌گوید : « این‌هایی که دست به چنین گناهی زدند ، هر کدام سهم خود را از مسؤولیت و مجازات آن خواهند داشت » (لِكُلِّ امْرِىءٍ مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْاِثْمِ) .

اشاره به این‌که مسؤولیت عظیم سردمداران و بنیان‌گذاران یک گناه هرگز مانع‌از مسؤولیت دیگران نخواهد بود، بلکه‌هرکس به هر اندازه و به هر مقدار در یک توطئه سهیم و شریک باشد ، بار گناه آن را بر دوش می‌کشد .

(۱۲) لَوْلاٰ اِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِاَنْفُسِهِمْ خَيْراً وَ قَالُوا هٰذٰا اِفْكٌ مُبِينٌ

چرا هنگامی که این (تهمت) را شنیدید ، مردان و زنان باایمان نسبت به‌خود (و کسی‌که همچون‌خودآن‌ها بود) گمان‌خیر نبردند؟ چرا نگفتید این‌یک دروغ‌بزرگ و آشکاراست؟

در این آیه روی سخن را به مؤمنانی که در این حادثه فریب خوردند و تحت تأثیر واقع شدند ، کرده و آن‌ها را شدیداً طی چند آیه مورد سرزنش قرار داده است .

شماکه سابقهٔ زشت و رسوای این گروه منافقان رامی‌دانستید، شما که از پاکدامنی فرد مورد اتهام به‌خوبی آگاه بودید .

شما که از روی قرائن مختلف اطمینان داشتید چنین اتهامی امکان‌پذیر نیست .

شما که به توطئه‌هایی که بر ضد پیامبر از ناحیهٔ دشمنان صورت می‌گرفت ، واقف بودید .

با این‌همه جای ملامت و سرزنش است که این‌گونه شایعات دروغین را بشنوید و سکوت اختیار کنید ، تا چه رسد این که خود آگاهانه یا ناآگاهانه عامل نشر آن شوید .

جالب این‌که در آیهٔ فوق به جای این‌که تعبیر کند شما دربارهٔ متهم به این تهمت باید حسن ظن داشته باشید ، می‌گوید : شما نسبت به خودتان باید حسن ظن می‌داشتید ، این تعبیر اشاره به این است که جان مؤمنان از هم جدا نیست و همه به منزلهٔ نفس واحدندکه اگر

اتهامی به یکی از آن‌ها متوجه شود ، گویی به همه متوجه شده است و اگر عضوی را روزگار به درد آورد ، قراری برای دیگر عضوها باقی نمی‌ماند و همان‌گونه که هرکس خود را موظف به دفاع از خویشتن در برابر اتهامات می‌داند ، باید به همان اندازه از دیگر برادران و خواهران دینی خود دفاع کند .

استعمال کلمهٔ « اَنْفُس » در چنین مواردی در آیات دیگر قرآن نیز دیده می‌شود از جمله در آیهٔ ۱۱ سورهٔ حجرات ؛ « وَ لاٰ تَلْمِزُوا اَنْفُسَكُمْ : غیبت و عیبجویی از خودتان نکنید » .

(۱۳) لَوْلاٰ جٰاؤُا عَلَيْهِ بِاَرْبَعَةِ شُهَدٰاءَ فَاِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدٰاءِ فَاُولٰئِكَ عِنْدَ اللّٰهِ هُمُ الْكٰاذِبُونَ

چرا چهار شاهد برای آن نیاوردند؟ اکنون که چنین گواهانی نیاوردند، آن‌ها در پیشگاه خدا دروغگویانند .

تااین‌جا سرزنش و ملامت آن‌ها جنبه‌های اخلاقی و معنوی داردکه به‌هرحساب جای این نبودکه مؤمنان دربرابر چنین تهمت زشتی سکوت کنندو یاآلت دست شایعه‌سازان کوردل گردند.

سپس بـه بُعـد قضـایی مسـأله تـوجـه کـرده است .

این مؤاخذه و سرزنش نشان می‌دهد که دستور اقامهٔ شهود چـهارگانه و هـمچنین حـد قذف در صورت عدم آن ، قبل از آیات «اِفك» نازل شده بود .

اما این‌سؤال که چرا شخص پیامبر اقدام به اجرای این حد نکرد ، پاسخش روشن است ، زیرا تا همکاری از ناحیهٔ مردم نباشد ، اقدام به چنین امـری مـمکن نـیست ، زیـرا پیوندهای تعصب‌آمیز قبیله‌ای سبب می‌شدکه مقاومت‌های منفی در برابر اجرای بـعضی از احکام ولو به‌طور موقت ابراز شود .

(۱۴) وَ لَوْلاٰ فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيٰا وَ الْاٰخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فيمٰا اَفَضْتُمْ فيهِ عَـــــذٰابٌ عَظيـــــمٌ

و اگر فضل و رحمت الهی در دنیا و آخرت نصیب شمانمی‌شد ، به خاطر این گناهی که کـردیـد ، عـذاب سختی بـه شمـا می‌رسیـد .

باتوجه به این‌که «اَفَضْتُم» از مادهٔ «اِفاضَة» به معنی خروج آب با کثرت و فزونی است و نیز گاهی به معنی فرورفتن در آب آمده است ، از این تعبیر چنین برمی‌آید که شایعهٔ اتهام مزبور آن‌چنان دامنه پیدا کرد که مؤمنان را نیز در خود فرو برد .

(۱۵) **اِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِاَلْسِنَتِكُمْ وَ تَقُولُونَ بِاَفْواهِكُمْ ما لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَ تَحْسَبُونَهُ هَيِّناً وَ هُوَ عِنْدَ اللّٰهِ عَظِيمٌ**

به‌خاطر بیاورید زمانی را که به استقبال این دروغ بزرگ رفتید و این شایعه را از زبان یکدیگر می‌گرفتید و با دهان خود سخنی می‌گفتید که به آن یقین نداشتید و گمان می‌کردید این مسألهٔ کوچکی است ، در حالی‌که نزد خدا بزرگ است .

در واقع این آیه به سه قسمت از گناهان بزرگ آن‌ها در این رابطه اشاره می‌کند ؛ نخست به استقبال این شایعه رفت و آن را از زبان یکدیگر گرفتن (**پذیرش شایعه**) . دوم منتشر ساختن شایعه‌ای که هیچ‌گونه علم و یقین به آن نداشتند و بازگو کردن آن برای یکدیگر (**نشر شایعه بدون هیچ‌گونه تحقیق**) .

سوم آن را عملی ساده و کوچک شمردن ، درحالی‌که نه‌تنها با حیثیت دو فرد مسلمان ارتباط داشت ، بلکه با حیثیت و آبروی جامعهٔ اسلامی گره خورده بود (**کوچک شمردن شایعه و به عنوان یک وسیلهٔ سرگرمی از آن استفاده کردن**) .

جالب این‌که در یک مورد تعبیر « **بِاَلْسِنَتِكُمْ** » (با زبانتان) و در جای دیگر « **بِاَفْوٰاهِكُمْ** » (با دهانتان) آمده است ، با این‌که همهٔ سخنان با زبان و از طریق دهان صورت‌می‌گیرد ، اشاره به این‌که شما نه در پذیرش این شایعه ، مطالبهٔ دلیل کردید و نه در پخش آن تکیه بر دلیل داشتید ، تنها سخنانی که باد هوا بود و نتیجهٔ گردش زبان و حرکات دهان ، سرمایهٔ شما در این ماجرا بود .

کوچک شمردن گناه

در آیهٔ فوق از مسائلی که مورد نکوهش قرار گرفته ، این بود که شما گناهی همچون نشر بهتان و تهمت را مرتکب می‌شوید و در عین حال آن را کوچک می‌شمرید .

به همین دلیل در حدیثی از امیر مؤمنان عليه‌السلام می‌خوانیم : « **اَشَدُّ الذُّنُوبِ مَا اسْتَهٰانَ بِهِ**

صاحِبُهُ: شدیدترین گناهان ، گناهی است که صاحبش آن را سبک بشمارد » .

(۱۶) وَ لَوْ لاٰ اِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مٰا یَکُونُ لَنٰا اَنْ نَتَکَلَّمَ بِهٰذٰا سُبْحٰانَکَ هٰذٰا بُهْتٰانٌ عَظِیمٌ

چرا هنگامی که آن را شنیدید ، نگفتید برای ما مجاز نیست که به این تکلم کنیم ؟ خداوندا ! منزهی تو ، این بهتان بزرگی است .

در واقع قبلاً تنها به خاطر این ملامت شده بودند که چرا با حسن ظن نسبت به کسانی که مورد اتهام واقع شده بودند ، نگاه نکردند ، اما در این‌جا می‌گوید : علاوه بر حسن ظن شما می‌بایست هرگز به خود اجازه ندهید که لب به چنین تهمتی بگشایید تا چه رسد که عامل نشر آن شوید .

شما باید از این تهمت بزرگ غرق تعجب می‌شدید و به یاد پاکی و منزه بودن پروردگار می‌افتادید و از این که آلودهٔ نشر چنین تهمتی شوید ، به خدا پناه می‌بردید .

اما متأسفانه شما به سادگی و آسانی از کنار آن گذشتید و به آن نیز دامن زدید و

ناآگاهانه آلت دست منافقان توطئه‌گر و شایعه‌ساز شدید .

(۱۷) يَعِظُكُمُ اللّٰهُ اَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ اَبَداً اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ

خداوند شما را اندرز می‌دهد که هرگز چنین کاری را تکرار نکنید ، اگر ایمان دارید .

یعنی این نشانهٔ ایمان است که انسان به سراغ این گناهان عظیم نرود و اگر مرتکب شد ، یا نشانهٔ بی‌ایمانی است و یا ضعف ایمان ، درحقیقت جملهٔ مزبور یکی از ارکان توبه را ترسیم می‌کند ، چراکه تنها پشیمانی از گذشته کافی نیست ، باید نسبت به عدم تکرار گناه در آینده نیز تصمیم گرفت تا توبه‌ای جامع الاطراف باشد .

(۱۸) وَ يُبَيِّنُ اللّٰهُ لَكُمُ الْآيَاتِ وَ اللّٰهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

و خداوند آیات خود را برای شما تبیین می‌کند و خدا علیم و حکیم است .

به مقتضای علم و آگاهیش از تمام جزئیات اعمال شما باخبر است و به مقتضای حکمتش دستورهای لازم را می‌دهد .

یا به تعبیر دیگر به مقتضای علمش از نیازهای شما و عوامل خیر و شرّتان آگاه است و

به مقتضـــای حکمتش دستـــورهـا و احکـــامش را با آن هماهنگ می‌سازد .

(۱۹) اِنَّ الَّـــذیـنَ یُحِبُّـــونَ اَنْ تَشیـــعَ الْفـاحِشَـةُ فِی الَّذینَ اٰمَنُوالَهُمْ عَذابٌ اَلیمٌ فِـی الـــدُّنْیـا وَ الْاٰخِـــرَةِ وَ اللّٰهُ یَعْلَـــمُ وَ اَنْتُـــمْ لاٰ تَعْلَمـــُونَ

کسانی که دوست دارند زشتی‌ها در میان مردم باایمان شیوع یابد ، عذاب دردناکی برای آن‌ها در دنیا و آخرت است و خداوند می‌داند و شما نمی‌دانید .

اشاعهٔ فحشاء ممنوع

قابل توجه این‌که نمی‌گوید: «کسانی‌که اشاعهٔ فحشاء دهند» ، بـلکه مـی‌گوید : « دوست دارند که چنین کاری را انجام دهند» و این نهایت تأکید در این زمینه است .

به تعبیر دیگر مبادا تصور شود که این‌همه اصرار و تأکید به خاطر این بوده که هـمسر پیامبر یا شخص دیگری در پایهٔ او متهم شده است ، بلکه در مورد هرکس و هر فـرد باایمان چنین برنامه‌ای پیش آید ، تمام آن تأکیدات و اصرارها در مـورد او صـادق است ، چراکه جنبهٔ شخصی و خصوصی ندارد ، هرچـند مـمکن‌است بـرحسب مـوارد جـنبه‌های

دیگری بر آن افزوده شود .

ضمناً باید توجه داشت که «اشاعهٔ فحشاء» منحصر به این نیست که انسان تهمت و دروغ بی‌اساسی را در مورد زن و مرد باایمانی نشر دهد و آن‌ها را به عمل منافی عفت متهم سازد ، این یکی از مصادیق آن است اما منحصر به آن نیست ، این تعبیر مفهوم وسیعی داردکه هرگونه نشر فساد و اشاعهٔ زشتی‌ها و قبایح و کمک به توسعهٔ آن را شامل می‌شود .

البته کلمهٔ «فاحشه» یا «فحشاء» در قرآن مجید غالباً در موارد انحرافات جنسی و آلودگی‌های ناموسی به‌کار رفته ولی از نظر مفهوم لغوی چنان‌که «راغب» در «مفردات» گوید : "فُحْش" و "فَحْشاء" و "فاحِشَة" به معنی هرگونه رفتار و گفتاری است که زشتی آن بزرگ باشد و در قرآن مجید نیز گاهی در همین معنی وسیع استعمال شده ، مانند ؛ « وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبائِرَ الْإِثْمِ وَ الْفَواحِشَ : کسانی که از گناهان بزرگ و از اعمال زشت و قبیح اجتناب می‌کنند ...» **(۳۷ / شوری) .**

به این ترتیب وسعت مفهوم آیه کاملاً روشن می‌شود، اما این‌که می‌گوید : آن‌ها عذاب

دردناکی در دنیا دارند ، ممکن است اشاره به حدود و تعزیرات شرعیه و عکس‌العمل‌های اجتماعی و آثار شوم فردی آن‌ها باشد که در همین دنیا دامنگیر مرتکبین این اعمال‌می‌شود، علاوه بر این محرومیت آن‌ها از حق شهادت و محکوم بودنشان به فسق و رسوایی نیز از آثار دنیوی آن است .

و اما عذاب دردناک آخرت ، دوری از رحمت خدا و خشم و غضب الهی و آتش دوزخ می‌باشد .

در پایان آیه می‌فرماید : «خدا می‌داند و شما نمی‌دانید» (وَ اللّٰهُ يَعْلَمُ وَ اَنْتُمْ لاٰ تَعْلَمُونَ) .

او از عواقب شوم و آثار مرگبار اشاعهٔ فحشاء در دنیا و آخرت به خوبی آگاه است ولی شما از ابعاد مختلف این مسأله آگاه نیستید .

او می‌داند چه کسانی در قلبشان حبّ این گناه است و کسانی راکه زیر نام‌های فریبنده به‌این عمل شوم می‌پردازند ، می‌شناسد اما شمانمی‌دانید و نمی‌شناسید و اومی‌داند چگونه برای جلوگیری از این عمل زشت و قبیح ، احکامش را نازل کند .

(۲۰) **وَ لَوْلاٰ فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ وَ اَنَّ اللّٰهَ رَؤُفٌ رَحيمٌ**

و اگر فضل و رحمت الهی شامل حال شما نبود و این که خدا مهربان و رحیم است (مجازات سختی دامانتان را فرا می‌گرفت).

این جمله که نظیر آن‌را در چند آیهٔ قبل داشتیم، محذوفی دارد و تقدیرش چنین است؛ «لَوْلاٰ فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ ... لَمَسَّكُمْ فيمٰا اَفَضْتُمْ فيهِ عَذٰابٌ عَظيمٌ».

(۲۱) **يٰا اَيُّهَا الَّذينَ اٰمَنُوا لاٰ تَتَّبِعُوا خُطُوٰاتِ الشَّيْطٰانِ وَ مَنْ يَتَّبِعْ خُطُوٰاتِ الشَّيْطٰانِ فَاِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشٰاءِ وَالْمُنْكَرِ وَ لَوْلاٰ فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ مٰا زَكىٰ مِنْكُمْ مِنْ اَحَدٍ اَبَداً وَ لٰكِنَّ اللّٰهَ يُزَكّي مَنْ يَشٰاءُ وَ اللّٰهُ سَميعٌ عَليمٌ**

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از گام‌های شیطان پیروی نکنید، هرکس قدم‌جای قدم‌های شیطان بگذارد (گمراهش می‌سازد) چرا که او امر به‌فحشاء و منکر می‌کند و اگر فضل و رحمت الهی به سراغ شما نمی‌آمد، احدی از شما هرگز پاک نمی‌شد، ولی خداوند هر که را بخواهد تزکیه می‌کند و خدا شنوا و دانا است.

«زکات» و «تَزْکِیَة»در اصل به معنی نمو یافتن و نـمو دادن است ، ولی در بسـیاری از موارد به معنی پاک شدن و پاک کردن به‌کار رفته است و این هردو ممکن است به یک ریشه بازگردد، زیرا تا پاکی از موانع و مفاسد و رذایل نباشد ، رشد و نمو امکان‌پذیر نخواهد بود .

گرچه این آیه صریحاً داستان «اِفْك» را دنبال نمی‌کند ، ولی تکمیلی برای مـحتوای آن بحث محسوب می‌شود، هشداری است به همهٔ مؤمنان که نفوذ افکار و اعمال شیطانی گاه به‌صورت تدریجی و کم‌رنگ است و اگر در همان گام‌های نخست کنترل نشود ، وقتی انسان متوجه می‌گردد که کار از کار گذشته است ، بنابراین هنگامی که نخست وسوسه‌های اشاعهٔ فحشاء یا هر گناه دیگر آشکار می‌شود ، باید همان‌جا در مقابل آن ایستاد تا آلودگی گسترش پیدا نکند .

اگر « شَیْطٰان » را به معنی وسیع کلمه یعنی "هر موجود موذی و تـبهکار و ویـرانگـر" تفسیـر کنیـم ، گستـردگـی ایـن هشـدار در تمـام ابعـاد زنـدگـی روشـن مـی‌شـود .

هرگز نمی‌شود یک انسان باایمان و پاکدامن را یک‌مرتبه در آغوش فساد پرتاب کرد ،

بلکـــه گـــام بـــه گـــام ایـــن راه را می‌سپـــرد ؛

گام اول معاشرت و دوستی با آلـودگـان است .

گام دوم شـــرکـت در مجلـــس آن‌هـــــا .

گام سوم فکر گناه .

گام چهارم ارتکاب مصادیق مشکوک و شبهات .

گام پنجـــم انجـــام گنـــاهـــان صغیـــره .

و بالاخره در گام‌های بعد گرفتار بدترین کبائر می‌شود ، درست به کسی می‌ماند که زمام خویش را به دست جنایتکاری سپرده ، او را گام به گام به سوی پرتگاه می‌برد تا سقوط کند و نابود گردد ، آری « **خطـوات شیطان** » این است .

در مـــورد فـرق میـان «فحشاء» و « منکر» در جلد ۱۱ تفسیر نمونه ، ذیل ۹۰ / نـحل بحـــث شـــده اســـت .

سپس به یکی از مهم‌ترین نعمت‌های بزرگش بر انسان‌ها در طریق هدایت اشاره کرده و

چنین می‌گوید : « وَ لَوْ لاٰ فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ مٰا زَكىٰ مِنْكُمْ مِنْ اَحَدٍ اَبَداً وَ لٰكِنَّ اللّٰهَ يُزَكّي مَـنْ يَشـٰاءُ وَ اللّٰـهُ سَميـعٌ عَليـمٌ » .

بدون شک فضل و رحمت الهی است که موجب نجات انسان از آلودگی‌ها و انحرافات و گناهان می‌شود ، چراکه از یک‌سو موهبت عقل را داده و از سوی دیگر موهبت وجود پیامبر و احکامی که از طریق وحی نازل می‌گردد ، ولی از این مواهب گذشته ، توفیقات خاص او و امدادهای غیبیش که شامل حال انسان‌های آماده و مستعد و مستحق می‌گردد ، مهم‌ترین عامل پاکی و تزکیه است .

جملهٔ « مَنْ يَشٰاءُ » به معنی اراده و مشیّت بی‌دلیل نیست ، بلکه تا مجاهده و تلاشی از ناحیهٔ بندگان نباشد ، هدایت و موهبتی از ناحیهٔ خدا صورت نمی‌گیرد ، آن‌کس که طالب این راه است و در آن گام می‌نهد و جهاد می‌کند ، دستش را می‌گیرد و از وسوسهٔ شیاطین حفظش می‌کند و به‌سرمنزل مقصود می‌رساند .

و به تعبیر دیگر فضل و رحمت الهی گاه جنبهٔ « تشریعی » دارد و آن از طریق بعثت

پیامبران و نزول کتب آسمانی و تشریع احکام و بشارت‌ها و انذارها است و گاه جنبهٔ «تکوینی» دارد و آن از طریق امدادهای معنوی و الهی است و آیهٔ مورد بحث (به قرینهٔ جملهٔ «مَنْ یَشٰاءُ») بیشتر ناظر به قسمت دوم است.

(۲۲) وَ لاٰ یَأْتَلِ اُولُوا الْفَضْلِ مِنْکُمْ وَ السَّعَةِ اَنْ یُؤْتُوا اُولِی‌الْقُرْبیٰ وَ الْمَسٰاکینَ وَ الْمُهٰاجِرینَ فی سَبیلِ اللّٰهِ وَ لْیَعْفُوا وَ لْیَصْفَحُوا اَلاٰ تُحِبُّونَ اَنْ یَغْفِرَ اللّٰهُ لَکُمْ وَ اللّٰهُ غَفُورٌ رَحیمٌ

آن‌ها که دارای برتری (مالی) و وسعت زندگی هستند، نباید سوگند یاد کنند که از انفاق نسبت به نزدیکان و مستمندان و مهاجران در راه خدا دریغ نمایند، آن‌ها باید عفو کنند و صرف‌نظر نمایند، آیا دوست نمی‌دارید خداوند شما را ببخشد؟ و خداوند غفور و رحیم است.

«لاٰ یَأْتَلِ» از مادهٔ «اَلِیَّة» به معنی سوگند یاد کردن و یا از مادهٔ «اَلْو» به معنی کوتاهی کردن و ترک نمودن است، بنابراین آیه طبق معنی اول نهی از

سوگند در قطع این‌گونه کمک‌ها می‌کنند .

و بنابر معنی دوم نهی از کوتاهی و ترک این عمل می‌نماید .

این تعبیر نشان می‌دهد که جمعی از کسانی که آلودهٔ اِفْك شدند، از مهاجران در راه خدا بودند که فریب منافقان را خوردند و خداوند به خاطر سابقهٔ آن‌ها اجازه نداد که آنان را از جامعهٔ اسلامی طرد کنند و تصمیم‌هایی که بیش از حد استحقاق باشد ، دربارهٔ آن‌ها بگیرند .

سپس برای تشویق و ترغیب مسلمانان به ادامهٔ این‌گونه کارهای خیر اضافه می‌کند ؛ « وَ لْيَعْفُوا وَ لْيَصْفَحُوا ... » .

پس همان‌گونه که شما انتظار عفو الهی را در برابر لغزش‌ها دارید ، باید در مورد دیگران عفو و بخشش را فراموش نکنید .

عجیب این‌که از یک‌سو با آن‌همه آیات کوبنده ، «اصحاب اِفْك» را شدیداً محکوم می‌کند ، اما برای این‌که افراد افراطی از حد تجاوز نکنند ، با سه جمله که هریک از دیگری گیراتر و جذاب‌تر است ، احساساتشان را کنترل می‌نماید ؛

نخست امر به عفو و گذشت می‌کند .

سپس می‌گوید : آیا دوست ندارید خدا شما را ببخشد ؟ پس شما هم ببخشید .

و سرانجام دو صفت از صفات خدا که « غَفُور » و « رَحیم » است ، را به عنوان تأکید ذکر می‌کند ، اشاره به این‌که شما نمی‌توانید داغ‌تر از فرمان پروردگار باشید ، خداوند که صاحب اصلی این حکم است ، غفور و رحیم است، او دستور می‌دهد کمک‌ها را قطع نکنید ، دیگر شما چه می‌گویید ؟

بدون شک همهٔ مسلمانانی که در ماجرای اِفْك درگیر شدند ، با توطئهٔ قبلی نبود ، بعضی از منافقین مسلمان‌نما پایه‌گذار بودند و گروهی مسلمان فریب‌خوردهٔ دنباله‌رو ، بدون شک همهٔ آن‌ها مقصر و گناهکار بودند ، اما میان این دو گروه فرق بسیار بود و نمی‌بایست با همه یکسان معامله کنند .

به هر حال آیهٔ فوق درس بسیار بزرگی است برای امروز و فردای مسلمانان و همهٔ آیندگان که به هنگام‌آلودگی بعضی‌از افراد به گناه و لغزشی ، نباید در کیفر از حد اعتدال

تجاوز کرد ، نباید آن‌ها را از جامعهٔ اسلامی طرد نمود و نباید درهای کمک‌ها را به روی آن‌ها بست تا یک‌باره در دامن دشمنان سقوط کنند و در صف آن‌ها قرار گیرند .

آیهٔ فوق در حقیقت ترسیمی از تعادل «جاذبه» و «دافعه» اسلامی است ، آیات «اِفْك» و مجازات شدید تهمت‌زنندگان به نوامیس مردم ، نیروی عظیم دافعه را تشکیل می‌دهد و آیهٔ مورد بحث که سخن از عفو و گذشت و غفور و رحیم بودن خدا را می‌گوید ، بیانگر جاذبه است .

(۲۳) اِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنٰاتِ الْغٰافِلٰاتِ الْمُؤْمِنٰاتِ لُعِنُوا فِي الدُّنْيٰا وَ الْاٰخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذٰابٌ عَظِيمٌ

کسانی که زنان پاکدامن و بی‌خبر (از هرگونه آلودگی) و مؤمن را متهم می‌سازند، در دنیا و آخرت از رحمت الهی به دورند و عذاب بزرگی در انتظارشان است .

در واقع سه صفت برای این زنان ذکر شده که هرکدام دلیلی بر اهمیت ظلمی است که بر آن‌ها از طریق تهمت وارد می‌گردد ؛

« **مُحْصَنٰات** » (زنان پاکدامن) و « **غٰافِلٰات** » (دور از هرگونه آلودگی) و « **مُـؤْمِنٰات** » (زنان باایمان) و به این ترتیب نشان می‌دهد که تا چه حد نسبت ناروا دادن به این افراد ، ظالمانه و ناجوانمردانه و درخور عذاب عظیم است .[۱]

ضمناً تعبیر به « غٰافِلٰات » تعبیر جالبی است که نهایت پاکی آن‌ها را از هرگونه انحراف و بی‌عفتی مشخص می‌کند ، یعنی آن‌ها نسبت‌به آلودگی‌های جنسی آن‌قدر بی‌اعـتناهستند کـه گویی اصلاً از آن خبر ندارند ، زیرا موضع انسان در برابر گناه گاه به صورتی درمی‌آید کـه اصلاً تصور گناه از فکر و مغز او بیـرون مـی‌رود ، گـویـی اصـلاً چـنین عـملی در خـارج وجود ندارد و ایـن مـرحلهٔ عـالـی تقـوا است .

گرچه آیهٔ فوق بعد از داستان اِفْك قرار گرفته و به نظر می‌رسد که نزول آن بی‌ارتباط با این ماجرا نبوده ولی مانند تمام آیاتی که درموارد خاصی نازل مـی‌شود و مـفهوم آن کـلی

۱- *«المیـــــزان» ، جلـد ۱۵ ، صفحـــهٔ ۱۲۲ .*

است ، اختصاص به مورد معینی ندارد .

و امـا «لعـن» دوری از رحمـت خـدا اسـت کـه در مـورد کـافـران و مـرتکبیـن گنـاهـان کبیـرة صـادق اسـت .

﴿۲۴﴾ یَـوْمَ تَشْهَدُ عَلَیْهِـمْ اَلْسِنَتُهُـمْ وَ اَیْـدیهِـمْ وَ اَرْجُلُهُـمْ بِمـا کانُوا یَعْمَلُونَ

در آن روز که زبان‌ها و دست‌ها و پاهایشان بر ضد آن‌ها به اعمالی که مرتکب می‌شدند، گواهی می‌دهد .

درقیامت زبان آن‌ها بی‌آن‌که خودشان مایل باشند ، به گردش درمی‌آید و حقایق را بازگو می‌کند ، این مجرمان بعد از مشاهدهٔ دلایل و شواهد قطعی جرم برخلاف میل باطنی خود صریحاً اقرار به گناه کرده و همه‌چیز را فاش می‌سازند ، چراکه جایی برای انکار نمی‌بینند .

دست و پای آن‌ها نیز به سخن درمی‌آید و حتی طبق آیات قرآن پوست تن آن‌ها سخن می‌گوید ، گویی نوارهای ضبط صوتی هستندکه همهٔ صداهای انسان را ضبط کرده و آثار گناهان در طول عمر بر آن‌ها نقش بسته است و در آن‌جاکه یَوْمُ الْبُرُوز و روز آشکار شدن همهٔ

پنهانی‌ها است ، ظاهر می‌شوند .

و اگر می‌بینیم در بعضی از آیات قرآن اشاره به روز قیامت می‌فرماید ؛ « امروز ما بر زبان آن‌ها مهر می‌زنیم و دست و پایشان با ما سخن می‌گوید » (اَلْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلىٰ اَفْواهِهِمْ وَ تُكَلِّمُنٰا اَيْديهِمْ وَ تَشْهَدُ اَرْجُلُهُمْ بِمٰا كٰانُوا يَكْسِبُونَ) (۶۵ / یس) ، منافاتی با آیهٔ مورد بحث ندارد ، چراکه ممکن است در آغاز زبان‌ها از کار بیفتد و سایر اعضاء شهادت دهند و هنگامی که شهادت دست و پا حقایق را برملا کرد ، زبان به حرکت درآید و گفتنی‌ها را بگوید و به گناهان اعتراف کند .

(۲۵) يَوْمَئِذٍ يُوَفّيهِمُ اللّٰهُ دينَهُمُ الْحَقَّ وَ يَعْلَمُونَ اَنَّ اللّٰهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبينُ

در آن روز خداوند جزای واقعی آن‌ها را بی کم و کاست می‌دهد و می‌دانند که خداوند حق مبین است .

مجازات هم حسابی دارد

اگر امروز و در این دنیا در حقانیت پروردگار شک و تردید کنند یا مردم را به گمراهی

کشانند ، در آن‌روز نشانه‌های عظمت و قدرت و حقانیتش آن‌چنان واضح می‌شود که سرسخت‌ترین لجوجان را وادار به اعتراف می‌کند .

(۲۶) **اَلْخَبيثاتُ لِلْخَبيثينَ وَالْخَبيثُونَ لِلْخَبيثاتِ وَالطَّيِّباتُ لِلطَّيِّبينَ وَ الطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّباتِ اُولئِكَ مُبَرَّؤُنَ مِمّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَريمٌ**

زنان خبیث و ناپاک از آنِ مردان خبیث و ناپاکند و مردان ناپاک نیز تعلق به زنان ناپاک دارند و زنان پاک از آنِ مردان پاک و مردان پاک از آنِ زنان پاکند، اینان از نسبت‌های ناروایی که به آن‌ها داده می‌شود، مبرّا هستند و برای آن‌ها آمرزش (الهی) و روزی پرارزش است.

« خبیثات » و « خبیثون » چه کسانی هستند ؟

« خبیثات » و « خبیثون » اشاره به زنان و مردان آلوده‌دامان است ، به‌عکس « طیّبات » و « طیّبون » که به‌زنان و مردان پاکدامن اشاره می‌کند .

در حدیثی از امام باقر و امام صادق نقل شده که : « این آیه همانند " **اَلزّانی لا یَنْكِحُ اِلاّ زانِيَةً اَوْ مُشْرِكَةً** " می‌باشد ، زیرا گروهی بودند که تصمیم گرفتند با زنان آلوده ازدواج کنند ، خداوند آن‌ها

را از این کار نهی کرد و این عمل را ناپسند شمرد». [۱]

در روایات کتاب نکاح نیز می‌خوانیم که : یاران امامان ، گاه سؤال از ازدواج با زنان «خبیثه» می‌کردند که با جواب منفی روبرو می‌شدند ، این خود نشان می‌دهد که «خبیثه» اشاره به زنان ناپاک است نه سخنان و نه اعمال ناپاک . [۲]

در این‌جا سؤالی مطرح است و آن این‌که در طول تاریخ یا در محیط زندگی خود گاه مواردی‌را می‌بینیم‌که با این قانون هماهنگ نیست ، به عنوان مثال در خود قرآن آمده که ؛ «همسر نوح و همسر لوط زنان بدی بودند و به آن‌ها خیانت کردند» (**۱۰ / تحریم**) **و در مقابل** «همسر فرعون از زنان باایمان و پاکدامنی بود که گرفتار چنگال آن طاغوت بی‌ایمان گشته بود» (**۱۱ / تحریم**) .

در مورد پیشوایان بزرگ اسلام نیز کم و بیش نمونه‌هایی از این قبیل دیده شده

۱- *«مجمع البیان» ، ذیل آیات مورد بحث .*

۲- *«وسائل الشیعه» ، جلد ۱۴ ، صفحهٔ ۳۳۷ ، باب ۱۴ از ابواب مَا یَحْرُمُ بِالْمُصاهَرَةِ وَ نَحْوُها .*

است که تاریخ اسلام گواه آن می‌باشد .

در پاسخ علاوه بر این‌که هر قانون کلی استثناهایی دارد ، باید به دو نکته توجه داشت ؛

۱ ـ در تفسیر آیه گفتیم که منظور اصلی از « خبائث » همان آلودگی به اعمال منافی عفت است و « طیّب » بودن نقطهٔ مقابل آن می‌باشد ، به این ترتیب پاسخ سؤال روشن می‌شود ، زیرا هیچ‌یک از همسران پیامبران و امامان به‌طور قطع انحراف و آلودگی جنسی نداشتند و منظور از "خیانت" در داستان نوح و لوط ، جاسوسی‌کردن به نفع‌کفار است نه خیانت ناموسی .

اصولاً این عیب از عیوب تنفرآمیز محسوب می‌شود و می‌دانیم محیط زندگی شخصی پیامبران باید از اوصافی که موجب نفرت مردم است ، پاک باشد تا هدف نبوت که جذب مردم به آیین خدا است، عقیم نماند .

۲ ـ از این گذشته همسران پیامبران و امامان در آغاز کار حتی کافر و بی‌ایمان هم نبودند و گاه بعد از نبوت به گمراهی کشیده می‌شدند که مسلماً آن‌ها نیز روابط خود را مانند سابق با

آن‌ها ادامه نمی‌دادند ، همـــانگـونـه کـــه همسـر فـــرعـون در آغـــاز کـه با فـرعون ازدواج کرد ، به موسی ایمان نیاورده بود ، اصولاً موسی هنوز متولد نشده بود ، بعداً کـه مـوسی مبعوث شد ، ایمان آورد و چاره‌ای جز ادامهٔ زندگی توأم با مبارزه نداشت ، مبارزه‌ای کـه ســـرانجـــامش شهـــادت ایـــن زن بـــاایمـان بـــود .

(۲۷) **یا اَیُّهَا الَّذینَ اٰمَنُوا لاٰ تَدْخُلُوا بُیُوتاً غَیْرَ بُیُوتِکُمْ حَتّٰی تَسْتَأْنِسُوا وَ تُسَلِّمُوا عَلیٰ اَهْلِهٰا ذٰلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ**

ای‌کسانی‌که ایمان آورده‌اید! در خانه‌هایی غیر از خانهٔ خود وارد نشوید تا اجازه بگیرید و بر اهل آن خانه سلام کنیـد ، ایـن بـرای شمـا بهتـر است شـایـد متذکر شـوید .

بـدون اذن بـه خـــانـهٔ مـردم وارد نشـــویـد

در این‌جا جملهٔ « **تَسْتَأْنِسُوا** » به کار رفته نه « **تَسْتَأْذِنُوا** » زیرا جملهٔ دوم فـقط اجـازه گرفتن را بیان می‌کند ، درحالی‌که جملهٔ اول که از مادهٔ «اُنْس» گرفته شده ، اجازه‌ای توأم با محبت و لطف و آشنایی و صداقت را می‌رساند و نشان می‌دهد که حتی اجازه گرفتن بـاید

کاملاً مـؤدبـانـه و دوستانـه و خالی از هرگونه خشونت باشد .

بنابراین هرگاه این جمله را بشکافیم ، بسـیاری از آداب مـربوط بـه ایـن بـحث در آن خلاصه شده‌است ، مفهومش این است که فریاد نکشید ، در را محکم نکوبید ، با عـبارات خشک و زننده اجازه نگیرید و به هنگامی که اجازه داده شد ، بدون سـلام وارد نشـوید ، سلامی که نشانهٔ صلح و صفا و پیام‌آور محبت و دوستی است .

قابـل توجـه این‌که این حکـم را که جنبـهٔ انسانـی و عاطفی آن روشن‌است ، با دو جملهٔ « ذٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ » و « لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ » همراه می‌کند که خود دلیلی بر آن است کـه ایـن‌گونه احکام ریشه در اعماق عواطف و عقل و شعور انسانی داردکه اگر انسان کمی در آن بیندیشد، متـذکـر خواهد شد که خیر و صلاح او در رعـایت ایـن قبیـل آداب معـاشـرت اسـت .

(۲۸) فَاِنْ لَمْ تَجِدُوا فيهٰـا اَحَداً فَلاٰ تَدْخُلُوهٰـا حَتّٰى يُؤْذَنَ لَكُمْ وَ اِنْ قيلَ لَكُمُ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ اَزْكىٰ لَكُمْ وَ اللّٰهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ عَليمٌ

و اگر کسی در آن نیافتید ، داخل آن نشوید تا به شما اجازه داده شود و اگر گفته شود :

بازگردید ، بازگردید که برای شما پاکیزه‌تر است و خداوند به آن‌چه انجام می‌دهید ، آگاه است .

ممکن است منظور از این تعبیر آن باشد که گاه در آن خانه کسانی هستند ، ولی کسی که به شما اذن دهد و صاحب اختیار و صاحب البیت باشد، حضور ندارد، شما در این‌صورت حق ورود نخواهید داشت .

و یا این‌که اصلاً کسی در خانه نیست ، اما ممکن است صاحب‌خانه در منزل همسایگان و یا نزدیک آن محل باشد و به هنگامی که صدای در زدن و یا صدای شما را بشنود ، بیاید و اذن ورود دهد ، در این‌موقع حق ورود دارید ، به‌هرحال آن‌چه مطرح است ، این است که بدون اذن داخل نشوید .

سپس اضافه می‌کند : « وَ اِنْ قیلَ لَکُمُ ارْجِعُوا فَارْجِعوا هُوَ اَزْکیٰ لَکُمْ » .

اشاره به این‌که هرگز جواب رد شما را ناراحت نکند ، چه‌بسا صاحب‌خانه در حالتی است که از دیدن شما در آن حالت ناراحت می‌شود و یا وضع او و

خـــانـــه‌اش آمـــادهٔ پـذیـرش میهمـــــان نیسـت .

و از آن‌جا که به هنگام شـنیدن جـواب مـنفی گـاهی حس کـنجکاوی بـعضی تـحریک می‌شود و به فکر این می‌افتند که از درز در یا از طریق گوش‌فرادادن و استراق سمع مطالبی از اسرار درون خانه را کشف کنند ، در ذیل همین آیه می‌فرماید : «خـدا بـه آن‌چـه انـجام می‌دهید ، آگاه است» (وَ اللّٰهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ عَلیمٌ) .

(۲۹) لَیْسَ عَلَیْکُمْ جُنٰاحٌ اَنْ تَدْخُلُوا بُیُوتاً غَیْرَ مَسْکُونَةٍفیهٰا مَتٰاعٌ لَکُمْ وَ اللّٰهُ یَعْلَمُ مـٰا تُبْـــدُونَ وَ مـــٰا تَکْتُمـــــُونَ

گناهی بر شما نیست که وارد خانه‌های غیرمسکونی شوید که‌در آن‌جا متاعی متعلق به شمـــا وجـود دارد و خـــدا آن‌چـه را آشکار می‌کنید یا پنهان می‌دارید ، می‌داند .

و از آن‌جا که هر حکم استثنایی دارد که رفع ضرورت‌ها و مشکلات از طریق آن استثناء به صورت معقول انجام می‌شود ، در این آیه می‌فرماید : «گناهی بر شـما نـیست کـه وارد خـانـه‌هـای غیـرمسکـونـی شـویـد کـه در آن‌جـا متـاعـی متعلـق بـه شمـا وجـــود دارد» .

و در پایان اضافه می‌نماید : « وَ اللّٰهُ يَعْلَمُ مٰا تُبْدُونَ وَ مٰا تَكْتُمُونَ » .

شاید اشاره به این است که گاه بعضی از افراد از این استثناء سوءاستفاده کرده و به بهانهٔ این‌حکم وارد خانه‌های غیرمسکونی می‌شوند تا کشف اسراری کنند و یا در خانه‌های مسکونی به این بهانه که نمی‌دانستیم مسکونی است ، وارد شوند اما خدا از همهٔ این‌امور آگاه است و سوءاستفاده‌کنندگان را به‌خوبی می‌شناسد .

منظور از « بیوت غیرمسکونه » چیست ؟

منظور ساختمان‌هایی است که شخص خاصی در آن ساکن نیست ، بلکه جنبهٔ عمومی و همگانی دارد ، مانند کاروان‌سراها ، میهمان‌خانه‌ها و همچنین حمام‌ها و مانند آن ، این مضمون در حدیثی از امام صادق عليه‌السلام صریحاً آمده است .[1]

این احتمال نیز وجود دارد که منظور خانه‌هایی باشد که ساکن ندارد و انسان متاع خود

۱- « *وسائل الشیعه* » ، جلد ۱۴ ، صفحهٔ ۱۶۱ .

را در آن‌جا به امانت گذارده و هنگام گذاردن، رضایت ضمنی صاحب منزل را برای سرکشی یا برداشتن متاع گرفته است .

ضمناً از این بیان روشن می‌شود که انسان تنها به عنوان این که متاعی در خانه‌ای دارد ، نمی‌تواند درِ خانه را بدون اجازهٔ صاحب‌خانه بگشاید و وارد شود ، هرچند در آن موقع کسی در خانه نباشد .

مجازات کسی که بدون اجازه در خانهٔ مردم نگاه می‌کند

در کتب فقهی و حدیث آمده است که ؛ اگر کسی عمداً به داخل خانهٔ مردم نگاه کند و به صورت یا تن برهنهٔ زنان بنگرد ، آنان می‌توانند در مرتبهٔ اول اورا نهی کنند ، اگر خودداری نکرد ، می‌توانند با سنگ او را دور کنند ، اگر باز اصرار داشته باشد ، می‌توانند با آلات قتاله از خود و نوامیس خود دفاع کنند و اگر در این درگیری شخص مزاحم و مهاجم کشته شود ، خونش هدر است ، البته باید به هنگام جلوگیری از این کار سلسله مراتب را رعایت کنند یعنی تا آن‌جا که از طریق آسان‌تر این امر امکان‌پذیر است ، از طریق خشن‌تر وارد نشوند .

(۳۰) قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ اَبْصٰارِهِمْ وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذٰلِكَ اَزْكىٰ لَهُمْ اِنَّ اللّٰهَ خَبِيرٌ بِمٰا يَصْنَعُونَ

به مؤمنان بگو: چشم‌های خود را (از نگاه به نامحرمان) فروگیرند و فروج خود را حفظ کنند، این برای آن‌ها پاکیزه‌تر است، خداوند از آن‌چه انجام می‌دهید، آگاه است.

مبارزه با چشم‌چرانی و ترک حجاب

«یَغُضُّوا» از مادهٔ «غَضّ» در اصل به معنی کم کردن و نقصان است و در بسیاری از موارد در کوتاه کردن صدا یا کم کردن نگاه گفته می‌شود، بنابراین آیه نمی‌گوید: مؤمنان باید چشم‌هایشان را فروبندند، بلکه می‌گوید: باید نگاه خود را کم و کوتاه کنند و این تعبیر لطیفی است به این‌منظور که اگر انسان به‌راستی هنگامی که با زن نامحرمی روبرو می‌شود، بخواهد چشم خود را به‌کلی ببندد، ادامهٔ راه رفتن و مانند آن برای او ممکن نیست، اما اگر نگاه را از صورت و اندام او برگیرد و چشم خود را پایین اندازد، گویی از نگاه خویش کاسته است و آن صحنه‌ای را که ممنوع است، از منطقهٔ دید خود به‌کلی حذف نموده است.

از آن‌چه گفتیم ، این نکته روشن می‌شود که مفهوم آیهٔ فوق این نیست که مردان در صورت زنان خیره نشوند تا این‌که بعضی چنین استفاده کنندکه نگاه‌های غیرخیره مجاز است ، بلکه منظور این است که انسان به هنگام نگاه کردن معمولاً منطقهٔ وسیعی را زیرنظر می‌گیرد، هرگاه زن نامحرمی در حوزهٔ دید او قرار گرفت ، چشم را چنان گیرد که آن زن از منطقهٔ دید او خارج شود ، یعنی به او نگاه نکند اما راه و چاه خود را ببیند و این‌که «غَضّ» را به معنی کاهش گفته‌اند ، منظور همین است .

دومین دستور در آیهٔ فوق همان مسألهٔ حفظ «فروج» است .

« فَرْج » در اصل به معنی شکاف و فاصلهٔ میان دو چیز است ، ولی در این‌گونه موارد کنایه از عورت می‌باشد و ما برای حفظ معنی کنایی آن در فارسی کلمهٔ « **دامان** » را به‌جای آن می‌گذاریم .

منظور از «حفظ فرج» به‌طوری‌که در روایات وارد شده‌است ، پوشانیدن آن از نگاه کردن دیگران است ، در حدیثی از امام صادق علیه‌السلام می‌خوانیم : «هر آیه‌ای در

قرآن که سخن از حفظ فروج می‌گوید، منظور حفظ کردن از زنا است، جز این آیه که منظور از آن حفظ کردن از نگاه دیگران است». (۱)

و از آن‌جا که گاه به نظر می‌رسد که چرا اسلام از این کار که با شهوت و خواست دل بسیاری هماهنگ است، نهی کرده، در پایان آیه می‌فرماید: «این برای آن‌ها بهتر و پاکیزه‌تر می‌باشد» (ذٰلِكَ اَزْكىٰ لَهُمْ).

سپس به‌عنوان اخطار برای کسانی‌که نگاه هوس‌آلود و آگاهانه به زنان نامحرم می‌افکنند و گاه آن را غیراختیاری قلمداد می‌کنند، می‌گوید: «خداوند از آن‌چه انجام می‌دهند، مسلماً آگاه است» (اِنَّ اللّٰهَ خَبيرٌ بِمٰا يَصْنَعُونَ).

(۳۱) وَ قُلْ لِلْمُؤْمِنٰاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ اَبْصٰارِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَ لاٰ يُبْدينَ زينَتَهُنَّ اِلاّٰ مٰاظَهَرَ مِنْهٰاوَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلىٰ جُيُوبِهِنَّ وَ لاٰيُبْدينَ زينَتَهُنَّ

۱- «نور الثقلین»، جلد۳، صفحهٔ ۵۸۷و۵۸۸.

اِلاّ لِبُعُولَتِهِنَّ اَوْ اٰبائِهِنَّ اَوْ اٰباءِ بُعُولَتِهِنَّ اَوْ اَبْنائِهِنَّ اَوْ اَبْناءِ بُعُولَتِهِنَّ اَوْ اِخْوانِهِنَّ اَوْ بَنِي اِخْوانِهِنَّ اَوْبَنِي اَخَواتِهِنَّ اَوْ نِسائِهِنَّ اَوْ ما مَلَكَتْ اَيْمانُهُنَّ اَوِ التّابِعينَ غَيْرِ اُولِي الْاِرْبَةِ مِنَ الرِّجالِ اَوِ الطِّفْلِ الَّذينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلىٰ عَوْراتِ النِّساءِ وَ لا يَضْرِبْنَ بِاَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ ما يُخْفينَ مِنْ زينَتِهِنَّ وَ تُوبُوا اِلَى اللّٰهِ جَميعاً اَيُّهَ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

و به زنان باایمان بگو : چشم‌های خود (از نگاه هوس‌آلود) فروگیرند و دامان خویش را حفظ کنند و زینت خود را جز آن مقدار که ظاهر است ، آشکار ننمایند و (اطراف) روسری‌های خود را بر سینهٔ خود افکنند (تا گردن و سینه با آن پوشانده شود) و زینت خود را آشکار نسازند ، مگر برای شوهرانشان یا پدرانشان یا پدر شوهرانشان یا پسرانشان یا پسران همسرانشان یا برادرانشان یا پسران برادرانشان ، یا پسران خواهرانشان ، یا زنان هم‌کیششان یا بردگانشان (کنیزانشان) یا افراد سفیه که تمایلی به زن ندارند یا کودکانی که از امورجنسی مربوط به زن آگاه نیستند ، آن‌ها هنگام راه رفتن ، پاهای خود را به

زمین نزنند تا زینت پنهانیشان دانسته شود (و صدای خلخال که بر پا دارند، به گوش رسد) و همگی به سوی خدا بازگردید ای مؤمنان تا رستگار شوید.

«چشم چرانی» همان‌گونه که بر مردان حرام است، بر زنان نیز حرام می‌باشد و پوشانیدن عورت از نگاه دیگران، چه از مرد و چه از زن، برای زنان نیز همانند مردان واجب است.

سپس به مسألهٔ حجاب که یکی از ویژگی زنان است، ضمن سه جمله اشاره فرموده؛

۱ ـ «آن‌ها نباید زینت خود را آشکار سازند جز آن مقدار که طبیعتاً ظاهر است» (وَ لاٰ یُبْدِینَ زِینَتَهُنَّ اِلاّٰ مٰا ظَهَرَ مِنْهٰا).

زنان حق ندارند زینت‌هایی که معمولاً پنهانی است آشکار سازند، هرچند اندامشان نمایان نشود و به‌این‌ترتیب آشکار کردن لباس‌های زینتی مخصوصی را که در زیر لباس عادی یا چادر می‌پوشند، مجاز نیست، چرا که قرآن از ظاهر ساختن چنین زینت‌هایی نهی کرده است.

در روایات متعددی که از ائمهٔ اهل بیت نقل شده نیز این معنی دیده می‌شود که زینت باطن به «قِلاٰدَة» (گردن بند)، «دِمْلَج» (بازوبند) و «خَلْخٰال» (پای برنجن همان زینتی که زنان عرب در مچ پاها می‌کردند) تفسیر شده است.[1]

و چون در روایات متعدد دیگری زینت ظاهر به انگشتر و سرمه و مانند آن تفسیر شده، می‌فهمیم که منظور از زینت باطن نیز خود زینت‌هایی است که نهفته و پوشیده است.

۲ـ دومین حکمی که در آیه بیان شده، این است که؛ «آن‌ها باید خمارهای خود را برسینه‌های خود بیفکنند» (وَ لْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلىٰ جُيُوبِهِنَّ).

«خُمُر» جمع «خِمٰار» در اصل به معنی پوشش است، ولی معمولاً به چیزی گفته می‌شود که زنان با آن سر خود را می‌پوشانند (روسری).

«جُيُوب» جمع «جَيْب» به معنی یقهٔ پیراهن است که از آن تعبیر به گریبان می‌شود و گاه

۱- «تفسیر علیّ بن ابراهیم»، ذیل آیهٔ مورد بحث.

به قسمت بالای سینه به تناسب مجاورت با آن نیز اطلاق می‌گردد .

از ایـن جملـه استفـاده می‌شـود کـه زنـان قبل از نزول آیه ، دامنهٔ روسری خود را به شانه‌ها یا پشت سر می‌افکندند ، به طـوری کـه گـردن و کـمی از سـینهٔ آن‌هـا نـمایان می‌شد ، قرآن دستـور می‌دهد روسـری خود را بر گـریبـان خود بیفکننـد تا هم گردن و هـم آن قسمـت از سینـه کـه بیـرون است ، مستـور گـردد .

۳ـ در سومین حکم مواردی راکه زنان می‌توانند درآن‌جا حجاب خود را برگیرند و زینت پنهان خود را آشکار سازند ، با این عبارت شرح می‌دهد که «آن‌ها نباید زینت خود را آشکار سازند» (وَ لاٰ یُبْدِینَ زِینَتَهُنَّ) ، « مگر » (اِلاّٰ) در دوازده مورد ذکـر شده در آیـه .

و بالاخره چهارمین حکم را چنین بیان می‌کند ؛ «آن‌ها به هنگام راه رفتن پاهای خود را به زمین نزنند تا زینت پنهانیشان دانسته شود» (و صدای خلخالی که بر پا دارند ، به گوش رسد) (وَ لاٰیَضْـرِبْـنَ بِـاَرْجُلِهِـنَّ لِیُعْلَـمَ مـا یُخْفِیـنَ مِـنْ زِینَتِهِـنَّ) .

آن‌ها در رعایت عفت و دوری از امـوری کـه آتش شـهوت را در دل مـردان شـعله‌ور

می‌سازد و ممکن است منتهی بـه انـحراف از جـادهٔ عـفت شـود ، آن‌چـنان بـاید دقـیق و سخت‌گیر باشند که حتی از رساندن صدای خلخالی‌که در پای دارند، به‌گوش مردان بیگانه خـودداری کنند و این گواه باریک‌بینی اسلام در این زمینه است .

بحثـــی پیـرامـون استثنـاء وجـــه وکفّیـن در حجـــاب

در این‌که آیا حکم حجاب ، صورت و دست‌ها حتی از مچ به پایین را شامل می‌شود یا نه ، در میان فقهاء بحث فراوان است ، بسیاری عقیده دارند که پـوشاندن ایـن دو (وجـه و کفّین) از حکم حجاب ، مستثنی است ، در حالی که جمعی فتوا به وجوب پوشاندن داده یا حداقل احتیاط می‌کنند ، البته آن‌دسته که پوشانـدن این دو را واجـب نمی‌دانند ، نـیز آن را مقیّـد بـه صـورتـی می‌کننـد کـه منشأ فساد و انحرافی نگردد ، وگـرنـه واجـب اسـت .

در آیـهٔ فـوق قـرائنـی بـر ایـن استثنـاء و تـأیید قـول اول وجـود دارد ، از جمله ؛

الف: استثناء « زینت ظاهر » در آیهٔ فوق خواه به معنی محل زینت باشد یا خود زینت ، دلیل روشنی است بر این‌که پوشاندن صورت و کفّین لازم نیست .

ب: دستوری که آیهٔ فوق در مورد انداختن گوشهٔ مقنعه به روی گریبان می‌دهد که مفهومش پوشانیدن تمام سر و گردن و سینه است و سخنی از پوشانیدن صورت در آن نیست ، قرینهٔ دیگری بر این مدعا است .

توضیح این‌که ؛ برطبق شأن نزول ، عرب‌ها در آن زمان روسری و مقنعه‌ای می‌پوشیدند که دنبالهٔ آن را روی شانه‌ها و پشت سر می‌انداختند ، به‌طوری‌که مقنعه پشت گوش آن‌ها قرار می‌گرفت و تنها سر و پشت گردن را می‌پوشاند ولی قسمت زیر گلو و کمی از سینه که بالای گریبان قرار داشت ، نمایان بود . اسلام آمد و این وضع را اصلاح کرد و دستور داد دنبالهٔ مقنعه را از پشت‌گوش یا پشت‌سر جلو بیاورند وبه روی گریبان و سینه بیندازند و نتیجه‌اش این بود که تنها گردی صورت باقی می‌ماند و بقیه پوشانیده می‌شد .

شواهد تاریخی نیز نشان می‌دهد که نقاب زدن بر صورت در صدر اسلام جنبهٔ عمومی نداشت (شرح بیشتر در زمینهٔ بحث فقهی و روایی این مسأله در مباحث نکاح در فقه آمده است) .

ولـی بـاز تـأکیـد و تکـرار می‌کنیـم کـه این حکـم در صـورتی است که سبب سـوءاستفاده و انحراف نگردد .

ذکر این نکته نیز لازم است که استثناء وجه و کفّین از حکم حـجاب ، مـفهومش ایـن نیست که جـایـز است دیگـران عمداً نگاه کنند ، بلکه در واقع این یک‌نوع تسهیل بـرای زنان در امـر زنـدگـی است .

منظور از «نِسائِهِنَّ» چیست ؟

چنان‌که در تفسیر آیه خواندیم ، نهمین گروهی که مستثنی شده‌اند و زن حق دارد زینت باطن خود را در برابر آن‌ها آشکار کند ، زنان هستند ، منتهی باتوجه بـه تـعبیر « نِسٰـائِهِنَّ » (زنان خودشان) چنین استفاده می‌شود که زن‌های مسـلمان تـنها مـی‌توانـند در بـرابـر زنـان مسلمان حجاب را برگیـرند ، ولی در برابر زنان غیرمسلمان باید با حجاب اسلامی باشند و فلسفهٔ این موضوع چنان‌که در روایات‌آمده، این‌است‌که ممکن‌است آن‌هـابروند و آن‌چـه را دیـده‌انـد ، بـرای همسـرانشـان تـوصیف کننـد و این بـرای زنان مسلمان صحیح نیست .

در روایتی‌که در کتاب «مَنْ لاٰ یَحْضُر» آمده‌است، از امام‌صادق علیه‌السلام چنین می‌خوانیم: «لاٰ یَنْبَغي لِلْمَرْأَةِ اَنْ تَنْكِشَفَ بَيْنَ‌يَدَيِ الْيَهُودِيَّةِ وَالنَّصْرانِيَّةِ، فَاِنَّهُنَّ يَصِفْنَ ذٰلِكَ لِاَزْوٰاجِهِنَّ: سزاوار نیست زن مسلمان در برابر زن یهودی یا نصرانی برهنه شود، چراکه آن‌ها آن‌چه‌را دیده‌اند، برای شوهرانشان توصیف می‌کنند». (۱)

تفسیر «اُولِی الْاِرْبَةِ مِنَ الرِّجٰالِ»

واژهٔ «اِرْبَة» در اصل از مادهٔ «اَرَب» طبق گفتهٔ «راغب» در «مفردات» به معنی شدت احتیاج است که انسان برای برطرف ساختن آن چاره‌جویی می‌کند، گاهی نیز به معنی حاجت به‌طور مطلق استعمال می‌شود.

و منظور از «اُولِی الْاِرْبَةِ مِنَ الرِّجٰالِ» در این‌جا کسانی هستند که میل جنسی دارند و نیاز به همسر، بنابراین «غَيْرِ اُولِی الْاِرْبَةِ» کسانی را شامل می‌شود که این تمایل در آن‌ها نیست و

۱- «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحهٔ ۵۹۳.

در چند حدیث معتبر از امام باقر و امام صادق نقل شده ، این است که : «منظور از این تعبیر ، مردان ابلهی است که به هیچ وجه احساس جنسی ندارند و معمولاً از آنها در کارهای ساده و خدمتکاری استفاده می‌کنند» ، تعبیر به «اَلتّابِعینَ» نیز همین معنی را تقویت می‌کند .

چرا عمو و دایی جزء محارم نیامده‌اند ؟

از مطالب سؤال انگیز این‌که در آیهٔ فوق ضمن بیان محارم ، به هیچ وجه سخنی از عمو و دایی‌درمیان‌نیست، با این‌که به‌طورمسلم محرم‌هستند و حجاب‌دربرابرآن‌هالازم نمی‌باشد.

ممکن است نکته‌اش این باشد که قرآن می‌خواهد نهایت فصاحت و بلاغت را در بیان مطالب به‌کار گیرد و حتی یک کلمهٔ اضافی نیز نگوید ، از آن‌جا که استثنای «پسر برادر» و «پسر خواهر» نشان می‌دهد که «عمه» و «خاله» انسان نسبت به او محرم هستند ، روشن می‌شود که «عمو» و «دایی» یک زن نیز بر او محرم می‌باشند و به تعبیر روشن‌تر محرمیت دوجانبه است ؛ هنگامی که از یک‌سو فرزندان خواهر و برادر انسان بر او محرم باشند ، طبیعی است که از سوی دیگر و در طرف مقابل عمو و دایی نیز محرم می‌باشند .

هرگونه عوامل تحریک ممنوع

آخرین سخن در این بحث این‌که در آخر آیهٔ فوق آمده است که ؛ نباید زنان به هنگام راه رفتن ، پاهای خود را چنان به زمین کوبند تا صدای خلخال‌هایشان به گوش رسد . این امر نشان می‌دهد که اسلام به اندازه‌ای در مسائل مربوط به عفت عمومی سخت‌گیر و موشکاف است که حتی اجازهٔ چنین کاری را نیز نمی‌دهد و البته به طریق اولی عوامل مختلفی را که دامن به آتش شهوت جوانان می‌زند ، مانند نشر عکس‌های تحریک‌آمیز و فیلم‌های اغواکننده و رمان‌ها و داستان‌های جنسی را نخواهد داد و بدون شک محیط اسلامی باید از این‌گونه مسائل که مشتریان را به مراکز فساد سوق می‌دهد و پسران و دختران جوان را به آلودگی و فساد می‌کشاند ، پاک و مبرا باشد .

(۳۲) **وَ اَنْكِحُوا الْاَيامىٰ مِنْكُمْ وَ الصّالِحينَ مِنْ عِبادِكُمْ وَاِمائِكُمْ اِنْ يَكُونُوا فُقَراءَ يُغْنِهِمُ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ اللّهُ واسِعٌ عَليمٌ**

مردان و زنان بی‌همسر را همسر دهید و همچنین غلامان وکنیزان صالح و درستکارتان

را اگر فقیر و تنگدست باشند ، خداوند آنان را از فضل خود بی‌نیاز می‌سازد ، خداوند واسع و آگاه است .

ترغیب به ازدواج آسان

« **اَنْکِحُوا** » (آن‌ها را همسر دهید) **با این‌که ازدواج یک امر اختیاری و بسته به میل طرفین است ، مفهومش این است که مقدمات ازدواج آن‌هارا فراهم سازید، ازطریق کمک‌های مالی در صورت نیاز ، پیدا کردن همسر مناسب ، تشویق به مسألهٔ ازدواج و بالاخره پادرمیانی برای حل مشکلاتی که معمولاً در این موارد بدون وساطت دیگران انجام‌پذیر نیست ، خلاصه مفهوم آیه به قدری وسیع است که هرگونه قدمی و سخنی و درهمی در این راه را شامل می‌شود .**

« **اَیامیٰ** » **جمع «اَیِّم» در اصل به معنی زنی است که شوهر ندارد ، سپس به مردی که همسر ندارد ، نیز گفته شده است و به این ترتیب تمام زنان و مردان مجرّد در مفهوم این آیه داخل هستند ، خواه بکر باشند یا بیوه .**

در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه‌السلام **می‌خوانیم** : « **اَفْضَلُ الشَّفاعاتِ اَنْ تَشْفَعَ بَیْنَ اثْنَیْنِ فی‌نِکاحٍ حَتّیٰ یَجْمَعَ اللّٰهُ بَیْنَهُما** : بهترین شفاعت آن است که میان دو نفر برای امر ازدواج میانجی‌گری کنی تا این امر به سامان برسد » . (۱)

در حدیث دیگری از امام کاظم علیه‌السلام **می‌خوانیم** : « **ثَلاثَةٌ یَسْتَظِلُّونَ بِظِلِّ عَرْشِ اللّٰهِ یَوْمَ الْقِیامَةِ ، یَوْمَ لاٰ ظِلَّ اِلاّٰ ظِلُّهُ رَجُلٌ زَوَّجَ اَخاهُ الْمُسْلِمَ اَوْ اَخْدَمَهُ اَوْ کَتَمَ لَهُ سِرّاً** : سه طایفه هستند که در روز قیامت در سایهٔ عرش خدا قرار دارند ، روزی که سایه‌ای جز سایهٔ او نیست ؛ کسی که وسایل تزویج برادر مسلمانش را فراهم سازد و کسی که به هنگام‌نیاز به خدمت ، خدمت‌کننده‌ای برای او فراهم کند و کسی که اسرار برادر مسلمانش را پنهان دارد » .

و بالاخره در حدیثی از پیامبر می‌خوانیم : « انسان هر گامی در این راه بردارد و هر کلمه‌ای

---

۱ و ۲- « *وسائل الشیعه* » ، *جلد ۱۴ ، صفحهٔ ۲۷* .

بگوید ، ثواب یک‌سال عبادت در نامهٔ عمل او می‌نویسند » (**كَانَ لَهُ بِكُلِّ خُطْوَةٍ خَطَاهَا اَوْ بِكُلِّ كَلِمَةٍ تَكَلَّمَ بِهَا فِي ذٰلِكَ عَمَلُ سَنَةٍ قِيَامُ لَيْلِهَا وَ صِيَامُ نَهَارِهَا**) .[1]

منظوراز جملهٔ «وَالصّٰالِحِينَ مِنْ عِبٰادِكُمْ وَ اِمٰائِكُمْ» چیست؟

قابل توجه این که در آیات مورد بحث به هنگامی که سخن از ازدواج مردان و زنان بی‌همسر به میان می‌آید ، به طورکلی دستور می‌دهد برای ازدواج آنان اقدام کنید ، اما هنگامی که نوبت به بردگان می‌رسد ، آن را مقیّد به «صالح بودن» می‌کند .

جمعی از مفسران (مانند نویسندهٔ عالی‌قدر «تفسیر المیزان» و همچنین «تفسیر صافی») آن را به معنی صلاحیت برای ازدواج تفسیر کرده‌اند ، درحالی‌که اگر چنین باشد ، این قید در مورد مردان و زنان آزاد نیز لازم است .

۱- «*وسائل الشیعه*» ، جلد ۱۴ ، صفحهٔ ۲۷ .

بعضی دیگر گفته‌اند که : منظور صالح بودن از نظر اخلاق و اعتقاد است ، چراکه صالحان از اهمیت ویژه‌ای در این امر برخوردار هستند ولی باز جای این سؤال باقی است که چرا در غیربردگان این قید نیامده است ؟

احتمال می‌دهیم منظور چیز دیگری باشد و آن این‌که ؛ در شرایط زندگی آن‌روز بسیاری از بردگان در سطح پایینی از فرهنگ و اخلاق قرار داشتند ، به‌طوری‌که هیچ‌گونه مسؤولیتی در زندگی مشترک احساس نمی‌کردند ، اگر با این حال اقدام به تزویج آن‌ها می‌شد ، همسر خود را به آسانی رها نموده و او را بدبخت می‌کردند ، لذا دستور داده شده است ؛ در مورد آن‌ها که صلاحیت اخلاقی دارند ، اقدام به ازدواج کنید و مفهومش این است که نخست کوشش برای صلاحیت اخلاقیشان شود تا آمادهٔ زندگی زناشویی شوند ، سپس اقدام به ازدواجشان گردد .

(۳۳) وَ لْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لاٰ يَجِدُونَ نِكٰاحاً حَتّٰى يُغْنِيَهُمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ الَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتٰابَ مِمّٰا مَلَكَتْ اَيْمٰانُكُمْ فَكٰاتِبُوهُمْ اِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْراً وَ اٰتُوهُمْ

مِنْ مٰالِ اللّٰهِ الَّذیٰ اٰتیٰکُمْ وَ لاٰ تُکْرِهُوا فَتَیٰاتِکُمْ عَلَی‌الْبِغٰاءِ اِنْاَرَدْنَ تَحَصُّناً لِتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَیوٰةِ الدُّنْیٰا وَ مَنْ یُکْرِهْهُنَّ فَاِنَّ اللّٰهَ مِنْ بَعْدِ اِکْرٰاهِهِنَّ غَفُورٌ رَحیمٌ

و آن‌ها که وسیلهٔ ازدواج ندارند، باید عفت پیشه کنند تاخداوند آنان‌را به‌فضلش بی‌نیاز سازد و بردگانی از شما که تقاضای مکاتبه (قرارداد مخصوص برای آزاد شدن) را دارند، با آن‌ها قرار داد ببندید، اگر رشد و صلاح در آن‌ها احساس می‌کنید (و بعد از آزادی توانایی زندگی مستقل را دارند) و چیزی از مال خدا که به شما داده شده است، به آن‌ها بدهید و کنیزان خود را برای تحصیل متاع دنیا مجبور به خودفروشی نکنید، اگر آن‌ها می‌خواهند پاک بمانند و هرکس آن‌ها را بر این کار اکراه کند (سپس پشیمان گردد) خداوند بعد از این اکراه غفور و رحیم است (توبه کنید و برای همیشه این عمل ننگین را ترک گویید).

از آن‌جاکه اسلام به هر مناسبت عنایت و توجه خاصی به آزادی بردگان نشان می‌دهد، از بحث «ازدواج» به بحث آزادی بردگان از طریق «مکاتبه» (بستن قرارداد برای کار کردن

غلامان و پرداختن مبلغی به اقساط به مالک خود و آزاد شدن) پرداخته است .

منظور از جملهٔ « عَلِمْتُمْ فيهِمْ خَيْراً » این است که رشد و صلاحیت کافی برای عقد این قرارداد و سپس توانایی برای انجام آن داشته باشند و بتوانند بعد از پرداختن مال الکتابة (مبلغی را که قرارداد بسته‌اند) زندگی مستقلی را شروع کنند ، اما اگر توانایی بر این امور نداشته باشند و این کار در مجموع به ضرر آن‌ها تمام شود و در نتیجه سربار جامعه شوند ، باید به وقت دیگری موکول کنند که این صلاحیت و توانایی حاصل گردد .

سپس برای این که بردگان به هنگام ادای این اقساط به زحمت نیفتند ، دستور می‌دهد که ؛ « چیزی از مال خداوند که به شما داده است ، به آن‌ها بدهید » (وَ اٰتُوهُمْ مِنْ مالِ اللّٰهِ الَّذي اٰتيٰكُمْ) .

در این‌که منظور از این مال ، چه مالی است که باید به این بردگان داد ؟ در میان مفسران گفتگو است ، اما هدف واقعی این است که مسلمانان این گروه مستضعف راتحت پوشش کمک‌های خود قرار دهند تا هرچه زودتر خلاصی یابند .

در دنبالهٔ آیه به‌یکی‌از اعمال بسیارزشت بعضی‌از دنیاپرستان درمورد بردگان اشاره کرده و می‌فرماید: «کنیزان خودرا به خاطر تحصیل متاع زودگذر مجبور به خودفروشی نکنید ، اگر آن‌ها می‌خواهند پاک بمانند» (وَ لاٰ تُكْرِهُوا فَتَيٰاتِكُمْ عَلَى الْبِغٰاءِ اِنْ اَرَدْنَ تَحَصُّناً لِتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيٰا) .

برخی‌از مفسران در شأن نزول این جمله گفته‌اند: «عبد الله بن اُبَیّ» شش کنیز داشت که آن‌ها را مجبور به کسب درآمد برای او از طریق خودفروشی می‌کرد ، هنگامی که حکم اسلام‌دربارهٔ‌مبارزه بااعمال‌منافی‌عفت (در این سوره) صادر شد، آن‌هابه‌خدمت پیامبر آمدند و از این ماجرا شکایت کردند ، آیهٔ فوق نازل شد و از این کار نهی کرد .[1]

ذکر این نکته نیز لازم است که جملهٔ «اِنْ اَرَدْنَ تَحَصُّناً» (اگر آن‌ها می‌خواهند پاک بمانند ...) مفهومش این نیست که اگر خود آن زن‌ها مایل به این کار باشند ، اجبار آن‌ها مانعی ندارد ،

۱- «مجمع البیان» ، ذیل آیهٔ مورد بحث .

بلکه این تعبیر از قبیل « منتفی به انتفاء موضوع » است ، زیرا عنوان «اِکْراه» درصورت عدم تمـایـل صـادق اسـت وگرنه خودفروشی و تشویق به آن ، به‌هرحال گناه بزرگی است .

بحثی پیرامون « عقـد مکـاتبه »

اسلام برنامهٔ « **آزادی تدریجی بردگان** » را طرح کرده و به همین دلیل از هـر فـرصتی برای آزاد ساختن آنان استفاده کرده است ، یکی از مواد این برنامه ، مسألهٔ « مُکاتَبَة » است کـه بـه عنـوان یـک دستـور در آیـات مـورد بحـث بـه آن اشـاره شـده اسـت .

« **مُکاتَبَة** » از مادهٔ «کِتابَة» و در اصل از مادهٔ «کَتْب» به معنی جمع است و این‌که نوشتن را «کتابت» می‌گویند ، به‌خاطر آن است که حروف و کلمات را در یک عبارت جمع می‌کند و چون در مکاتبه ، قراردادی میان « مولا » و «عبد» نوشته می‌شود ، آن را« مکاتبه »نامیده‌اند.

عقد مکاتبه یک نوع قرارداد است که میان این دو نـفر بسـته مـی‌شود و عـبد مـوظف می‌گـردد کـه از طـریق کسـب آزاد ، مـالـی تهیـه کرده و به اقساطی کـه بـرای او قـابل تحمل باشد ، به مولا بپردازد و آزادی خود را بازیابد و دستور داده شده است که مجموع

این اقساط بیش از قیمت عبد نباشد .

و نیز اگر به عللی عبد از پرداختن اقساط عاجز شد ، باید از بیت المال و سهم زکات اقساط او پرداخته و آزاد گردد ، حتی بعضی از فقهاء تصریح کرده‌اند ؛ اگر زکاتی به مولا تعلق گیرد ، خود او باید اقساط بدهی عبد را از باب زکات حساب کند .

این عقد ، یک عقد لازم است و هیچ‌یک از طرفین حق فسخ آن را ندارد .

روشن است که با این طرح هم بسیاری از بردگان آزادی خود را بازمی‌یابند و هم توانایی زندگی مستقل را در این مدت که ملزم به کارکردن و پرداخت اقساط هستند ، پیدا می‌کنند و هم صاحبان آن‌ها به ضرر و زیان نمی‌افتند و عکس‌العمل منفی به زیان بردگان نشان نخواهند داد .

﴿۳۴﴾ وَ لَقَدْ اَنْزَلْنٰا اِلَيْكُمْ اٰيـاتٍ مُبَيِّنٰاتٍ وَ مَثَلاً مِنَ الَّذينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ وَ مَوْعِظَةً لِلْمُتَّقينَ

ما بر شما آیاتی فرستادیم که حقایق بسیاری را تبیین می‌کند و اخباری از کسانی که

پیش از شما بودند و موعظه و اندرزی برای پرهیزگاران.

(۳۵) **اَللّٰهُ نُورُ السَّمٰوٰاتِ وَ الْاَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكوٰةٍ فيها مِصْباحٌ اَلْمِصْباحُ في زُجاجَةٍ الزُّجاجَةُ كَاَنَّها كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لا شَرْقِيَّةٍ وَ لا غَرْبِيَّةٍ يَكادُ زَيْتُها يُضيءُ وَ لَوْ لَمْتَمْسَسْهُ نارٌ نُورٌ عَلىٰ نُورٍ يَهْدِي اللّٰهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشاءُ وَ يَضْرِبُ اللّٰهُ الْاَمْثالَ لِلنّاسِ وَ اللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَليمٌ**

خداوند نور آسمان‌ها و زمین است، مثَل نور خداوند همانند چراغدانی است که در آن چراغی (پرفروغ) باشد، آن چراغ در حبابی قرار گیرد، حبابی شفاف و درخشنده همچون یک ستارهٔ فروزان، این چراغ با روغنی افروخته می‌شود که از درخت پربرکت زیتونی گرفته شده که نه شرقی است و نه غربی (آن‌چنان روغنش صاف و خالص است که) نزدیک است بدون تماس با آتش شعله‌ور شود، نوری است بر فراز نور، و خدا هر کس را بخواهد، به نور خود هدایت می‌کند و خدا برای مردم مثل‌ها می‌زند و خداوند به هر چیزی آگاه است.

«مِشْكوٰة» محفظه‌ای برای چراغ در مقابل حملهٔ باد و طوفان بود و از آن‌جا که غالباً در

دیوار ایجاد می‌شد ، نور چراغ را نیز متمرکز ساخته و منعکس می‌نمود .

« مِصْبـاح » بـه معنـی خـود چـراغ اسـت کـه معمـولاً بـا فتیلـه و یـک مادهٔ روغنی قـابـل اشتعـال افـروختـه می‌شـده اسـت .

« زُجاجَة » یعنی شیشه و در اصل به سنگ‌های شفاف گفته می‌شود و از آن‌جا که شیشه نیـز از مـواد سنگـی سـاختـه می‌شـود و شفـاف است ، بـه آن «زُجـاجَة» می‌گویند .

معانی هفتگانهٔ "نور" در قرآن مجید و روایات اسلامی

در قـرآن مجیـد و روایـات اسلامی از چند چیز به عنـوان «نـور» یـاد شـده است ؛

۱ ـ قرآن مجید ــ چنان‌که در آیهٔ ۱۵ سورهٔ مائده آمده : « **قَدْ جاءَكُمْ مِنَ اللّٰهِ نُورٌ وَ كِتابٌ مُبينٌ** : ازسوی خداوند نور و کتاب آشکاری برای شما آمد » و در آیـهٔ ۱۵۷ سـورهٔ اعـراف نـیز می‌خوانیم : « **وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذي اُنْزِلَ مَعَهُ اُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ** : کسانی که پیروی از نوری می‌کنند کـه بـا پیـامبـر نـازل شـده است ، آنهـا رستگـاران هستند » .

۲ ـ ایمان ــ چنان‌که در آیهٔ ۲۵۷ سورهٔ بقره آمده : « **اَللّٰهُ وَلِيُّ الَّذينَ اٰمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ**

الظُّلُمٰاتِ اِلَی النُّورِ: خداوند ولیّ کسانی است که ایمان آورده‌اند، آن‌ها را از ظلمت‌های (شرک و کفر) به سوی نور (ایمان) رهبری می‌کند».

۳ـ هدایت الهی و روشن‌بینی ــ چنان‌که در آیهٔ ۱۲۲ سورهٔ انعام آمده: «**اَوَ مَنْ کٰانَ مَیْتاً فَاَحْیَیْنٰاهُ وَ جَعَلْنٰا لَهُ نُوراً یَمْشی بِهِ فِی النّٰاسِ کَمَنْ مَثَلُهُ فِی الظُّلُمٰاتِ لَیْسَ بِخٰارِجٍ مِنْهٰا**: آیا کسی که مرده بوده است و ما او را زنده کردیم و نور هدایتی برای او قرار دادیم که در پرتو آن بتواند در میان مردم راه برود، همانند کسی است که در تاریکی باشد و هرگز از آن خارج نگردد»؟

۴ـ آیین اسلام ــ چنان‌که در آیهٔ ۳۲ سورهٔ توبه می‌خوانیم: «**وَ یَأْبَی اللّٰهُ اِلاّٰ اَنْ یُتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ کَرِهَ الْکٰافِرُونَ**: خداوند ابا دارد جز این‌که نور (اسلام) را کامل کند، هر چند کافران نخواهند».

۵ـ شخص پیامبر ــ درآیهٔ ۴۶ سورهٔ احزاب دربارهٔ پیامبر می‌خوانیم: «**وَ دٰاعِیاً اِلَی اللّٰهِ بِاِذْنِهِ وَ سِرٰاجاً مُنیراً**: ما تو را دعوت‌کننده به‌سوی خدا به‌اذن و فرمان او قرار دادیم و چراغی نوربخش».

۶ـ امامان و پیشوایان معصوم ــ چنان‌که در زیارت جامعه آمده است: «**خَلَقَکُمُ**

اللّٰهُ اَنْواراً فَجَعَلَكُمْ بِعَرْشِهِ مُحْدِقِينَ: خداوند شما را نورهایی آفرید که گِرد عرش او حلقه زده بودید » **و نیز در همان زیارت‌نامه آمده است** : « **وَ اَنْتُمْ نُورُ الْاَخْيارِ وَ هُداةُ الْاَبْرارِ**: شما نور خوبان و هدایت‌کنندهٔ نیکوکاران هستید » .

۷ ـ علم و دانش ــ چنان‌که درحدیث مشهوراست: « **اَلْعِلْمُ نُورٌ يَقْذِفُهَ اللّٰهُ فِي قَلْبِ مَنْ يَشاءُ**: علم نوری است که خدا در قلب هر کس که بخواهد ، می‌افکند » **... این‌ها همه از یک‌سو .**

و از سوی دیگر باید در این‌جا خواص و ویژگی‌های نور را دقیقاً بررسی کنیم، با مطالعهٔ اجمالی روشن می‌شود که نور دارای خواص و ویژگی‌های زیر است ؛

۱ ـ نور زیباترین و لطیف‌ترین موجودات در جهان ماده است و سرچشمهٔ همهٔ زیبایی‌ها و لطافت‌ها است .

۲ ـ نور بالاترین سرعت را طبق آن‌چه در میان دانشمندان معروف است ، در جهان ماده دارد ، نور با سرعت سیصدهزار کیلومتر در ثانیه می‌تواند کرهٔ زمین را در یک چشم برهم زدن (کمتر از یک ثانیه) هفت‌بار دور بزند، به‌همین دلیل مسافت‌های فوق‌العاده عظیم

و سرسام‌آور نجومی را فقط با سرعت سیر نور می‌سنجند و واحد سنجش در آن‌ها سال نوری‌است ، یعنی مسافتی را که نور در یک سال با آن سرعت سرسام‌آورش می‌پیماید .

۳ ـ نور وسیلهٔ تبیین اجسام و مشاهدهٔ موجودات مختلف این جهان است و بدون آن چیزی را نمی‌توان دید ، بنابراین هم « ظاهر » است و هم « مظهر » (ظاهرکنندهٔ غیر) .

۴ ـ نور آفتاب که مهم‌ترین نور در دنیای ما می‌باشد ، پرورش‌دهندهٔ گل‌ها و گیاهان بلکه رمز بقای همهٔ موجودات زنده است و ممکن نیست موجودی بدون استفاده از نور (به طور مستقیم یا غیرمستقیم) زنده بماند .

۵ ـ امروز ثابت شده که تمام رنگ‌هایی را که ما می‌بینیم ، نتیجهٔ تابش نور آفتاب یانورهای مشابه آن است وگرنه موجودات در تاریکی مطلق رنگی ندارند .

۶ ـ تمام انرژی‌های موجود در محیط ما (به‌جز انرژی اتمی) همه از نور آفتاب سرچشمه می‌گیرد ، حرکت بادها ، ریزش باران و حرکت نهرها و سیل‌ها و آبشارها و بالاخره حرکت همهٔ موجودات زنده با کمی دقت به نور آفتاب منتهی می‌شود .

سرچشمهٔ گرما و حرارت و آن‌چه بستر موجودات را گرم نگه می‌دارد ، همان نور آفتاب است حتی گرمی آتش که از چوب درختان و یا زغال‌سنگ و یا نفت و مشتقات آن به‌دست می‌آید ، نیز از گرمی آفتاب است ، چـرا که همهٔ این‌ها طبق تحقیقـات علمی به گیـاهـان و حیـوانـاتی بازمی‌گـردنـد کـه حرارت را از خورشید گرفته و در خود ذخیره کرده‌اند ، بنـابـرایـن حـرکـت مـوتـورهـا نیـز از بـرکت آن است .

۷ ـ نـور آفتـاب نـابـودکننـدهٔ انـواع میکـروب‌هـا و مـوجـودات موذی است و اگر تابش اشعهٔ این نـور پـربـرکت نبـود ، کـرهٔ زمیـن تبـدیـل به بیمـارستـان بزرگی می‌شـد کـه همـهٔ ساکنانش با مرگ دست به گریبان بودند .

خلاصه هرچه در این پدیدهٔ عجیب عـالم خـلقت (نـور) بـیشتر مـی‌نگریم و دقـیق‌تر می‌شویم ، آثار گران‌بها و برکات عظیم آن آشکارتر می‌شود .

حال با درنظر گرفتن این دو مقدمه اگر بخواهیم برای ذات پاک خدا تشبیه و تمثیلی از موجودات حسی این جهان انتخاب کنیم (گرچه مقام باعظمت او از هر شبیه و نـظیر بـرتر

است) آیا جز از واژهٔ «نور» می‌توان استفاده کرد ؟ همان خدایی که پدیدآورندهٔ تمام جهان هستی‌است ، روشنی‌بخش عالم آفرینش است ، همهٔ موجودات زنده به برکت فرمان او زنده هستند و همهٔ مخلوقات بر سر خوان نعمت او هستند که اگر لحظه‌ای چشم لطف خود را از آن‌هابازگیرد، همگی درظلمت‌فنا و نیستی‌فرومی‌روند .

و جالب این‌که هر موجودی به هر نسبت با او ارتباط دارد ، به همان اندازه نورانیت و روشنایی کسب می‌کند ؛

قرآن نور است ، چون کلام او است .
آیین اسلام نور است ، چون آیین او است .
پیامبران نورند ، چون فرستادگان او هستند .
امامان معصوم انوار الهی هستند ، چون حافظان .
آیین او بعد از پیامبران هستند .
ایمان نور است ، چون رمز پیوند با او است .

علم نور است ، چون سبب آشنـایی بـا او است .

بنـابـرایـن « اَللّٰـهُ نُـورُ السَّمٰـوٰاتِ وَ الْاَرْضِ » .

اگر «نور» را به معنی وسیع کلمه به کار بریم ، یعنی "هرچیزی که ذاتش ظاهر و آشکار باشد و ظاهرکنندهٔ غیر" . در این صورت به‌کار بردن کلمهٔ «نور» در ذات پاک خدا ، جـنبهٔ تشبیه نخواهد داشت ، چراکه چیزی در عـالـم خـلقـت از او آشکـارتر نـیست و تـمام آن‌چـه غیـر او است ، از بـرکت وجـود او آشکـار است .

در کتاب « توحید » از امام علی بن موسی الرضا عليه‌السلام چنین آمده که از آن حضرت تفسیر آیهٔ « اَللّٰهُ نُورُ السَّمٰوٰاتِ وَ الْاَرْضِ » را خواستند ، فرمـود : « هٰادٍ لِاَهْلِ السَّمٰوٰاتِ وَ هٰادٍ لِاَهْـلِ الْاَرْضِ : او هدایت‌کنندهٔ اهل آسمان‌ها و هدایت‌کنندهٔ اهل زمین است » .

در حقیقت این یکی از خواص نور الهی است ، اما مسلماً منحصر به آن نمی‌باشد و به این ترتیب تمام تفسیرهایی را که در زمینهٔ این آیه گفته‌اند ، می‌توان در آن‌چه ذکر کردیم ، جمع نمود که هرکدام اشاره به یکی از ابعاد این نور بی‌نظیر و این روشنایی بی‌مانند است .

جالب این‌که در فراز چهل و هفتم از دعای «جوشن کبیر» که مجموعه‌ای از صفات خداوند متعال است ، می‌خوانیم : «**یا نُورَ النُّورِ یا مُنَوِّرَ النُّورِ یا خالِقَ النُّورِ یا مُدَبِّرَ النُّورِ یا مُقَدِّرَ النُّورِ یا نُورَ کُلِّ نُورٍ یا نُوراً قَبْلَ کُلِّ نُورٍ یا نُوراً بَعْدَ کُلِّ نُورٍ یا نُوراً فَوْقَ کُلِّ نُورٍ یا نُوراً لَیْسَ کَمِثْلِهِ نُورٌ**: ای نور نورها، ای روشنی‌بخش روشنایی‌ها، ای آفرینندهٔ نور ، ای تدبیر کنندهٔ نور ، ای تقدیرکنندهٔ نور ، ای نور همهٔ نورها، ای نور قبل از هر نور ، ای نور بعد از هر نور ، ای نوری که برتر از هر نوری و ای نوری که همانندش نوری نیست» .

و به این ترتیب همهٔ انوار هستی از نور او مایه می‌گیرد و به نور ذات پاک او منتهی می‌شود .

قرآن بعد از بیان حقیقت فوق با ذکر یک مثال زیبا و دقیق ، چگونگی نور الهی را در این‌جا مشخص می‌کند و می‌فرماید : «مَثَل نور خدا مانند چراغ‌دانی است که در آن چراغی باشد و آن‌چراغ در حبابی قرارگیرد، حبابی‌شفاف و درخشنده همچون یک‌ستارهٔفروزان ...» (**مَثَلُ نُورِهِ کَمِشْکوٰةٍ فیها مِصْباحٌ** ...) .

جملهٔ « يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لاٰ شَرْقِيَّةٍ وَ لاٰ غَرْبِيَّةٍ » اشاره به مادهٔ انرژی‌زای فوق‌العاده مستعد برای این چراغ است ، چراکه «روغن زیتون» که از درخت پربار و پربرکتی گرفته شود ، یکی از بهترین روغن‌ها برای اشتعال است ، آن‌هم درختی که تمام جوانب آن به‌طورمساوی درمعرض تابش نور آفتاب باشد ، نه در جانب شرق باغ و کنار دیواری قرار گرفته باشد و نه در جانب غربی که تنها یک سمت آن آفتاب ببیند و در نتیجه میوهٔ آن نیمی رسیده و نیمی نارس و روغن آن ناصاف گردد .

با این توضیح به این جا می‌رسیم که برای استفاده از نور کامل چنین چراغی با درخشش و تابش بیشتر نیاز به چهار عامل داریم ؛

چراغ‌دانی که آن را از هرسو محافظت کند ، بی‌آن‌که از نورش بکاهد ، بلکه نور آن را متمرکزتر سازد .

و حبابی که گردش هوا را بر گِرد شعله تنظیم کند ، اما آن‌قدر شفاف باشد که به هیچ‌وجه مانع تابش نور نگردد .

و چراغی که مرکز پیدایش نور بر فتیلهٔ آن است .

و بالاخره مادهٔ انرژی‌زای صاف و خالص و زلالی که آن‌قدر آمادهٔ اشتعال باشد که گویی بدون تماس با شعلهٔ آتش می‌خواهد شعله‌ور گردد .

این‌ها همه‌از یک‌سو، درحقیقت بیانگر جسم و ظاهرشان‌است .

از سوی دیگر مفسران بزرگ اسلامی در این‌که محتوای این تشبیه چیست و به اصطلاح «مُشَبَّه» کدام نور الهی است ، تفسیرهای گوناگونی دارند ، اما روح همهٔ آن‌ها درواقع یک‌چیز است و آن همان نور «هدایت» است که از قرآن و وحی و وجود پیامبران سرچشمه می‌گیرد و با دلایل توحید آبیاری می‌شود و نتیجهٔ آن تسلیم در برابر فرمان خدا و تقوا است .

توضیح این‌که نور ایمان که در قلب مؤمنان است ، دارای همان چهار عاملی است که در یک چراغ پرفروغ موجود است ؛

«مِصْبٰاح» همان شعله‌های ایمان است که در قلب مؤمن آشکار می‌گردد و

فروغ هدایت ازآن منتشرمی‌شود .

«زُجٰاجَة» و حباب قلب مؤمن است که ایمان را در وجودش تنظیم می‌کند .

«مِشْکوٰة» سینهٔ مؤمن و یا به تعبیر دیگر مجموعهٔ شخصیت و آگاهی و علوم و افکار او است که ایمان وی را از گزند طوفان حوادث مصون می‌دارد .

«شجرهٔ مبارکهٔ زیتونه» همان وحی الهی است که عصارهٔ آن درنهایت صفا و پاکی می‌باشدو ایمان مؤمنان به‌وسیلهٔ آن شعله‌ور و پربار می‌گردد .

درحقیقت این نور خدا است ، همان نوری که آسمان‌ها و زمین را روشن ساخته و از کانون قلب مؤمنان سربرآورده و تمام وجود و هستی آن‌ها را روشن و نورانی می‌کند .

دلایلی راکه از عقل و خرد دریافته‌اند ، با نور وحی آمیخته می‌شود و مصداق «نُورٌ عَلیٰ نُورٍ» می‌گردد .

و هم در این‌جا است که دل‌های آماده و مستعد به این نور الهی هدایت می‌شوند و مضمون «یَهْدِی اللّٰهُ لِنُورِهِ مَنْ یَشٰاءُ» درمورد آنان پیاده‌می‌گردد .

بنابراین برای حفظ این نور الهی (نور هدایت و ایمان) مجموعه‌ای از معارف و آگاهی‌ها و خودسازی‌ها و اخلاق لازم است که همچون مشکاتی این مصباح را حفظ کند .

و نیز قلب مستعد و آماده‌ای می‌خواهد که همچون زجاجه برنامهٔ آن را تنظیم نماید .

و امدادی از ناحیهٔ وحی لازم دارد که همچون شجرهٔ مبارکهٔ زیتونه به آن انرژی بخشد .

این نور وحی باید از آلودگی به گرایش‌های مادی و انحرافی شرقی و غربی که موجب پوسیدگی و کدورت آن می‌شود ، برکنار باشد .

آن‌چنان صاف و زلال و خالی از هرگونه التقاط و انحراف که بدون نیاز به هیچ چیز دیگر تمام نیروهای وجود انسان را بسیج کند و مصداق « يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ » گردد .

هرگونه تفسیربه‌رأی و پیش‌داوری‌های نادرست و سلیقه‌های شخصی و عقیده‌های تحمیلی و تمایل به چپ و راست و هرگونه خرافات که محصول این شجرهٔ مبارکه را آلوده کند ، از فروغ این چراغ می‌کاهد و گاه آن را خاموش می‌سازد .

این‌است مثالی‌که خداوند در این آیه برای نور خود بیان کرده و او از همه‌چیز آگاه است.

(۳۶) **فِي بُيُوتٍ اَذِنَ اللّٰهُ اَنْ تُرْفَعَ وَ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَ الْاٰصَالِ**

(این چراغ پرفروغ) در خانه‌هایی قرار دارد که خداوند اذن‌فرموده دیوارهای آن را بالا برند (تا از دستبرد شیاطین وهوس‌بازان در امان باشد) خانه‌هایی که نام خدا در آن برده‌شود و صبح و شام در آن تسبیح گویند.

«غُدُوّ» به معنی صبحگاهان است، «راغب» در «مفردات» می‌گوید: «غُدُوّ» به اول روز گفته می‌شود و در قرآن در مقابل «اٰصال» قرار گرفته، درحالی‌که «غداة» در برابر «عَشِیّ» آمده است.

«اٰصال» جمع «اُصُل» و آن‌هم به نوبهٔ خود جمع «اصیل» به معنی عصر است و اما این که چرا کلمهٔ «غُدُوّ» به صورت مفرد و «آصال» به صورت جمع آمده؟ «فخر رازی» می‌گوید: به خاطر این است که «غُدُوّ» جنبهٔ مصدری دارد و مصدر هرگز جمع بسته نمی‌شود.

تا این‌جا ویژگی‌ها و مشخصات این نور الهی ، نور هدایت و ایمان را در لابلای تشبیه به یک چراغ پرفروغ مشاهده کردیم ، اکنون باید دید این چراغ پرنور در کجا است ؟ و محل آن چگـــونه است ؟ تا همهٔ آن‌چه در این زمینه بوده است ، با ذکر این محل روشن گردد .

لذا در این آیه می‌فرماید : « ایـــن مشکـــاة در خـــانـــه‌هـایـی قـــرار دارد که خداوند اذن فرموده که دیوارهای آن را بالا برند و مرتفع سازند (تا از دستبـــرد دشمنـــان و شیاطین و هـــوس‌بـازان در امـان بـاشد) خانه‌هایی که ذکر نام خدا در آن شود » .

اما این‌که بعضی گفته‌اند : وجود این چراغ پرفروغ در خـانه‌هایی کـه ویـژگی‌هایش در این‌آیه بیان شده ، چه اثری دارد ؟ پاسخش روشن‌است زیرا خانه‌ای با این مشخصات کـه دیوارهای آن برافراشته شده و مردانی مصمم و بیدار و هشیار در آن به پاسداری مشغولند ، ضامن حفاظت این چراغ پرفروغ است ، به علاوه آن‌ها که در جستجوی چنین منبع نـور و روشنایی هستند ، از محل آن باخبر می‌شوند و به دنبال آن می‌شتابند .

اما این‌که منظور از این « **بُیُوت** » (خانه‌ها) چیست ؟ پاسخ آن از ویژگی‌هایی که در ذیل

آیه برای آن ذکر شده است ، روشن می‌شود ، آن‌جا که می‌گوید : «در این خانه‌ها هر صبح و شام تسبیح خدا می‌گویند» (يُسَبِّحُ لَهُ فيها بِالْغُدُوِّ وَ الْاٰصالِ) .

(۳۷) رِجالٌ لاٰ تُلْهيهِمْ تِجارَةٌ وَ لاٰ بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللّٰهِ وَ اِقامِ الصَّلوٰةِ وَ ايتاءِ الزَّكوٰةِ يَخافُونَ يَوْماً تَتَقَلَّبُ فيهِ الْقُلُوبُ وَ الْاَبْصارُ

مردانی که نه‌تجارت و نه معامله، آن‌ها را از یاد خدا و برپاداشتن نماز و ادای زکات غافل نمی‌کند ، آن‌ها از روزی می‌ترسند که دل‌ها و چشم‌ها در آن زیر و رو می‌شود .

این ویژگی‌ها نشان می‌دهد که این بیوت ، همان مراکزی است که به فرمان پروردگار استحکام یافته و مرکز یاد خدا است و حقایق اسلام و احکام خدا از آن نشر می‌یابد و در این معنی وسیع و گسترده ، مساجد ، خانه‌های انبیاء و اولیاء ، مخصوصاً خانهٔ پیامبر و خانهٔ علی عليه‌السلام جمع است .

و این‌که برخی مفسران آن‌را منحصراً به‌مساجد و یا بیوت انبیاء و مانند آن تفسیر کرده‌اند ، دلیلی بر این انحصار نیست و اگر می‌بینیم در بعضی از روایات مانند روایتی از

امام باقر علیه‌السلام نقل شده که فرمود : « **هِیَ بُیُوتُ الْاَنْبِیاءِ وَ بَیْتُ عَلِیٍّ مِنْها** : این آیه اشاره به‌خانهٔ پیامبر اناست و خانهٔعلی نیز از این‌زمره محسوب‌می‌شود » [1] ، **یا در حدیث دیگری از پیامبر می‌خوانیم که به هنگام تلاوت این آیه از آن حضرت پرسیدند** : « منظور چه بیوتی است » ؟ **فرمود** : « **بُیُوتُ الْاَنْبِیاء** » **است** ، **ابوبکر پرسید** : «این خانه (اشاره به خانهٔ فاطمه و علی کرد) نیز از آن جمله است » ؟ **پیامبر فرمود** : « **نَعَمْ مِنْ اَفاضِلِها** : آری این از برترین آن‌هااست » . [2]

همهٔ این‌ها اشاره به مصداق‌های روشن است ، زیرا می‌دانیم معمول روایات این است که به هنگام تفسیر ، مصادیق روشن را بیان می‌کند .

آری هر کانونی که به فرمان خدا برپا شده و نام خدا در آن برده می‌شود و هر صبح و شام مردان باایمانی که زندگی مادی آن‌ها را به خود مشغول و از یاد خدا غافل نمی‌کند ، به تسبیح و تقدیس در آن مشغولند ، چنین خانه‌هایی مرکز مشکات

۱- *« نور الثقلین » ، جلد ۳ ، صفحهٔ ۶۰۷ .* ۲- *« مجمع البیان » ، ذیل آیهٔ مورد بحث .*

انــوار الهـی و ایمــان و هدایت است .

در این آیه هم «تجارت» آمده است و هم «بیع» با این‌که به نظـر می‌رسـد هـر دو یک معنـی داشتـه باشد ولی ممکـن اسـت تفاوت این‌دو از این نظر باشد که تجارت اشاره بـه یک کار مستمـر و مـداوم است ، ولـی بیـع برای یک مـرحلـه و به صـورت گذرا است .

توجه به‌این‌امر نیز ضروری‌است که نمی‌فرماید : آن‌ها مردانی هستندکه به‌سوی تجارت و بیع نمی‌روند، بلکه می‌گوید: تجارت و بیع آن‌ها را از یاد خدا و برپاداشتن نـماز و ادای زکـات غـافل نمی‌کند .

(۳۸) لِيَجْزِيَهُمُ اللّٰهُ اَحْسَنَ مٰا عَمِلُوا وَ يَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَ اللّٰهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشٰاءُ بِغَيْرِ حِسٰابٍ

هدف این است که خداوند آن‌ها را به بهترین اعمالی که انجام داده‌اند ، پاداش دهد و از فضلش بر پاداش آن‌ها بیفزاید و خداوند هر کس را بخـواهـد ، بی‌حسـاب روزی می‌دهـد (و از مـواهـب بی‌انتهـای خـویش بهـره‌مند مـی‌سـازد) .

دراین‌آیه به‌پاداش‌بزرگ این‌پاسداران نور هدایت و عاشقان‌حق و حقیقت اشاره می‌کند .

در این‌که منظور از « اَحْسَنَ مٰا عَمِلُوا » در این آیه چیست ؟ بعضی معتقدند که اشاره به این است که خداوند کار خیر را ده برابر و گاه هفتصد برابر یا بیشتر پاداش می‌دهد ، چنان که درآیهٔ ۱۶۰ سورهٔانعام می‌خوانیم: « مَنْ جٰاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ اَمْثٰالِهٰا : کسی که کار نیک کند ، ده برابر پاداش می‌گیرد » و در آیهٔ ۲۶۱ سورهٔ بقره در مورد انفاق‌کنندگان پاداشی معادل هفتصد برابر و یا مضاعف آن ذکر شده است .

این احتمال نیز در تفسیر جملهٔ فوق وجود دارد که منظور این است که خداوند تمام اعمال آن‌ها را بر معیار و مقیاس بهترین اعمالشان پاداش می‌دهد ، حتی اعمال کم‌اهمیت و متوسطشان هم‌ردیف بهترین اعمالشان در پاداش خواهد بود .

و این از فضل خداوند دور نیست ، چراکه در مقام عدالت و مجازات برابری ضروری است ، اما هنگامی که به مقام فضل و کرم می‌رسد ، مواهب و بخشش‌ها بی‌حساب است ،

چـراکه ذات پاکش نامحدود است و «نعمتش نامتناهی و کرمش بی‌پایان».

(۳۹) **وَ الَّذينَ كَفَرُوا اَعْمالُهُمْ كَسَرابٍ بِقيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْاٰنُ ماءً حَتّٰى اِذا جاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئاً وَ وَجَدَ اللّٰهَ عِنْدَهُ فَوَفّيهُ حِسابَهُ وَ اللّٰهُ سَريعُ الْحِسابِ**

و کسانی که کافر شدند، اعمالشان همچون سرابی است دریک کویر که انسان تشنه آن را از دور آب می‌پندارد، اماهنگامی که به سراغ آن می‌آید، چیزی نمی‌یابد و خدا را نـزد آن می‌یـابـد و حسـاب او را صـاف می‌کند و خداوند سریع الحساب است.

اعمـــالـــی همچـــون ســـــراب

«سَراب» در اصل از مادهٔ «سَرَبْ» به معنی راه رفتن در سراشیبی است و «سَرْب» بـه معنی راه سراشیبی است، بـه هـمین مـناسبت «سـراب» بـه تـلألؤیی است کـه از دور در بیابان‌ها و سراشیبی‌ها نمایان مـی‌شود و بـه نـظر مـی‌رسد کـه در آن‌جـا آب وجـود دارد، در حالی‌که چیزی جز انعکاس نور آفتاب نیست.

«قیعَة» به عقیدهٔ جمعی از مفسران و ارباب لغت کلمه‌ای است مفرد به معنای بیابان که

جمـــع آن «قیعـــان» یـــا «قیعـــات» اســـت .[۱]

سخن از کسانی است که‌در بیابان خشک و سوزان زندگی به‌جای آب ، به‌دنبال سـراب می‌رونـد و از تشنگـی جـان می‌دهنـد ، در حالی که مـؤمنـان در پـرتـو ایمـان ، چشمهٔ زلال هـدایت را یـافتـه و کنـار آن آرمیـده‌انـد .

۴۰ **اَوْ کَظُلُماتٍ فی بَحْرٍ لُجِّیٍّ یَغْشیهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحابٌ ظُلُماتٌ بَعْضُها فَوْقَ بَعْضٍ اِذا اَخْرَجَ یَدَهُ لَمْ یَکَدْ یَریها وَ مَنْ لَمْ یَجْعَلِ اللّهُ لَهُ نُوراً فَما لَهُ مِنْ نُورٍ**

یاهمچون ظلماتی است در یک دریای پهناور که موج آن‌را پوشانیده و بر فراز آن موج دیگری است و برفراز آن ابری تاریک ظلمت‌هایی است یکی برفراز دیگری، آن‌چنان که‌هرگاه دست‌خود را خارج کند ، ممکن نیست آن را ببیند و کسی که خدانوری برای او قرار نـداده ، نـوری بـرای او نیسـت .

۱- «مجمع البیان» ، «روح المعانی» و «تفسیر قرطبی» .

« سَحاب » چنان‌که در «لسان العرب» آمده ، به معنی ابری است باران‌زا و با توجه به این‌که ابرهای باران‌زا غالباً ابرهای متراکم هستند ، معمولاً تیره و تارتر می‌باشند .

« لُجِّیّ » به معنی دریای عمیق و پهناور است و در اصل از مادهٔ «لِجاج» به معنی پی‌گیری کردن کاری است (که معمولاً در مورد کارهای نادرست گفته می‌شود) سپس به‌پی‌گیری امواج دریا و قرار گرفتن آن‌ها پشت سر هم گفته شده است .

و از آن‌جا که دریا هرچه عمیق‌تر و گسترده‌تر باشد، امواجش بیشتر است ، این واژه در مورد دریاهای عمیق و پهناور به کار می‌رود .

اکنون دریای خروشان و موّاجی را در نظر بگیرید که بسیار عمیق و ژرف است و می‌دانیم نور آفتاب که قوی‌ترین نورها است ، تا حد معینی دردریا نفوذ می‌کند و آخرین اشعهٔ آن تقریباً در عمق هفتصد متر محو و نابود می‌گردد ، به‌طوری‌که در اعماق بیشتر ، ظلمت دایم و شب جاویدان حکمفرما است ، چراکه مطلقاً در آن‌جا نوری نفوذ نمی‌کند .

این را نیز می‌دانیم که اگر آب صاف و بدون تلاطم باشد ، نور را بهتر منعکس می‌کند ،

ولی‌امواج‌متلاطم‌شعاع‌نور رادرهم‌می‌شکند و مقدارکمتری ازآن به‌اعماق‌آب‌منتقل می‌گردد.

اگر بر این امواج خروشان این موضوع را نیز اضافه کنیم که ابری تیره و تار بر بالای آن‌ها سایه افکنده باشد ، ظلمتی که از آن حاصل می‌شود ، ظلمتی است فوق‌العاده متراکم .

ظلمت اعماق آب از یک‌سو ، ظلمت امواج خروشان از سوی دیگر ، ظلمت ابر تاریک از سوی سوم ، ظلماتی است که بر روی یکدیگر قرارگرفته و بدیهی‌است که در چنین ظلمتی نزدیک‌ترین اشیاء قابل رؤیت نخواهد بود ، حتی اگر انسان دست خود را نزدیک چشمش قرار دهد ، آن را نمی‌بیند .

کافرانی که از نور ایمان بی‌بهره‌اند ، به کسی می‌مانند که در چنین ظلمت مضاعفی گرفتار شده است ، به عکس مؤمنان روشن ضمیر که مصداق «نورٌ علیٰ نورٍ» هستند .

به‌هرحال در دو آیهٔ فوق در یک جمع‌بندی نهایی به این‌جا می‌رسیم که اعمال افراد بی‌ایمان نخست به نور کاذبی تشبیه شده که همچون یک سراب در بیابان خشک و سوزان ظاهر می‌شود ، سرابی که نه تنها عطش تشنه‌کامان را فرونمی‌نشاند ،

بلکــه بــه خــاطـر دونـدگـی ، بیشتر آن را افزایش می‌دهد .

سپس از این نور کاذب که اعمال ظاهرفریب منافقان بی‌ایمان است ، وارد مرحلهٔ باطن این اعمال می‌شود ، باطنی هولناک مملو از ظلمت‌ها و تاریکی‌های متراکم و هراس‌انگیز ، باطنی وحشتناک که تمام حواس انسانی در آن از کار می‌افتد و نزدیک‌ترین اشیاء محیط بر او پنهــان می‌گــردد ، حتــی خــودش را نمـی‌تــوان ببینـد تــا چــه رســد بــه دیگران .

بدیهی است در چنین ظلمت هول‌انگیزی انسان در تنهایی مـطلق و جـهل و بـی‌خبری کامل فرومی‌رود نه راه را پیدامی‌کند ، نه همسفرانی دارد ، نه موضع خود را می‌شناسد ، نه وسیلــه‌ای در اختیار دارد ، چراکه از مـنبع نـور یـعنی «الله» کسب روشـنایی نکـرده و در حجــاب خـودخـواهی و جهــل و نـادانـی فـرورفتـه است .

(۴۱) اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّٰهَ یُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِی السَّمٰوٰاتِ وَ الْاَرْضِ وَالطَّیْرُ صٰافّٰاتٍ کُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلاٰتَهُ وَ تَسْبیحَهُ وَ اللّٰهُ عَلیمٌ بِمٰا یَفْعَلُونَ

آیاندیدی‌که برای خدا تسبیح می‌کنند تمام آنان‌که در آسمان‌ها و زمین هستند و همچون

پرندگان به هنگامی که بر فراز آسمان بال گسترده‌اند ، هریک از آن‌ها نماز و تسبیح خود را می‌داند و خداوند به آن‌چه انجام می‌دهند ، عالم است .

(۴۲) **وَ لِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوٰاتِ وَ الْاَرْضِ وَ اِلَى اللّٰهِ الْمَصِيرُ**

و از برای خدا است حکومت و مالکیت آسمان‌ها و زمین و بازگشت تمامی موجودات به سوی او است .

جملهٔ « اَلَمْ تَرَ » (آیا ندیدی) به گفتهٔ بسیاری از مفسران به معنی " اَلَمْ تَعْلَم " (آیا نمی‌دانی) است ، زیرا تسبیح عمومی موجودات جهان چیزی نیست که با چشم دیده شود ، بلکه به هر معنی که باشد با قلب و عقل درک می‌گردد اما از آن‌جا که این مسأله آن‌قدر واضح است که گویی با چشم دیده می‌شود ، تعبیر به « اَلَمْ تَرَ » شده است .

این نکته نیز قابل توجه است که مخاطب در این آیه گرچه شخص پیامبر می‌باشد ، اما به گفتهٔ جمعی از مفسران منظور از آن عموم مردم است و این در قرآن امثال و نظایر فراوان دارد .

اما بعضی گفته‌اند : این خطاب در مرحلهٔ رؤیت و مشاهدهٔ مخصوص پیامبر است، چراکه خداوند درک و دیدی به او داده بود که تسبیح و حمد همهٔ موجودات این عالم را مشاهده می‌کرد و همچنین بندگان خاص خدا که پیرو مکتب او هستند ، به مقام شهود عینی می‌رسند، ولی درمورد مردم جنبهٔشهود عقلی‌وعلمی دارد نه شهودعینی .[۱]

تسبیح عمومی (عبادات چهارگانه) موجودات عالم

آیات مختلف قرآن سخن از چهار عبادت در مورد همهٔ موجودات این جهان بزرگ می‌گوید : «تسبیح» ، «حمد» ، «سجده» و «نماز» ، در آیهٔ مورد بحث سخن از «نماز» و «تسبیح» بود .

و در آیهٔ ۱۵ سورهٔ رعد سخن از «سجود» عمومی است ؛ «وَ لِلّٰهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمٰوٰاتِ وَ الْأَرْضِ» و در آیهٔ ۴۴ سورهٔ اسراء سخن از «تسبیح» و «حمد» تمامی موجودات عالم

۱- *«تفسیر صافی» ، ذیل آیهٔ مورد بحث .*

هستی می‌باشد ؛ « وَ اِنْ مِنْ شَیْءٍ اِلاّ یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ » .

دربارهٔ حقیقت « حمد » و « تسبیح » عمومی موجودات جهان و تفسیرهای گوناگونی که در این زمینه گفته شده است ، در « تفسیر نمونه » ذیل آیهٔ ۴۴ سورهٔ اسراء مشروحاً بحث شده‌است که فشردهٔ آن را در این‌جا می‌آوریم ؛

در این‌جا دو تفسیر قابل توجه وجود دارد ؛

۱ ـ تمامی ذرات این عالم اعم از آن‌چه آن را عاقل می‌شماریم یا بی‌جان یا غیرعاقل ، همه دارای نوعی درک و شعور هستند و در عالم خود حمد و تسبیح خدا را می‌گویند ، هرچند ما قادر به درک آن نیستیم، شواهدی‌از آیات قرآن نیز برای این تفسیر اقامه شده است .

۲ ـ منظور از حمد و تسبیح ، همان چیزی است که ما آن را « زبان‌حال » می‌نامیم ، یعنی مجموعه نظام هستی و اسرار شگفت‌انگیزی که در هریک از موجودات این عالم‌نهفته‌است، با زبان بی‌زبانی ، با صراحت و به‌طور آشکار از قدرت و عظمت خالق خود و علم و حکمت

بی‌انتهای او سخن می‌گویند، زیرا هر موجود بدیع و هر اثر شگفت‌انگیزی حتی یک‌تابلوی نفیس نقاشی یایک‌قطعه شعر زیباو نغز، حمد و تسبیح ابداع‌کنندهٔ خود می‌گوید، یعنی از یک‌سو صفات برجستهٔ او را بیان می‌دارد (حمد) و از سوی دیگر عیب و نقص را از او نفی می‌کند (تسبیح) تا چه رسد به این جهان باعظمت و آن‌همه عجایب و شگفتی‌های‌بی‌پایانش.

تسبیح ویژهٔ پرندگان

در این‌که چرا در آیهٔ فوق از میان تمام موجودات جهان ، روی تسبیح پرندگان ، آن‌هم درحالتی‌که بال‌های خود را بر فراز آسمان گسترده‌اند ، تکیه شده ، نکته‌ای وجود دارد و آن این‌که ؛ پرندگان علاوه بر تنوع فوق‌العاده زیادشان ، ویژگی‌هایی دارند که چشم و دل هر عاقلی را به سوی خود جذب می‌کنند ، این اجسام سنگین برخلاف قانون جاذبه بر فراز آسمان‌ها باسرعت زیاد و برق‌آسا حرکت می‌کنند ، مخصوصاً هنگامی که بال‌های خود را صاف نگه داشته‌اند و بر امواج هوا سوارند و بی‌آن‌که فشاری به‌خود آورند، باسرعت به هرسو که مایل باشند ، می‌چرخند و پیش می‌روند ، وضع جالبی دارند .

آگاهی‌های عجیب آن‌ها از مسائل هواشناسی و اطلاعات عمیقشان از وضع جغرافیایی زمین به‌هنگام مسافرت و مهاجرت از قاره‌ای به قارهٔ دیگر حتی‌از مناطق قطب شمال به قطب جنوب و دستگاه هدایت‌کنندهٔ مرموز و عجیبی که آنان را در این سفر طولانی حتی به هنگامی‌که آسمان پوشیده‌از ابر است ، راهنمایی می‌کند، از شگفت‌انگیزترین مسائل و از روشن‌ترین دلایل توحید است .

رادار عجیبی که در وجود شب‌پره‌ها قرار دارد که به وسیلهٔ آن در ظلمت و تاریکی شب تمام موانع بر سر راه خود را می‌بیند و حتی گاه ماهی را در زیر امواج آب نشانه گیری کرده و با یک حرکت برق‌آسا او را بیرون می‌کشد ، از ویژگی‌های حیرت‌انگیز این پرنده است .

به هر حال عجایبی در وجود پرندگان نهفته شده که قرآن به خاطر آن مخصوصاً روی آن تکیه کرده است .

منظور از « صَلاٰة » چیست ؟

جمعی‌از مفسران مانند « مرحوم طبرسی » در « مجمع البیان » و « آلوسی » در

«روح البیان» ، «صَلاٰة» را در این‌جا به معنی "دعا" تفسیر کرده‌اند که مفهوم اصلی آن در لغت همین است و به این ترتیب موجودات زمین و آسمان با زبان حال یا زبان قال در پیشگاه خدا دعا می‌کنند و از محضر او تقاضای فیض دارند و او هم که فیاض مطلق است ، برحسب استعدادهایشان به آن‌ها می‌بخشد و دریغ ندارد .

منتهی هرکدام در عالم خود می‌دانند چه نیازی دارند و چه باید بخواهند و چه دعایی کنند ؟

به‌علاوه آن‌ها طبق آیاتی که قبلاً اشاره کردیم ، در پیشگاه باعظمت او خاضع هستند و در برابر قوانین آفرینش تسلیم و از سوی دیگر باتمام وجود خود صفات کمالیهٔ خدا رابازگو می‌کنند و هرگونه نقصی ر از او نفی می‌نمایند و به‌این‌ترتیب عبادات چهارگانهٔ آن‌ها «حمد» و «تسبیح» و «دعا» و «سجود» تکمیل می‌شود .

(۴۳) اَلَمْ تَرَ اَنَّاللّٰهَ یُزْجِی سَحٰاباً ثُمَّ یُؤَلِّفُ بَیْنَهُ ثُمَّیَجْعَلُهُ رُکٰاماً فَتَرَی الْوَدْقَ یَخْرُجُ مِنْ خِلاٰلِهِ وَیُنَزِّلُ مِنَ السَّمٰاءِ مِنْ جِبٰالٍ فیهٰا مِنْ بَرَدٍ فَیُصیبُ بِهِ مَنْ

يَشٰاءُ وَ يَصْرِفُهُ عَنْ مَنْ يَشٰاءُ يَكٰادُ سَنٰابَرْقِهِيَذْهَبُ بِالْاَبْصٰارِ

آیا ندیدی که خداوند ابرهایی را به آرامی می‌راند ،سپس میان آن‌ها پیوند می‌دهد و بعد آن‌را متراکم می‌سازد، در این حال دانه‌های باران را می‌بینی که از لابلای آن خارج می‌شود و از آسمان ، از کوه‌هایی که در آن است دانه‌های تگرگ نازل می‌کند و هرکس را بخواهد، به‌وسیلهٔ آن زیان‌می‌رساند و ازهرکس بخواهد، این‌زیان را برطرف‌می‌کند، نزدیک است در خشندگی برق آن (ابرها) چشم‌ها را ببرد .

گوشه‌ای دیگر از شگفتی‌های آفرینش

« يُزْجِي » از مادهٔ «اِزجٰاء» به معنی راندن باملایمت است ، راندنی که برای ردیف کردن موجودات پراکنده می‌باشد و این تعبیر دقیقاً در مورد ابرها صادق است که هر قطعه‌ای از آن از گوشهٔ دریاها برمی‌خیزد ، سپس دست قدرت پروردگار آن‌ها را به‌سوی هم می‌راند و پیوند می‌دهد و متراکم می‌سازد .

« رُكٰام » به معنی اشیائی است که روی هم متراکم شده‌اند .

« وَدْق » به عقیدهٔ بسیاری از مفسران به معنی دانه‌های بـاران است کـه از خـلال ابـرها بیـــرون می‌آید .

آری باران‌است که زمین‌های مرده‌را زنده می‌کند، لباس حیات در پیکر درختان و گیاهان می‌پوشاند و انسان و حیوانات‌را سیراب می‌کند .

سپس به یکی دیگر از پدیده‌های شگفت‌انگیز آسمان و ابرها اشاره می‌کند که : « وَ يُنَزِّلُ مِـنَ السَّمـاءِ مِـنْ جِبـالٍ فيهـا مِـنْ بَـرَدٍ... » .

آری او است که از یک ابر گاهی باران حیات‌بخش نازل می‌کند و گاه با مختصر تغییر آن را مبـدل بـه تگـرگ‌هـای زیان‌بار حتی کشنده می‌کند و این‌نهایت قدرت و عظمت او را نشان می‌دهد که سود و زیـان و مـرگ و زنـدگی انسان را در کنار هم چیده بلکه در دل هم قرار داده است .

و در پایان آیه به یکی دیگر از پدیده‌های آسمانی که از آیات توحید است ، اشاره کرده و مـی‌گـویـد : « نـزدیـک اسـت درخشنـدگـی بـرق ابـرها ، چشم‌های انسان را ببرد »

(يَكَادُ سَنَا بَرْقِهِ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ) .

ابرهایی که درحقیقت از ذرات «آب» تشکیل شده است ، به هنگامی‌که حامل نیروی برق می‌شود، چنان «آتشی» از درونش بیرون می‌جهد که برقش چشم‌ها را خیره و رعدش گوش‌ها را از صدای خود پر می‌کند و گاه همه‌جا را می‌لرزاند ، این نیروی عظیم در لابلای این بخار لطیف راستی شگفت‌انگیز است .

تنها سؤالی که در این‌جا باقی می‌ماند ، این است که این کدام کوه در آسمان است که تگرگ‌ها از آن فرومی‌ریزند ؟ در این‌جا مفسران بیانات مختلفی دارند ؛

نویسندهٔ تفسیر «فی ظلال» بیانی دارد که مناسب‌تر به نظر می‌رسد و آن این‌که توده‌های ابر در وسط آسمان به راستی شبیه کوه‌ها هستند ، گرچه از طرف پایین که به آن‌ها می‌نگریم ، صاف هستند ، اما کسانی که با هواپیما بر فراز ابرها حرکت کرده‌اند ، غالباً با چشم خود این منظره را دیده‌اند که ابرها از آن‌سو به کوه‌ها و دره‌ها و پستی‌ها و بلندی‌هایی می‌مانند که در روی زمین است و به‌تعبیر دیگر سطح بالای ابرها هرگز صاف نیست و همانند سطح زمین

دارای ناهمواری‌های فراوان است و از این نظر اطلاق نام «جِبٰال» بر آن‌ها مناسب‌است.[۱]

بر این سخن می‌توان این نکتهٔ دقیق را افزود که به عقیدهٔ دانشمندان تشکیل تگرگ در آسمان به‌این طریق‌است که دانه‌های باران از ابر جدا می‌شود و در قسمت فوقانی هوا به جبههٔ سردی برخورد می‌کند و یخ می‌زند ، سپس طوفان‌های کوبنده‌ای که در آن منطقه حکمفرما است ، گاهی این دانه‌ها را مجدداً به بالا پرتاب می‌کند و بار دیگر این دانه‌ها به داخل ابرها فرومی‌رود و لایهٔ دیگری از آب به روی آن می‌نشیند که به هنگام جدا شدن از ابر ، مجدداً یخ می‌بندد و گاهی این موضوع چندین بار تکرار می‌شود و هر زمان لایهٔ تازه‌ای روی آن می‌نشیند تا تگرگ به اندازه‌ای درشت شود که دیگر طوفان نتواند آن را به بالا پرتاب کند ، این‌جا است که راه زمین را پیش می‌گیرد و فرود می‌آید و یا این‌که طوفان فرومی‌نشیند و بدون مانع به طرف زمین حرکت می‌کند .

۱- «*تفسیر فی ظلال*» ، *جلد ۶* ، *صفحهٔ ۱۰۹* .

باتوجه به این مطلب ، نکتهٔ علمی که در کلمهٔ «جِبٰال» در این‌جا نهفته است روشن‌تر می‌شود ، زیرا به وجود آمدن تگرگ‌های درشت و سنگین ، درصورتی امکان‌پذیر است که توده‌های ابر متراکم گردند تا هنگامی که طوفان دانهٔ یخ‌زدهٔ تگرگ را به میان آن پرتاب می‌کند ، مقدار بیشتری آب به خود جذب نماید و این تنها در آن‌جا است که توده‌های ابر مانند کوه‌های مرتفع درجهت بالا قرارگیرد و منبع قابل‌ملاحظه‌ای برای تکوّن تگرگ شود .

(۴۴) يُقَلِّبُ اللّٰهُ اللَّيْلَ وَ النَّهٰارَ اِنَّ في ذٰلِكَ لَعِبْرَةً لِاُولِي‌الْاَبْصٰارِ

خداوند شب و روز را دگرگون می‌سازد و در این عبرتی است برای صاحبان بصیرت .

بدون شک همان‌گونه که علم ثابت کرده است ، هم آمد و شد شب و روز و هم تغییرات تدریجی آن‌ها برای انسان جنبهٔ حیاتی دارد و درس عبرتی است برای صاحبان بصیرت .

تابش یکنواخت آفتاب ، درجهٔ حرارت هوا را بالا می‌برد و موجودات زنده را می‌سوزاند و اعصاب را خسته می‌کند ، اما هنگامی‌که در لابلای این‌تابش پرده‌های ظلمت شب قرارمی‌گیرد، آن را کاملاً تعدیل می‌کند .

تغییرات تدریجی شب و روز که سرچشمهٔ پیدایش فصول چهارگانه است ، عامل بسیار مؤثری برای بارور شدن گیاهان و حیات تمام موجودات زنده و نزول باران‌ها و ذخیرهٔ آب در زمین‌ها است ، پیرامون این موضوع در جلد هشتم تفسیر نمونه ، ذیل ۶ / یونس مشروحاً بحث شده است .

(۴۵) وَ اللّٰهُ خَلَقَ كُلَّ دابَّةٍ مِنْ ماءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشي عَلىٰ بَطْنِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمْشي عَلىٰ رِجْلَيْنِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمْشي عَلىٰ اَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللّٰهُ ما يَشاءُ اِنَّ اللّٰهَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَديرٌ

و خداوند هر جنبنده‌ای را از آبی آفرید ، گروهی از آن‌ها بر شکم خود راه می‌روند و گروهی بر دو پای خود و گروهی برچهارپا راه می‌روند، خداوند هر چه را اراده کند، می‌آفریند ، چرا که خدا بر همه چیز توانا است .

در این‌که کلمهٔ « ماء » (آب) در آیهٔ مورد بحث اشاره به چه آبی‌است ؟ درمیان مفسران گفتگو است و در واقع سه تفسیر برای آن ذکر شده است ؛

۱ ـ منظـــور آب نطفـه است ، بسیاری از مفسران این تفسیر را انتخاب کـرده‌انـد و در بعضی از روایات نیز بـــه آن اشـــاره شده است .

مشکلی که در این تفسیر وجود دارد ، این است که همهٔ جنبندگان از آب نطفه به‌وجود نمی‌آیند، زیرا حیوانات تک‌سلولی و بعضی دیگر از حیوانات که مصداق جنبنده (دَابَّـة) هستند ، از طریق تقسیم سلول‌ها بـــه وجـــود می‌آینـــد نـــه از نطفـه ، مگر این‌که گفته شود حکـــم بـالا جنبـــهٔ نـــوعـی دارد نه عمـــومـی .

۲ ـ دیگر این‌که منظور پیدایش نخستین موجود است ، زیرا هم طبق بعضی از روایات اسلامی اولین موجودی را که خدا آفریده ، آب بوده و انسان‌ها را بعداً از آن آب آفریده و هم طبق فرضیه‌های علمی جدید، نخستین جوانهٔ حیات‌در دریاها ظاهرشده و این‌پدیده قبل‌از همه‌جا بر اعماق یاکنار دریاها حاکم‌شده است .

البته آن نیرویی که موجود زنده را با آن‌همه پیچیدگی در نخستین مرحله به وجود آورد و در مـراحـل بعـد هـدایت کـرد ، یـک نیروی مافوق طبیعـی یعنـی ارادهٔ پـروردگـار بـود .

۳ـ آخرین تفسیر این است که منظور از خلقت موجودات‌زنده از آب ، این است که در حال حاضر آب مادهٔ اصلی آن‌ها را تشکیل می‌دهد و قسمت عمدهٔ ساختمان آن‌ها آب است و بدون آب ، هیچ موجود زنده‌ای نمی‌تواند به حیات خود ادامه دهد .

البته این تفسیرها منافاتی باهم ندارند اما در عین حال تفسیر اول و دوم صحیح‌تر به‌نظر می‌رسد .

در این‌جا سؤالی پیش می‌آید و آن این‌که ؛ حیوانات منحصر به این سه گروه نیستند (خزندگان ، دوپایان ، چهارپایان) بلکه جنبندگان زیادی هستند که بیش‌از چهار پا دارند ، وضع آن‌ها چگونه است ؟

پاسخ این سؤال در خود آیه نهفته است ، زیرا در جملهٔ بعد می‌فرماید : « **يَخْلُقُ اللّٰهُ مٰا يَشٰاءُ** : خدا هر چه را بخواهد ، می‌آفریند » به‌علاوه مهم‌ترین حیواناتی که انسان با آن سر و کار دارد، همین سه گروه‌است ، از این گذشته بعضی معتقدند که حتی حیواناتی که بیش از چهارپا

دارند، تکیه‌گاه اصلی آن‌ها تنها برچهارپا است و بقیه بازوهای کمکی آن محسوب می‌شود .[۱]

﴿۴۶﴾ لَقَدْ اَنْزَلْنٰا اٰیٰاتٍ مُبَیِّنٰاتٍ وَ اللّٰهُ یَهْدِی مَنْ یَشٰاءُ اِلیٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِیمٍ

ما آیات روشنگری نازل کردیم و خدا هر که را بخواهد، به صراط مستقیم هدایت می‌کند.

آیاتی که دل‌ها را به نور ایمان و توحید روشن می‌کند ، افکار انسان‌ها را نور و صفا می‌بخشد و محیط تاریک زندگیشان را عوض می‌کند .

البته وجود این «آیات مُبَیِّنٰات» زمینه را برای ایمان فراهم می‌سازد ، ولی نقش اصلی را هدایت الهی دارد و می‌دانیم که ارادهٔ خداوند و مشیت او بی‌حساب نیست ، او نور هدایت را به دل‌هایی می‌افکند که آمادهٔ پذیرش آن هستند ، یعنی مجاهده را آغاز کرده‌اند و گام‌هایی به سوی او برداشته‌اند .

﴿۴۷﴾ وَ یَقُولُونَ اٰمَنّٰا بِاللّٰهِ وَ بِالرَّسُولِ وَ اَطَعْنٰا ثُمَّ یَتَوَلّٰی فَرِیقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ

۱- «تفسیر قرطبی» و «تفسیر فخر رازی» ، ذیل آیهٔ مورد بحث .

وَ مـــا اُولٰئِـــكَ بِـــالْمُـــؤْمِنِيـــنَ

آن‌ها می‌گویند: به خدا و پیامبر ایمان داریم و اطاعت‌می‌کنیم، ولی بعد از این ادعا گروهی از آن‌ها روی گردان می‌شوند، آن‌ها (در حقیقت) مؤمن نیستند.

این چگونه‌ایمانی‌است‌که‌از زبانشان فراترنمی‌رود و پرتوش دراعمالشان ظاهرنمی‌گردد؟

(۴۸) **وَ اِذٰا دُعـُوا اِلَـى اللّٰهِ وَ رَسـُولِـهِ لِيَحْكُـمَ بَيْنَهُـمْ اِذٰا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ**

و هنگامی‌که‌از آن‌ها دعوت شود که به‌سوی خدا و پیامبرش بیایند تا در میان آنان داوری کند، گروهی‌از آن‌ها روی گردان می‌شوند.

(۴۹) **وَ اِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا اِلَيْهِ مُذْعِنِينَ**

ولـی اگـر (داوری بـه نفع آن‌ها بـوده باشد و) حـق داشته بـاشند، بـانهایت تسلیـــم بـه ســـوی او می‌آینـد.

ایمـــان و پـــذیـرش داوری خـــــدا

جالب توجه این‌که در یک عبارت سخن از دعوت به سوی خـدا و پـیامبر است

ولی عبارت بعد یعنی جملهٔ «لِیَحْکُمَ» به‌صورت مفردآمده که تنها اشاره به داوری پیامبر می‌باشد، ایـن بـه خـاطـر آن است که داوری پیامبر از داوری خدا جـدا نـیست و هـردو در حقیقـت بـه امـر واحـدی بـازمی‌گـردد .

این نکته نیز باید مورد توجه قرار گیرد که در آیات فوق این تخلف و اعراض از داوری پیامبر تنها به گروهی از منافقان نسبت داده شده است ، شاید به دلیل این‌که گروه دیگر تا این‌حد بی‌حیا و جسورنبودند ، چراکه نفاق هم مانند ایمان دارای درجات مختلفی است .

۵۰ اَفی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ اَمِ ارْتابُوا اَمْ یَخافُونَ اَنْ یَحیفَ‌اللّهُ عَلَیْهِمْ وَ رَسُولُهُ بَلْ اُولٰئِکَ هُمُ‌الظّالِمُونَ

آیا در دل‌های آن‌ها بیماری است؟ یا شک و تردیددارند؟یا می‌ترسند خدا و رسولش بر آن‌ها ستم کند؟ اما خوداین‌ها ستمگرند .

بیمـــاری نفـــاق

این نخستیـن بـار نیسـت کـه در قـرآن مجیـد به تعبیـر « مَـرَض » در مـورد

نفـــاق بـــرخـــورد می‌کنیـــم ، قبـــل از آن در اوایـــل ســـورهٔ بـقره ضـمن بـیان صـفات منافقان ، چنین آمده بود : « **فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللّٰهُ مَرَضاً** : در دلهـای آنها یک نوع بیماری است و خداوندهم بر بیماری آنها می‌افزاید » .

نفاق درحقیقت بیماری و انحراف است ، انسان سالم یک چهره بیشتر نـدارد ، روح و جسم او هماهنگ است ، اگر مؤمن است تمام وجودش فریاد ایمان می‌کشد و اگر منحرف است ، ظاهر و باطنش بیانگر انحراف است ، اما این‌که ظاهرش دم از ایمان بزند و باطنش بوی کفـر دهد ، این یک نـوع بیمـاری است .

و از آن‌جا که این‌گونه افراد بر اثر لجاجت و پافشاری در برنامه‌هایشان مستحق لطف و هدایت خدایی نیستند ، خداوند آنان را به حال خود می‌گذارد تا این بیماریشان افزون گردد .

و به‌راستی خطرناک‌ترین افراد در یک جامعه همین منافقان هسـتند ، چـراکـه تکـلیف انسان در برابر آن‌ها روشن نیست ، نه واقعاً دوست هستند و نه ظاهراً دشمن ، از امکـانات مؤمنین استفاده می‌کنند و از مجازات کفار ظاهراً مـصون هسـتند ولی اعـمالشان از اعـمال

کفار بدتر است .

و چنان‌که می‌دانیم چون این ناهماهنگی ظاهر و باطن برای همیشه قابل ادامه‌نیست ، سرانجام پرده‌ها کنار می‌رود و باطن آلودهٔ آنان ظاهر می‌شود ، چنان‌که درآیهٔ موردبحث ملاحظه کردیم که پیش آمدن یک صحنهٔ داوری ، مشت آن‌ها را باز کرد و خبث درونشان را آشکار ساخت .

(۵۱) **اِنَّمٰا کٰانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنینَ اِذٰا دُعُوا اِلَی اللّٰهِ وَ رَسُولِهِ لِیَحْکُمَ بَیْنَهُمْ اَنْ یَقُولُوا سَمِعْنٰا وَ اَطَعْنٰا وَ اُولٰئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ**

مؤمنان هنگامی که به‌سوی خدا و رسولش دعوت‌شوند تامیان آنان‌داوری کند، سخنشان تنهااین است‌که می‌گویند:شنیدیم و اطاعت‌کردیم و این‌هاهمان‌رستگاران‌واقعی‌هستند.

در آیات گذشته عکس‌العمل منافقان تاریک‌دل راکه در ظلمات متراکم و « **بَعْضُها فَوْقَ بَعْضٍ** » قرار داشتند ، در برابر داوری خدا و پیامبر سر بازمی‌زدند ، گویی می‌ترسیدند خدا و پیامبر حق آن‌ها را پایمال کنند .

این آیه نقطهٔ مقابل آن یعنی برخورد مؤمنان با این داوری الهی را تشریح می‌کند .

کسی که خدا را عالم به همه‌چیز می‌داند و بی‌نیاز از هرکس و رحیم و مهربان به همهٔ بندگان ، چگونه ممکن است داوری کسی را بر داوری او ترجیح دهد ؟ و چگونه ممکن است عکس‌العملی جز شنیدن و اطاعت کردن در برابر فرمان و داوری‌هایش نشان دهد و چه وسیلهٔ خوبی است برای پیروزی مؤمنان راستین و چه آزمون بزرگی، لذا در پایان می‌فرماید: « وَ اُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ » .

کسی که زمام خود را به دست خدا بسپارد و او را حاکم و داور قرار دهد ، بدون شک در همه چیز پیروز است ، چه در زندگی مادی و چه معنوی .

﴿۵۲﴾ وَ مَنْ يُطِعِ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَخْشَ اللّٰهَ وَ يَتَّقْهِ فَاُولٰئِكَ هُمُ الْفٰائِزُونَ

و هرکس خدا و پیامبرش را اطاعت کند و از پروردگار بترسد و از مخالفت فرمانش بپرهیزد، آن‌ها رستگارند .

ایمـــان و تسلیـــم مطلـق در بـرابـر حـــق

"فوز" به معنی پیروزی و رسیدن به کار خیر است تـوأم بـا سـلامت و "فـلاح" ظـفر و رسیدن به مقصود است (البته در اصـل بـه مـعنی شکـافتن مـی‌باشد و از آن‌جـا کـه افـراد پیروزمند موانع را برطرف می‌سازند و مسیر خود را برای رسیدن به مـقصد مـی‌شکافند و پیش می‌روند ، فلاح در معنی پیروزی به‌کار رفته است) و از آن‌جا که در آیهٔ اخیر سخن از اطاعت به‌طور مطلق است و درآیهٔ قبل‌از تسلیم دربرابر داوری خدا که یکـی عـام است و دیگری خاص ، نتیجهٔ هر دو نیز باید یکی باشد .

قابل توجه این‌که در آیه برای « فٰائِزُونَ » سه وصف ذکر شده است ؛ اطـاعت خـدا و پیامبر ، خشیت و تقوا . بعضی از مفسران گفته‌انـد کـه « اطـاعت » یک مـعنی کـلی است و « خشیت » شاخهٔ درونی آن و « تقوا » شـاخهٔ بـیرونی آن است و بـه ایـن تـرتیب نـخست از اطـاعت بـه‌طور کلی سخن گفتـه شـده ، سپس از شـاخـهٔ درونـی و بعـد شـاخـهٔ بیرونیش .

نکتـــهٔ قـــابـــل ذکـــر ایـن‌کـــه در روایتـــی در تفسیـــر جملـــهٔ «وَ اوُلٰئِـــکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»

از امام باقر علیه‌السلام چنین نقل شده : « اِنَّ الْمَعْنیٰ بِالْآیَةِ اَمیرُالْمُؤْمِنینَ عَلِیٌّ علیه‌السلام : مقصود از این آیه علی علیه‌السلام است ».[1]

بدون شک امام علی علیه‌السلام بارزترین مصداق آیه‌است و منظور از روایت فوق همین است و هرگز عمومیت مفهوم آن از بین نمی‌رود .

(۵۳) وَ اَقْسَمُوا بِاللّٰهِ جَهْدَ اَیْمانِهِمْ لَئِنْ اَمَرْتَهُمْ لَیَخْرُجُنَّ قُلْ لا تُقْسِمُوا طاعَةٌ مَعْرُوفَةٌ اِنَّ اللّٰهَ خَبیرٌ بِما تَعْمَلُونَ

آن‌ها با نهایت تأکید سوگند یاد کردند که اگر به آنان فرمان‌دهی (از خانه و اموال خود) بیرون می‌روند (و جان در طبق اخلاص گذارده و تقدیم می‌کنند) بگو : سوگند یاد نکنید ، شما طاعت خالصانه نشان دهید ، که خداوند به آن‌چه عمل می‌کنید ، آگاه است .

لحن آیه و همچنین شأن نزولی که در بعضی از تفاسیر در مورد آن وارد شده ، نشان

۱- « *نور الثقلین* » ، *جلد ۳ ، صفحهٔ ۶۱۶ .*

می‌دهد که جمعی از منافقان بعد از نزول آیات قبل‌و ملامت‌های شدید آن‌از وضع‌خود سخت‌ناراحت شدند و خدمت پیامبر آمدند و شدیداً سوگند یاد کردند که ما تسلیم فرمان تو هستیم و قرآن با قاطعیت به‌آن‌ها پاسخ گفت .

افراد منافق در برخورد با جوّ نامساعد اجتماعی گاه تغییر چهره می‌دهند و متوسل به سوگندهای غلاظ و شداد می‌شوند و گاهی سوگندشان خود دلیلی بر دروغشان است ، قرآن صریحاً به آن‌ها پاسخ گفت که سوگند لازم نیست ، عمل نشان دهید ، ولی خدا از اعماق دل شما آگاه است ، می‌داند که در این سوگند دروغ می‌گویید و یا واقعاً تغییر جهت می‌دهید .

(۵۴) **قُلْ اَطیعُوا اللّٰهَ وَ اَطیعُوا الرَّسُولَ فَاِنْ تَوَلَّوْا فَاِنَّمٰاعَلَیْهِ مٰاحُمِّلَ وَ عَلَیْکُمْ مٰا حُمِّلْتُمْ وَ اِنْ تُطیعُوهُ تَهْتَدُواوَ مٰا عَلَی الرَّسُولِ اِلاَّ الْبَلاٰغُ الْمُبینُ**

بگو : اطاعت خدا و اطاعت پیامبرش کنید و اگر سرپیچی‌کنید ، پیامبر مسؤول اعمال خویش است و شما مسؤول‌اعمال خود ، اما اگر از او اطاعت کنید ، هدایت خواهید شد و بر پیامبر چیزی جز ابلاغ آشکار نیست .

او موظف است فرمان خدا را آشکارا به همگان برساند ، خواه بپذیرند یا نپذیرند و در واقع چنین است هم وظیفهٔ رسالت پیامبر و هم اطاعت صادقانه از دعوت او باری است بر دوش که باید آن را به منزل رساند و جز مردم مخلص توانایی حمل آن را ندارند ، لذا در روایتی از امام باقر (علیه السلام) در وصف پیامبر می‌خوانیم : که از پیامبر چنین نقل می‌کند که فرمود : « **يا مَعاشِرَ قُرّاءِ الْقُرْآنِ اتَّقُوا اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فيما حَمَلَكُمْ مِنْ كِتابِهِ فَاِنّي مَسْؤُولٌ وَ اَنْتُمْ مَسْؤُولُونَ ؛ اِنّي مَسْؤُولٌ عَنْ تَبْليغِ الرِّسالَةِ وَ اَمّا اَنْتُمْ فَتُسْأَلُونَ عَمّا حَمَلْتُمْ مِنْ كِتابِ اللّهِ وَ سُنَّتي** : ای خوانندگان قرآن ! از خداوند بزرگ بترسید ، بپرهیزید نسبت به کتابش که بر دوش شما نهاده است ، چراکه من مسؤولم و شما هم مسؤولید ؛ من در برابر تبلیغ رسالت مسؤولم اما شما در برابر کتاب‌الله و سنت من که بر دوشتان نهاده شده است » .

(۵۵) **وَعَدَ اللّهُ الَّذينَ اٰمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْاَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دينَهُمُ الَّذِي ارْتَضىٰ لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ اَمْناً يَعْبُدُونَني لا يُشْرِكُونَ بي شَيْئاً وَ مَنْ كَفَرَ بَعْدَ**

ذٰلِكَ فَاُولٰئِكَ هُمُ الْفٰاسِقُونَ

خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و اعمال صالح انجام داده‌اند، وعده می‌دهد که آن‌ها را قطعاً خلیفهٔ روی زمین خواهد کرد، همان‌گونه که پیشینیان را خلافت روی زمین بخشید و دین و آیینی را که برای آن‌ها پسندیده، پابرجا و ریشه‌دار خواهد ساخت و خوف و ترس آن‌ها را به امنیت و آرامش مبدل می‌کند، آن‌چنان‌که تنها مرا می‌پرستند و چیزی را برای من شریک نخواهند ساخت و کسانی که بعد از آن کافر شوند، فاسقند.

حکومت جهانی مستضعفان

از مجموع آیه چنین برمی‌آید که خداوند به گروهی از مسلمانان که دارای دو صفت «ایمان» و «عمل صالح» هستند، سه نوید داده است؛

۱ـ استخلاف و حکومت روی زمین.

۲ـ نشر آیین حق به‌طور اساسی و ریشه‌دار در همه‌جا (که از کلمهٔ «تمکین» استفاده می‌شود).

۳ـ از میـــان رفتـــن تمـــام اسبـاب خـــوف و وحشـت و ناامنی .

و نتیجهٔ این امور آن خواهد شد که با نهایت آزادی خدا را بـپرستند و فـرمان‌های او را گردن نهند و هیچ شریک و شبیهی بـرای او قـائل نشـوند و تـوحید خـالص را در هـمه‌جا بگسترانند .

جمعی‌از مفسرین معتقدند که این‌آیه اشاره به « بنی‌اسرائیل » است زیرا آن‌ها بـا ظـهور موسی عليه‌السلام **و درهم شکسته شدن قدرت فرعون و فرعونیان مـالک حکـومت روی زمـین شدند ، چنان‌که قرآن در آیهٔ ۱۳۷ سورهٔ اعراف می‌فرماید : « وَ اَوْرَثْنَا الْـقَوْمَ الَّـذينَ كـانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشٰارِقَ الْاَرْضِ وَ مَغٰارِبَهَا الَّتي بٰارَكْنٰا فـيهٰا** : مـا آن جـمعیت مسـتضعف (مؤمنان بنی‌اسرائیل) را وارث مشـارق و مغـارب زمینی را که پربرکت کردیم ، قرار دادیم » .

و نیز دربارهٔ همان‌ها می‌فرماید : « وَ نُمَكِّنُ لَهُمْ فِي الْاَرْضِ : ما اراده کرده‌ایم که قوم مستضعف (مؤمنان بنی‌اسرائیل) را در روی زمین تمکین دهیم (و صاحب نفوذ و مسلط سازیم) » .

درست است که درمیان بنی‌اسرائیل حتی در عصر موسی عليه‌السلام **افراد ناباب و فاسق و**

حتی احیاناً کافری بودند ، ولی به هر حال حکومت به دست مؤمنان صالح بود .

وعدهٔ الهی حکومت روی زمین از آن کیست ؟

در آیه خواندیم خدا وعدهٔ حکومت روی زمین و تمکین دین و آیین و امنیت کامل را به گروهی که ایمان دارند و اعمالشان صالح است ، داده اما در این‌که منظور از این گروه از نظر مصداقی چه اشخاصی است ، در میان مفسران گفتگو است ، بدون شک آیه شامل مسلمانان نخستین می‌شود بدون شک حکومت مهدی علیه‌السلام که طبق عقیدهٔ عموم مسلمانان اعم از شیعه و اهل تسنن سراسر روی زمین را پر از عدل و داد می‌کند ، بعد از آن‌که ظلم و جور همه‌جا را گرفته باشد ، مصداق کامل این آیه است ، ولی با این حال مانع از عمومیت و گستردگی مفهوم آیه نخواهد بود .

نتیجه این‌که در هر عصر و زمان پایه‌های ایمان و عمل صالح در میان مسلمانان مستحکم‌شود، آن‌هاصاحب حکومتی‌ریشه‌دار و پرنفوذ خواهندشد .

و این‌که بعضی می‌گویند : کلمهٔ «اَرْض» مطلق است و تمام روی زمین را شامل می‌شود

و این منحصراً مربوط به حکومت مهدی (علیه السلام) است ، با جملهٔ « **كَمَا اسْتَخْلَفَ** ... » سازگار نیست ، زیرا خلافت و حکومت پیشینیان مسلماً در تمام پهنهٔ زمین نبود .

به‌علاوه شأن نزول آیه نیز نشان می‌دهد که حداقل نمونه‌ای از این حکومت در عصر پیامبر برای مسلمانان (هرچند در اواخرعمر آن حضرت) حاصل‌شده‌است .

محصول تمام زحمات پیامبران و تبلیغات مستمر و پی‌گیر آن‌ها و نمونهٔ اتمّ حاکمیت توحید و امنیت کامل و عبادت خالی از شرک زمانی تحقق می‌یابد که مهدی آن سلالهٔ انبیاء و فرزند پیامبر اسلام ظاهر شود ، همان کسی که همهٔ مسلمانان این حدیث را دربارهٔ او از پیامبر نقل کرده‌اند : « **لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيا اِلاّ يَوْمٌ لَطَوَّلَ اللّهُ ذٰلِكَ الْيَوْمَ حَتّى يَلِيَ رَجُلٌ مِنْ عِتْرَتي ، اِسْمُهُ اِسْمي ، يَمَلَأُ الْاَرْضَ عَدْلاً وَ قِسْطاً كَما مُلِئَتْ ظُلْماً وَ جَوْراً**: اگر از عمر دنیا جز یک‌روز باقی نماند ، خداوند آن یک‌روز را آن‌قدر طولانی می‌کند تا مردی از دودمان من که نامش نام من است ، حاکم بر زمین شود و صفحهٔ زمین را پر از عدل و داد کند ، آن‌گونه که از ظلم و جور پر شده باشد » .

مرحوم طبرسی در ذیل آیه می‌گوید: از اهل بیت پیامبر این حدیث نقل شده

است : « **اِنَّها فِی الْمَهْدِیِّ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ** : این آیه دربارهٔ مهدی آل محمد می‌باشد » .[۱]

در تفسیر «روح المعانی» و بسیاری از تفاسیر شیعه از امام سجّاد علیه‌السلام **چنین نقل شده است که در تفسیر آیه فرمود : « هُمْ وَ اللّٰهِ شیعَتُنا اَهْلَ‌الْبَیْتِ یَفْعَلُ‌اللّٰهُ ذٰلِكَ بِهِمْ عَلیٰ یَدَیْ رَجُلٍ مِنّا وَ هُوَ مَهْدِیُّ هٰذِهِ الْاُمَّةِ یَمْلَأُ الْاَرْضَ عَدْلاً وَ قِسْطاً کَما مُلِئَتْ ظُلْماً وَ جَوْراً وَ هُوَ الَّذی قالَ رَسُولُ اللّٰهِ لَوْ لَمْ یَبْقَ مِنَ الدُّنْیا اِلاّ یَوْمٌ** ... : آن‌ها به خدا سوگند شیعیان ما هستند ، خداوند این کار را برای آن‌ها به دست مردی از ما انجام می‌دهد که "مهدی" این امت است ، زمین را پر از عدل و داد می‌کند، آن‌گونه که از ظلم و جور پر شده باشد و هم او است که پیامبر در حق وی فرمود : "اگر از عمر دنیا جز یک روز باقی نماند ..." » .

این تفسیر به معنی انحصار معنی آیه نیست ، بلکه بیان مصداق کامل است ، منتها چون بعضی از مفسران همچون «آلوسی» در «روح المعانی» به این نکته توجه

۱- *« مجمع البیان » ، ذیل آیهٔ مورد بحث .*

نکرده‌اند ، این احادیث را مردود شناخته‌اند .

«قرطبی» مفسر معروف اهل تسنن از «مِقْدادبْن اَسْوَد» چنین نقل می‌کند که از رسول خدا شنیدم‌که فرمود: «مٰا عَلیٰ ظَهْرِ الْاَرْضِ بَیْتُ حَجَرٍ وَ لاٰ مَدَرٍ اِلاّٰ اَدْخَلَهُ اللّٰهُ کَلِمَةَ الْاِسْلاٰمِ: بر روی زمین خانه‌ای از سنگ یا گل باقی نمی‌ماند ، مگر این‌که اسلام در آن واردمی‌شود »(و ایمان و توحید درسراسر روی‌زمین نفوذمی‌کند) .[1]

برای کسب اطلاعات بیشتر پیرامون حکومت مهدی علیه‌السلام و مدارک مشروح و مستدل آن‌درکتب‌علمای‌شیعه و سنی، به‌جلد ۷ تفسیرنمونه، ذیل آیهٔ ۳۳سورهٔ توبه‌مراجعه فرمایید.

(۵۶) وَ اَقیمُوا الصَّلوٰةَ وَ اٰتُوا الزَّکوٰةَ وَ اَطیعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ

و نماز را برپا دارید و زکات را بدهید و رسول (خدا) را اطاعت کنید تا مشمول رحمت (او) شوید .

۱- «تفسیر قرطبی» ، جلد ۷ ، صفحهٔ ۴۲۹۲ .

(۵۷) لاتَحْسَبَنَّ الَّذينَ كَفَرُوامُعْجِزينَ فِي‌الْاَرْضِ وَ مَأْويٰهُمُ‌النّٰارُ وَ لَبِئْسَ الْمَصيرُ

گمان نبر کافران می‌توانند از چنگال مجازات الهی در زمین فرار کنند ، جایگاه آن‌هاآتش است و چه بد جایگاهی است .

مقدمات تحقق وعدهٔ خلافت صالحین بر روی زمین

« مُعْجِزينَ » جمع « مُعْجِز » از مادهٔ «اِعْجاز» به معنی ناتوان ساختن است و از آن‌جا که گاه انسان در تعقیب کسی است و او از دستش فرارمی‌کند و هرچه کوشش می‌نماید، به‌او دسترسی پیدا نمی‌کند و از قلمرو قدرتش بیرون می‌رود و این امر او را ناتوان می‌سازد ، لذا کلمهٔ « مُعْجِز » گاه در همین معنی استعمال می‌شود و آیهٔ فوق نیز اشاره به همین معنی است و مفهومش این است که شما نمی‌توانید از قلمرو قدرت خدا بیرون روید .

در آیهٔ گذشته وعدهٔ خلافت روی زمین به مؤمنان صالح داده شده بود و این دوآیه مردم را برای فراهم کردن مقدمات این حکومت بسیج می‌کند ، درضمن نفی موانع بزرگ را نیز

خودش تضمین می‌نماید ، در حقیقت یکی از این دو آیه درصدد بیان مقتضی است و آیهٔ دوم نفی موانع .

۵۸ یٰا اَیُّهَا الَّذینَ اٰمَنُوا لِیَسْتَأْذِنْکُمُ الَّذینَ مَلَکَتْ اَیْمٰانُکُمْوَ الَّذینَ لَمْ یَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْکُمْ ثَلاٰثَ مَرّٰاتٍ مِنْ قَبْلِصَلوٰةِ الْفَجْرِ وَحینَ تَضَعُونَ ثِیٰابَکُمْ مِنَ الظَّهیرَةِ وَ مِنْ بَعْدِ صَلوٰةِ الْعِشٰاءِ ثَلاٰثُ عَوْرٰاتٍ لَکُمْ لَیْسَعَلَیْکُمْ وَ لاٰ عَلَیْهِمْ جُنٰاحٌ بَعْدَهُنَّ طَوّٰافُونَ عَلَیْکُمْ بَعْضُکُمْ عَلیٰ بَعْضٍ کَذٰلِکَ یُبَیِّنُ اللّٰهُ لَکُمُ الْاٰیٰاتِ وَاللّٰهُ عَلیمٌ حَکیمٌ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید ! باید بردگان شما و هم‌چنین کودکانتان که به حد بلوغ نرسیده‌اند ، در سه وقت از شما اجازه بگیرند ؛ قبل از نماز فجر و در نیم‌روز هنگامی که لباس‌های (معمولی) خود را بیرون می‌آورید و بعد از نماز عشاء ، این سه وقت خصوصی برای شما است ، اما بعد از این سه وقت ، گناهی بر شما و بر آن‌ها نیست (که بدون اذن وارد شوند) و بر گِرد یکدیگر طواف کنید (و با صفا و صمیمیت به یکدیگر خدمت نمایید)

این‌گونه خداوند آیات را برای شما تبیین می‌کند و خداوند عالم و حکیم است.

آداب ورود به جایگاه خصوصی پدر و مادر

« ظَهِيرَة » چنان‌که «راغب» در « مفردات» و «فیروزآبادی» در « قاموس» می‌گویند : به معنی نیم‌روز و حدود ظهر است که مردم در این موقع معمولاً لباس‌های رویی خود را درمی‌آورند و گاه مرد و زن باهم خلوت می‌کنند .

« عَوْرَة » در اصل از مادهٔ «عار» به‌معنی عیب است و از آن‌جا که آشکار شدن آلت جنسی مایهٔ عیب و عار است ، در لغت عرب به آن عورت اطلاق شده است ، اطلاق کلمهٔ «عورت» بر این اوقات سه‌گانهٔ مذکور ، به خاطر آن است که مردم در این اوقات خود را زیاد مقیّد به پوشانیدن خویش مانند سایر اوقات نمی‌کنند و یک حالت خصوصی دارند .

بدیهی است این دستور متوجه اولیای اطفال است که آن‌ها را وادار به انجام این برنامه کنند ، چراکه آن‌ها هنوز به حد بلوغ نرسیده‌اند تامشمول تکالیف الهی باشندو به‌همین‌جهت مخاطب در این‌جا ، اولیاء هستند .

ضمناً اطلاق آیه هم شامل کودکان پسر و هم کودکان دختر می‌شود و کلمهٔ « اَلَّذینَ » که برای جمع مذکراست ، مانع‌از عمومیت‌مفهوم آیه نیست ، زیرا در بسیاری از موارد این تعبیر به عنوان تغلیب بر مجموع اطلاق می‌گردد ، همان‌گونه که در آیه وجوب روزه تعبیر به « اَلَّذینَ » شده و منظور عموم مسلمانان است (۸۳ / بقره) .

ذکر این نکته نیز لازم است که آیه از کودکانی سخن می‌گوید که به حد تمییز رسیده‌اند و مسائل جنسی و عورت و غیر آن را تشخیص می‌دهند ، زیرا دستور اذن گرفتن ، خود دلیل بر این است که این اندازه می‌فهمند که اذن گرفتن یعنی چه .

در پایان آیه می‌فرماید: « لَیْسَ عَلَیْکُمْ وَ لاٰعَلَیْهِمْ جُنٰاحٌ بَعْدَهُنَّ طَوّٰافُونَ عَلَیْکُمْ بَعْضُکُمْ عَلیٰ بَعْضٍ کَذٰلِکَ یُبَیِّنُ اللّٰهُ لَکُمُ الْاٰیٰاتِ وَ اللّٰهُ عَلیمٌ حَکیمٌ » .

واژهٔ « طَوّٰافُونَ » در اصل از مادهٔ « طواف » به معنی گردش دور چیزی است و چون به صورت صیغهٔ مبالغه آمده ، به معنی کثرت در این امر می‌باشد و با توجه به این‌که بعد از آن « بَعْضُکُمْ عَلیٰ بَعْضٍ » آمده ، مفهوم جمله این می‌شود که در غیر این سه وقت شما مجاز

هستید بر گِرد یکدیگر بگردید و رفت و آمد داشته باشید و به هم خدمت کنید .

و به گفتهٔ «فاضل مقداد» در «کنز العرفان» این تعبیر در حقیقت به منزلهٔ بیان دلیل برای عدم لزوم اجازه گرفتن در سایر اوقات است ، چراکه اگر بخواهند مرتباً رفت و آمد داشته باشند و در هر بار اذن دخول بخواهند ، کار مشکل می‌شود .[1]

(۵۹) **وَ اِذا بَلَغَ الْاَطْفالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ اللّٰهُ لَكُمْ آياتِهِ وَ اللّٰهُ عَليمٌ حَكيمٌ**

و هنگامی‌که اطفال شما به سن بلوغ رسند، باید اجازه بگیرند ، همان‌گونه که اشخاصی که پیش از آن‌ها بودند ،اجازه می‌گرفتند ، این چنین خداوند آیاتش را برای شما تبیین می‌کند و خدا عالم و حکیم است .

واژهٔ «حُلُم» به معنی عقل آمده است و کنایه از بلوغ است که معمولاً با یک جهش عقلی

۱- «کنز العرفان» ، جلد ۲ ، صفحهٔ ۲۲۵ .

و فکری توأم است و گاه گفته‌اند : «حُلُم» به معنی رؤیا و خواب دیدن است و چون جوانان مقارن بلوغ ، صحنه‌هایی در خواب می‌بینند که سبب احتلام آن‌ها می‌شود ، این واژه به عنوان کنایه در معنی بلوغ به کار رفته است .

از آیهٔ فوق چنین استفاده می‌شود که حکم بالغان با اطفال نابالغ متفاوت است زیرا کودکان نابالغ طبق آیهٔ قبل ، تنها در سه وقت موظف به اجازه گرفتن هستند ، چون زندگی آن‌ها با زندگی پدران و مادران آن‌قدر آمیخته است که اگر بخواهند در همه‌حال اجازه‌بگیرند، مشکل خواهد بود و از این گذشته احساسات جنسی آن‌ها هنوز به طور کامل بیدار نشده ، ولی نوجوانان بالغ طبق این آیه که اذن گرفتن را به‌طور مطلق برای آن‌ها واجب دانسته ، موظفند در همه‌حال به هنگام ورود بر پدر و مادر اذن بطلبند .

این حکم مخصوص به مکانی است که پدر و مادر در آن‌جا استراحت می‌کنند ، وگرنه وارد شدن در اتاق عمومی (اگر اتاق عمومی داشته باشند) مخصوصاً هنگامی‌که دیگران هم در آن‌جا حاضرند و هیچ‌گونه مانع و رادعی در کار نیست ، اجازه گرفتن لزومی ندارد .

ذکر این نکته نیز لازم است که جملهٔ « كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ » اشاره به بزرگسالان است که در همه‌حال به هنگام وارد شدن در اتاق ، موظف به اجازه گرفتن از پدران و مادران بودند ، در این آیه افرادی را که تازه به حد بلوغ رسیده‌اند ، هم‌ردیف بزرگسالان قرار داده که موظف به استیذان بودند .

اجازهٔ کودکان برای ورود به اتاق والدین

برای ریشه‌کن ساختن یک مفسدهٔ اجتماعی مانند اعمال منافی عفت ، تنها توسل به اجرای حدود و تازیانه‌زدن منحرفان ، کافی نیست ، در هیچ‌یک ازمسائل اجتماعی چنین برخوردی نتیجهٔ مطلوب را نخواهد داد ، بلکه باید مجموعه‌ای ترتیب داد از آموزش فکری و فرهنگی آمیخته با آداب اخلاقی و عاطفی و همچنین آموزش‌های صحیح اسلامی و ایجاد یک محیط اجتماعی سالم ، سپس مجازات را به‌عنوان یک عامل در کنار این عوامل درنظر گرفت .

به همین دلیل در این سورهٔ نور که در واقع سورهٔ عفت است ، از مجازات تازیانهٔ مردان

و زنان زناکار شروع می‌کند و به مسائل دیگر مانند فراهم آوردن وسایل ازدواج سالم ، رعایت حجاب اسلامی ، نهی از چشم‌چرانی ، تحریم متهم ساختن افراد به آلودگی ناموسی، و بالاخره اجازه گرفتن فرزندان به هنگام ورود به خلوتگاه پدران و مادران ، گسترش‌می‌دهد.

این نشان‌می‌دهد که اسلام از هیچ‌یک از ریزه‌کاری‌های مربوط به این مسأله غفلت نکرده است .

کودکان بالغ نیز موظف هستند در هروقت بدون اجازه وارد نشوند ، حتی کودکان نابالغ که مرتباً نزد پدر و مادر هستند ، نیز آموزش داده شوند که حداقل در سه وقت (قبل از نماز صبح و بعد از نماز عشاء و هنگام ظهر که پدران و مادران به استراحت می‌پردازند) بدون اجازه وارد نشوند .

این یک‌نوع ادب اسلامی است ، هرچند امروز کمتر رعایت می‌شود و با این‌که قرآن آن را صریحاً در آیات فوق بیان کرده است ، در نوشته‌ها و سخنرانی‌ها و بیان احکام نیز کمتر دیده می‌شود که پیرامون این حکم اسلامی و فلسفهٔ آن بحث شود و معلوم نیست به چه

دلیل این حکم قطعی قرآن مورد غفلت و بی‌توجهی قرار گرفته است ؟

گرچه ظاهر آیه وجوب رعایت این حکم است ، حتی اگر فرضاً آن را مستحب بدانیم ، باز بـایـد از آن سخن گفتـه شود و جزئیات آن مورد بحث قرار گیرد .

برخلاف آن‌چه بـرخـی سـاده‌انـدیشان فکـر مـی‌کنند کـه کـودکان از ایـن مسـائل سـر درنمی‌آورند و خدمتکاران نیز در این امور باریک نمی‌شوند ، ثابت شده است که کـودکان (تا چه رسد به بزرگسالان) روی این مسأله فـوق‌العـاده حسـاسیت دارنـد و گـاه مـی‌شود سهل‌انگاری پدران و مادران و برخـورد کـودکان بـه‌مناظری کـه نـمی‌بایست آن را بـبینند ، سرچشمهٔ انحرافات اخـلاقی و گـاه بیماری‌های روانـی شـده است .

و نیز در همین‌جا لازم می‌دانیم به پدران و مادران توصیه کنیم که این مسـائل را جـدی بگیرند و فرزندان خود را به گرفتن اجازهٔ ورود، عادت‌دهند و همچنین ازکارهای دیگری‌که سبب تحریک فرزندان می‌گردد، ازجمله خوابـیدن زن و مـرد در اتـاقی‌که بـچه‌های مـمیّز می‌خوابند تا آن‌جا که امکـان دارد ، پـرهیـز کننـد و بـدانـند ایـن امـور از نـظر تـربیتی

فوق‌العاده در سرنوشت آن‌ها مؤثر است .

جالب این که در حدیثی از پیامبر می‌خوانیم که فرمود : « **اِیّاکُمْ وَ اَنْ یُجامِعَ الرَّجُلُ اِمْرَأَتَهُ وَ الصَّبِیُّ فِی الْمَهْدِ یَنْظُرُ اِلَیْهِما** : مبادا در حالی‌که کودکی در گهواره به شما می‌نگرد، آمیزش جنسی کنید » .[1]

(۶۰) **وَ الْقَواعِدُ مِنَ النِّساءِ اللاّتی لایَرْجُونَ نِکاحاً فَلَیْسَ عَلَیْهِنَّ جُناحٌ اَنْ یَضَعْنَ ثِیابَهُنَّ غَیْرَ مُتَبَرِّجاتٍ بِزینَةٍ وَ اَنْ یَسْتَعْفِفْنَ خَیْرٌ لَهُنَّ وَ اللّهُ سَمیعٌ عَلیمٌ**

و زنان از کار افتاده‌ای که امید به ازدواج ندارند ، گناهی بر آن‌ها نیست که لباس‌های (رویین) خود را بر زمین بگذارند، به شرط این‌که در برابر مردم خودآرایی نکنند و اگر خود را بپوشانند ، برای آن‌ها بهتر است و خداوند شنوا و دانا است .

در این آیه استثنایی برای حکم حجاب زنان بیان می‌کند و زنان پیر و سالخورده را از

۱- *«بحار الانوار» ، جلد ۱۰۳ ، صفحهٔ ۲۹۵ .*

این حکم مستثنی می‌شمرد ، درواقع برای این استثناء ، دو شرط وجود دارد ؛

نخست این‌که به سن و سالی برسند که معمولاً امیدی به ازدواج ندارند و به تعبیر دیگر جاذبهٔ جنسی را کاملاً از دست داده‌اند .

دیگر این‌که در حال برداشتن حجاب خود را زینت ننمایند .

روشن است که با این دو قید ، مفاسد کشف حجاب در مورد آنان وجود نخواهد داشت و به همین دلیل اسلام این حکم را از آنان برداشته است .

این نکته نیز روشن است که منظور برهنگی و بیرون آوردن همهٔ لباس‌ها نیست ، بلکه تنها کنارگذاشتن لباس‌های رو است که بعضی روایات از آن به چادر و روسری تعبیر کرده (اَلْجِلْبابُ وَ الْخِمارُ) .

در حدیثی از امام صادق علیه‌السلام در ذیل همین آیه می‌خوانیم که فرمود : « اَلْخِمارُ وَ الْجِلْبابُ ، قُلْتُ بَيْنَ يَدَيْ مَنْ كانَ ؟ قالَ : بَيْنَ يَدَيْ مَنْ كانَ غَيْرَ مُتَبَرِّجَةٍ بِزينَةٍ : منظور روسری و چادر است ، راوی می‌گوید : از امام پرسیدم : در برابر هرکس که باشد ؟ فرمود : در برابر هرکس که باشد ، اما

خودآرایی و زینت نکند» .[۱]

در پایان آیه اضافه می‌کند : با همهٔ احوال «اگر آن‌ها تعفف کنند و خویشتن را بپوشانند ، برای آن‌ها بهتـر است» (وَ اَنْ یَسْتَعْفِفْنَ خَیْرٌ لَهُنَّ وَ اللّٰهُ سَمیعٌ عَلیمٌ) .

چرا که از نظر اسلام هرقدر زن جانب عفاف و حجاب را رعایت کند ، پسندیده‌تر و به تقوا و پاکی نزدیک‌تر است .

(۶۱) لَیْسَ عَلَی الْاَعْمیٰ حَـرَجٌ وَ لاٰ عَلَی الْاَعْرَجِ حَـرَجٌ وَ لاٰعَلَی الْمَریضِ حَرَجٌ وَ لاٰ عَلیٰ اَنْفُسِکُمْ اَنْ تَأْکُلُوا مِنْ بُیُوتِکُمْ اَوْ بُیُوتِ اٰبائِکُمْ اَوْ بُیُوتِ اُمَّهاتِکُمْ اَوْ بُیُوتِ اِخْوٰانِکُـمْ اَوْ بُیُـوتِ اَخَوٰاتِکُـمْ اَوْ بُیُوتِ اَعْمٰامِکُمْ اَوْ بُیُوتِ عَمّٰاتِکُمْ اَوْ بُیُوتِ اَخْوٰالِکُمْ اَوْ بُیُوتِ خٰالاٰتِکُمْ اَوْ مٰا مَلَکْتُمْ مَفٰاتِحَهُ اَوْ صَدیقِکُمْ لَیْسَ عَـلَیْکُمْ جُنٰاحٌ اَنْ تَأْکُلُوا جَمیعاً اَوْ اَشْتٰاتاً فَاِذٰادَخَلْتُمْ بُیُوتاً فَسَلِّمُوا عَلیٰ اَنْفُسِکُمْ

۱- *«وسائل الشیعه» ، جلد ۱۴ ، کتاب النکاح ، صفحهٔ ۱۴۷ ، باب ۱۱۰ .*

تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ مُبٰارَكَةً طَيِّبَةً كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ اللّٰهُ لَكُمُ الْاٰيٰاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ

بر نابینا و افراد شل و بیمار گناهی نیست (که با شما هم‌غذا شوند) و بر شما نیز گناهی نیست که از خانه‌های خودتان (خانه‌های فرزندان یا همسر انتان که خانهٔ خود شما محسوب می‌شود، بدون اجازهٔ خاصی) غذا بخورید و همچنین خانه‌های پدر انتان یا خانه‌های مادر انتان، یا خانه‌های برادر انتان یا خانه‌های خواهر انتان یا خانه‌های عموهایتان یا خانه‌های عمه‌هایتان یا خانه‌های دایی‌هایتان یا خانه‌های خاله‌هایتان یا خانه‌ای که کلیدش در اختیار شما است یا خانه‌های دوستانتان، بر شما گناهی نیست که به طور دسته جمعی یا جداگانه غذا بخورید و هنگامی که داخل خانه‌ای شدید، بر خویشتن سلام کنید، سلام و تحیتی از سوی خداوند، سلام و تحیتی پربرکت و پاکیزه، این‌گونه خداوند آیات را برای شما تبیین می‌کند، شاید اندیشه کنید.

خانه‌های یازده‌گانه‌ای که غذا خوردن از آن‌ها مجاز است

طبق صریح بعضی از روایات، اهل مدینه قبل از این‌که اسلام را پذیرا شوند، افراد

نـــابینـا و شـل و بیمار را از حضور بر سـر سـفرهٔ غـذا مـنع مـی‌کردند و بـا آن‌هـا هـم‌غذا نمی‌شدند و از این کـــار نفـــرت داشتنـد .

و به‌عکس بعد از ظهور اسلام گروهی غذای این‌گونه افراد را جدا می‌دادند نـه بـه ایـن علت که از هم‌غذا شدن با آن‌ها تنفر داشتند ، بلکه به این دلیل که شاید اعمی غذای خوب را نبیند و آن‌ها ببینند و بخورند و این برخلاف اخلاق است و همچنین در مورد افـراد لنگ و بیمـــار کـــه ممکـن است در غـــذا خـــوردن عقـب بمـــانند و افـــراد سـالم پیشی بگیرند .

به‌هر دلیل که بود ، با آن‌ها هم‌غذا نمی‌شدند و روی همین جهت افـراد اعـمی و لنگ و بیمار نیز خود را کنار می‌کشیدند ، چراکه ممکن بود مایهٔ ناراحتی دیگـــران شـوند و ایـن عمـل را بـرای خـود گنـاه می‌دانستنـــــد .

این موضوع را از پیامبر خدا که سؤال کردند ، آیهٔ فوق نازل شـد و گـفت : هـیچ مانعی ندارد که آن‌ها با شما هم‌غذا شوند .

سپس قرآن مجید اضافه می‌کند : «بر خود شما نیز گناهی نیست که‌از این خانه‌ها بـدون

گرفتن اجازه غذابخورید؛ خانه‌های خودتان» (منظور فرزندان یـا هـمسران است کـه از آن تعبیر به خانهٔ خود شده است) (وَ لاٰ عَلیٰ اَنْفُسِکُمْ اَنْ تَأْکُلُوا مِنْ بُیُوتِکُمْ) .

« یا خانه‌های پـدرانتـــان» (اَوْ بُیُوتِ اٰبٰائِکُـمْ) .

« یا خانه‌های مادرانتـــان» (اَوْ بُیُوتِ اُمَّهٰاتِکُمْ) .

« یا خانه‌های برادرانتـــان» (اَوْ بُیُوتِ اِخْوٰانِکُمْ) .

« یا خانه‌های خواهرانتـان» (اَوْ بُیُوتِاَخَوٰاتِکُمْ) .

« یا خانه‌های عموهایتـان» (اَوْ بُیُوتِ اَعْمٰامِکُمْ) .

« یا خانه‌های عمه‌هایتـان» (اَوْ بُیُوتِ عَمّٰاتِکُـمْ) .

« یا خانه‌های دایی‌هایتان» (اَوْ بُیُوتِاَخْـوٰالِکُمْ) .

« یا خانه‌های خاله‌هایتان» (اَوْ بُیُوتِخٰالاٰتِکُـمْ) .

« یا خانه‌ای که کلیدش در اختیار شما است» (اَوْمٰا مَلَکْتُـمْمَفٰاتِحَـهُ) .

« یـــا خـانـــه‌هـــای دوستـــانتـــان» (اَوْ صَـدیقِکُـمْ) .

البتـه این حکـم شـرایط و تـوضیحـاتی دارد بعد از پایان تفسیـر آیـه خواهد آمد .
سپس ادامه می‌دهد : « لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنٰاحٌ اَنْ تَأْكُلُوا جَميعاً اَوْ اَشْتٰاتاً » .
گویا جمعی از مسلمانان در آغاز اسلام از غذا خوردن تنهایی ابا داشتند و اگرکسی را برای هم‌غذا شدن نمی‌یافتند ، مدتی گرسنه می‌ماندند ، قرآن به آن‌ها تعلیم می‌دهد که غـذا خـوردن بـه صـورت جمعـی و فـردی ، هـر دو مجـاز اسـت .(۱)
بعضی نیز گفته‌اند که : گروهی از عرب مقیّد بودند که غذای میهمان را به‌عنوان احـترام جداگانه ببرند وخود با او هم‌غذا نشوند (مبادا شرمنده یا مـقیّد گـردد) آیـه ایـن قـیدها را بـرداشـت و تـعلیـم داد کـه ایـن یـک سـنت سـتـوده نـیسـت .

بعضی دیگر گفته‌اند که : جمعی مقیّد بودندکه اغنیاء با فـقیران غـذا نـخورند و فـاصلهٔ

---

۱ و ۲- *« تفسیـر تبیـان » ، ذیـل آیـهٔ مورد بحث .*

طبقاتی‌را حتی برسر سفره‌حفظ کنند، قرآن‌این‌سنت‌غلط‌وظالمانه‌را باعبارت‌فوق‌نفی‌کرد.[۱]

مانعی ندارد که آیه ناظر به همهٔ این امور باشد .

سپس به یک دستور اخلاقی دیگر اشاره می‌کندکه : « هنگامی که وارد خانه‌ای شدید ، بر خویشتن سلام کنید ، سلام و تحیتی‌از نزدخداوند، سلام و تحیتی پربرکت و پاکیزه »(فَاِذٰا دَخَلْتُمْ بُيُوتاً فَسَلِّمُوا عَلىٰ اَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ مُبٰارَكَةً طَيِّبَةً ...) .

در این‌که منظوراز این « بُيُوت » (خانه‌ها) چه خانه‌هایی‌است ، بعضی از مفسران آن را اشاره به خانه‌های یازده‌گانهٔ فوق می‌دانند و بعضی دیگر آن را مخصوص مساجد دانسته‌اند .

ولی پیدا است که آیه مطلق است و همهٔ خانه‌ها را شامل می‌شود ، اعم از خانه‌های یازده‌گانه‌ای که انسان برای صرف طعام وارد آن می‌شود و یا غیر آن از خانه‌های دوستان و خویشاوندان یا غیر آن‌ها ، زیرا هیچ دلیلی بر تقیید مفهوم وسیع آیه نیست .

۱- « تفسیر تبیان » ، ذیل آیهٔ مورد بحث .

و امـــا ایـــن کـــه منظـــور از «ســـلام کـــردن بـــر خویشتن» چیست ، بـاز در ایـن‌جا چنـــد تفسیـــــر دیـــــده می‌شـــــود .

ما فکر می‌کنیم منافاتی در میان این تفسیرها نباشد ، به هنگام ورود در هر خانه‌ای باید سلام کرد ، مؤمنان بر یکدیگر و اهل منزل بر یکدیگر و اگر هم کسی نباشد ، سلام کردن بر خویشتن ، چـراکه همهٔ این‌ها در حقیقت بازگشت به سلام بر خویش دارد .

لذا در حدیثی از امام باقر علیه‌السلام می‌خوانیم هنگامی که از تفسیر این آیه سؤال کردند، در جواب فرمود: «هُوَ تَسْلیمُ الرَّجُلِ عَلیٰ اَهْلِ الْبَیْتِ حینَ یَدْخُلُ ثُمَّ یَرُدُّونَ عَلَیْهِ فَهُوَ سَلاٰمُکُمْ عَلیٰ اَنْفُسِکُمْ: منظور سلام کردن انسان بر اهل خانه است به هنگامی که وارد خانه می‌شود، آن‌ها طبعاً به‌او پاسخ می‌گویند و سلام را به‌خود او بازمی‌گردانند و این است سلام شما بر خودتان» .[1]

۱- *«نورالثقلین» ، جلد ۳ ، صفحهٔ ۶۲۷ .*

و باز از همان امام می‌خوانیم که فرمود : « **اِذا دَخَلَ الرَّجُلُ مِنْکُمْ بَیْتَهُ فَاِنْ کانَ فیهِ اَحَدٌ یُسَلِّمُ عَلَیْهِ وَ اِنْ لَمْ یَکُنْ فیهِ اَحَدٌ فَلْیَقُلْ اَلسَّلامُ عَلَیْنا مِنْ عِنْدِ رَبِّنا یَقُولُ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ تَحِیَّةً مِنْ عِنْدِ اللّهِ مُبارَکَةً طَیِّبَةً**: هنگامی که کسی از شما وارد خانه‌اش می‌شود ، اگر در آن‌جا کسی باشد ، بر او سلام کند و اگر کسی نباشد ، بگوید : سلام بر ما از سوی پروردگار ما ، همان‌گونه که خداوند در قرآن فرموده : " **تَحِیَّةً مِنْ عِنْدِ اللّهِ مُبارَکَةً طَیِّبَةً** " » .(۱)

آیا خوردن غذای دیگران مشروط به اجازهٔ آن‌ها نیست؟

چنان‌که در آیهٔ فوق دیدیم خداوند اجازه داده است که انسان از خانه‌های بستگان نزدیک و بعضی از دوستان و مانند آن‌ها که مجموعاً یازده مورد می‌شود ، غذا بخورد و در آیه اجازه گرفتن از آن‌ها شرط نشده بود و مسلماً مشروط به اجازه نیست ، چون با وجود اجازه، ازغذای هرکس می‌توان خورد و این یازده گروه خصوصیّتی‌ندارد .

۱- *«نورالثقلین» ، جلد ۳ ، صفحهٔ ۶۲۷ .*

ولی آیا احراز رضایت باطنی (به اصطلاح از طریق شاهد حال) به خاطر خصوصیت و نزدیکی که میان طرفین است ، شرط می‌باشد ؟

ظاهر اطلاق آیه این‌شرط رانیز نفی می‌کند، همین‌قدر که احتمال رضایت او باشد (و غالباً رضایت حاصل است) کافی می‌شمرد .

ولی اگر وضع طرفین به صورتی درآمده که یقین به عدم رضایت داشته باشند ، گرچه ظاهر آیه نیز از این‌نظر اطلاق دارد ، اما بعید نیست که آیه از چنین صورتی منصرف باشد ، به خصوص این که این‌گونه افراد نادر هستند و معمولاً اطلاق‌ها شامل این‌گونه افراد نادر نمی‌شود .

بنابراین آیهٔ فوق در محدودهٔ خاصی آیات و روایاتی راکه تصرف در اموال دیگران را مشروط به احراز رضایت آن‌ها کرده است ، تخصیص می‌زند ، ولی تکرار می‌کنیم این تخصیص در محدودهٔ معینی است ، یعنی غذا خوردن به مقدار نیاز ، خالی از اسراف و تبذیر .

آن‌چه در بالا ذکر شد ، در میان فقهای ما مشهور است و قسمتی از آن نیز صریحاً در روایات آمده است .

در روایت معتبری از امام صادق علیه‌السلام می‌خوانیم هنگامی که از این آیه جملهٔ « **اَوْ صَديقِكُمْ** » از آن حضرت سؤال کردند ، فرمود : « **هُوَ وَ اللّٰهِ الرَّجُلُ يَدْخُلَ بَيْتَ صَديقِهِ فَيَأْكُلُ بِغَيْرِ اِذْنِهِ**: به‌خدا قسم منظور این است که انسان داخل خانهٔ برادرش می‌شود و بدون اجازه غذا می‌خورد ».(۱)

روایات متعدد دیگری نیز به همین مضمون نقل شده که در آن‌ها آمده است ، اذن گرفتن در این موارد شرط نیست .

در مورد «**عدم اِفْساد**» (و عدم اسراف) نیز در بعضی از روایات تصریح شده‌است.(۲)

---

۱ و۲- *«وسائل‌الشیعه»، جلد ۱۶،صفحهٔ ۴۳۴، حدیث۱و۴ .*

بعضی‌از فقهاء طعام‌های نفیس و عالی که صاحب‌خانه احیاناً برای خود یا میهمان محترمی و یا مواقع خاصی ذخیره کرده است ، استثناء کرده‌اند و این استثناء به حکم انصراف‌آیه ازاین‌صورت بعید به‌نظرنمی‌رسد .

برای کسب توضیحات بیشتر در این زمینه به جلد ۳۶ ، کتاب «جواهر الکلام» مراجعه فرمایید .

منظور از « صدیق » کیست ؟

بدون شک صداقت و دوستی معنای وسیعی دارد و منظور از آن در این‌جا مسلماً دوستان خاص و نزدیک هستند که با یکدیگر رفت و آمد دارند و ارتباط میان آن‌ها ایجاب می‌کند که به منزل یکدیگر بروند و از غذای هم بخورند ، البته همان‌گونه که در اصل مسأله یادآور شدیم ، در این‌گونه موارد احراز رضایت شرط نیست ، همان اندازه که یقین به نارضایی نداشته باشد ، کافی است .

لذا بعضی از مفسران در ذیل این جمله گفته‌اند : منظور دوستی است که در دوستیش

صادقانه با تو رفتار کند و بعضی دیگر گفته‌اند : دوستی است که ظاهر و باطنش با تو یکی است و ظاهراً همه اشاره به یک مطلب دارند .

ضمناً از این‌تعبیر اجمالاً روشن می‌شود آن‌ها که تا این اندازه در برابر دوستانشان گذشت ندارند ، در واقع دوست نیستند .

در این‌جا مناسب است گسترش مفهوم دوستی و شرایط جامع آن‌راکه در حدیثی از امام صادق علیه‌السلام نقل شده ، بشنویم ، ایشان فرمودند : « **لاٰ تَكُونُ الصَّداقَةُ اِلاّٰ بِحُدُودِها ، فَمَنْ كانَتْ فيهِ هٰذِهِ الْحُدُودِ اَوْ شَيْءٌ مِنْها فَانْسِبْهُ اِلَى الصَّداقَةِ وَ مَنْ لَمْ يَكُنْ فيهِ شَيْءٌ مِنْها فَلاٰ تَنْسِبْهُ اِلىٰ شَيْءٍ مِنَ الصَّداقَةِ ؛ فَاَوَّلُها اَنْ تَكُونَ سَريرَتُهُ وَ عَلاٰنِيَتُهُ لَكَ واحِدَةً ، وَ الثّاني اَنْ يَرىٰ زَيْنَكَ زَيْنَهُ وَ شَيْنَكَ شَيْنَهُ ، وَ الثّالِثَةُ اَنْ لاٰ تُغَيِّرُهُ عَلَيْكَ وَ لاٰيَةٌ وَ لاٰمالٌ ، وَ الرّابِعَةُ اَنْ لاٰ تَمْنَعَكَ شَيْئاً تَناٰلُهُ مَقْدُرَتُهُ ، وَ الْخامِسَةُ وَ هِيَ تَجْمَعُ هٰذِهِ الْخِصٰالَ اَنْ لاٰ يُسَلِّمُكَ عِنْدَ النَّكِباٰتِ** : دوستی جز با حدود و شرایطش امکان‌پذیر نیست ، کسی که این حدود و شرایط یا بخشی از آن در او باشد ، او را دوست بدان و کسی که هیچ‌یک از این شرایط در او نیست ، چیزی از دوستی در او نیست ؛ نخستین شرط دوستی آن است

که باطن و ظاهرش برای تو یکی باشد ، دومین شرط این است که زینت و آبروی تو را زینت و آبروی خود بداند و عیب و زشتی تو را عیب و زشتی خود ببیند ، سوم این است که مقام و مال ، وضع او را نسبت به تو تغییر ندهد ، چهارم این‌که آن‌چه را درقدرت دارد، از تو مضایقه ننماید و پنجم که جامع همهٔ این صفات است ، آن‌است‌که تو را به‌هنگام‌پشت‌کردن روزگار رهانکند » .(۱)

تفسیر « مَا مَلَكْتُمْ مَفَاتِحَهُ »

در برخی‌از شأن نزول‌ها آمده که در صدر اسلام وقتی مسلمان‌ها به جهاد می‌رفتند ، گاهی کلید خانهٔ خود را به افراد ازکار افتاده‌ای که قادر بر جهاد نبودند ، داده و حتی به آن‌ها اجازه می‌دادند که از غذاهای موجود در خانه بخورند ، اما آن‌ها احیاناً از ترس این‌که مبادا گناهی باشد ، از خوردن امتناع می‌ورزیدند .

طبق این روایت منظور از « مَا مَلَكْتُمْ مَفَاتِحَهُ » (خانه‌هایی که مالک

۱- *«اصول کافی» ، جلد ۲ ، صفحهٔ ۴۶۷ .*

کلیدهای آن شده‌اید) همین است .[۱]

ولی باتوجه به سایر گروه‌هایی که در این آیه نام آن‌ها برده شده ، ظاهر این است که منظور از این جمله ، کسانی است که کلید خانهٔ خود را به خاطر ارتباط نزدیک و اعتماد ، به دست دیگری می‌سپارند ، ارتباط نزدیک میان این‌دو سبب شده که آن‌ها نیز در ردیف بستگان و دوستان نزدیک باشند ، خواه رسماً وکیل بوده باشد یا نه .

سلام و تحیت

« تَحِیَّت » در اصل از مادهٔ « حَیٰات » است و به معنی دعا کردن برای سلامت و حیات دیگری می‌باشد ، خواه این دعا به صورت « سَلاٰمٌ عَلَیْکُم » یا « اَلسَّلاٰمُ عَلَیْنٰا » و یا مثلاً « حَیّٰاکَ اللّٰهُ » بوده باشد ، ولی معمولاً هر نوع اظهار محبتی را که افراد در آغاز ملاقات نسبت به یکدیگر می‌کنند ، « تحیّت » می‌گویند .

۱- *« تفسیر قرطبی » ، ذیل آیهٔ مورد بحث .*

منظــور از « تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ مُبارَكَةً طَيِّبَةً » این‌است که تحیّت را به نـوعی بـا خـدا ارتباط دهنــد ، یعنـی منظور از « سَلامٌ عَلَيْكُم » این باشد که "سـلام خـدا بـر تـو بـاد" یـا "سلامتی تو را از خدا می‌خواهم" ، چراکه از نظر یک فرد موحد هرگونه دعایی بالاخره به خدا بازمی‌گردد و از او تقـاضـا می‌شــود و طبیعـی است دعایی که چنین باشد، هم پربرکت (مُبـارَك) و هــم پــاکیــزه (طَيِّبَـة) اســت .

دربارهٔ سلام و اهمیت آن و وجوب پاسخ دادن به هرگونه تحیّتی در جلد چهارم تـفسیر نمونه ذیل آیهٔ ۸۶ سورهٔ نساء بحث شده است .

(۶۲) اِنَّمَا الْمُؤْمِنـُونَ الَّذينَ اٰمَنـُوا بِاللّٰهِ وَ رَسـُولِهِ وَ اِذاٰكانُوا مَعَهُ عَلىٰ اَمْرٍ جامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتّٰى يَسْتَأْذِنُوهُ اِنَّ الَّذينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ اوُلٰئِكَ الَّذينَ يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَ رَسـُولِهِ فَاِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَـأْنِهِمْ فَأْذَنْ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُــمُ اللّٰهَ اِنَّ اللّٰــهَ غَفـُورٌ رَحيــمٌ

مؤمنان واقعی کسانی هستند که ایمان به خدا و رسولش آورده‌اند و هنگامی‌که در کار

مهمی با او باشند ، بدون اجازهٔ او به جایی نمی‌روند ، کسانی که از تو اجازه می‌گیرند ، آن‌ها به‌راستی ایمان به‌خدا و پیامبرش آورده‌اند، دراین‌صورت هرگاه از تو برای بعضی از کارهای مهم خود اجازه بخواهند ، هرکس از آن‌ها را می‌خواهی (و صلاح می‌بینی) اجازه ده و برای آن‌ها استغفار کن که خداوند غفور و رحیم است .

پیامبر را تنها نگذارید

منظور از « اَمْرٍ جامِعٍ » هرکار مهمی است که اجتماع مردم در آن لازم است و تعاون و همکاریشان ضرورت دارد ، خواه مسألهٔ مهم مشورتی باشد، خواه مطلبی پیرامون جهاد و مبارزه با دشمن و خواه نماز جمعه در شرایط فوق‌العاده و مانند آن .

در حقیقت این یک دستور انضباطی است که هیچ جمعیت و گروه متشکل و منسجم نمی‌تواند نسبت به آن بی‌اعتنا باشد ، چراکه در این‌گونه مواقع گاهی حتی غیبت یک فرد گران تمام می‌شود و به هدف نهایی آسیب می‌رساند ، مخصوصاً اگر رییس جمعیت ، فرستادهٔ پروردگار و پیامبر خدا و رهبر روحانی نٰافِذُ الْاَمْر باشد .

توجه به این نکته نیز لازم است که منظور از اجازه گرفتن این نیست که هرکس کـاری بگیرد ، یک اجازهٔ صوری بگیرد و به دنبال کار خود برود ، بلکه به‌راستی اجازه گیرد ، یعنی اگر رهبر غیبت او را مضرّ تشخیص نداد ، به او اجازه می‌دهد و در غیرایـن صـورت بـاید بماند و گـــاهی کـــار خصوصی خود را فدای هدف مهم‌تر کند ، لذا در دنبال این جمله اضافه می‌کنـــد : « اِنَّ الَّـــذیـنَ یَسْتَـــأْذِنـُونَـــکَ اوُلئِـــکَ الَّـــذیـنَ یُـؤْمِنـُونَ بِـاللّـهِ وَ رَسـُولِـهِ ... » .

روشن است که این‌گونه افراد باایمان باتوجه به این‌که برای امر مهمی اجتماع کرده‌اند ، هرگز برای یک کار جزئی اجـازه نمـی‌طلبند و منظور از « شَأْنِهِمْ » در آیه ، کارهای ضروری و قابل اهمیت می‌باشد .

و از سوی دیگر خواست پیامبر مفهومش ایـن نـیست کـه بـدون در نـظر گـرفتن جوانب امر و اثرات حضور و غیاب افراد ، اجازه دهد ، بلکه این تعبیر بـرای آن است کـه دست رهبـــر باز بـاشد و در هر مـــورد ضـرورت حضور افراد را احساس می‌کند ، به آن‌ها اجـــازهٔ رفتـــن را ندهد .

شاهد این سخن این‌که در آیهٔ ۴۳ سورهٔ توبه ، پیامبر را به‌خاطر اجازه دادن به بعضی از افراد مؤاخذه می‌کند و می‌گوید : « **عَفَى اللّٰهُ عَنْكَ لِمَ اَذِنْتَ لَهُمْ حَتّٰى يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ تَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ** : خداوند تو را عفو کرد ، چرا به آن‌ها اجازه دادی پیش از آن که راستگویان از دروغگویان برای تو شناخته شوند » .

این آیه نشان می‌دهد که حتی پیامبر در اجازه دادن افراد باید دقت کند و تمام جوانب کار را در نظر گیرد و در این امر مسؤولیت الهی دارد .

و در پایان آیه می‌فرماید : هنگامی که به آن‌ها اجازه می‌دهی « برای آنان استغفار کن که خداوند غفور و رحیم است » (**وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمُ اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ**) .

در این‌جا این سؤال پیش می‌آید که این استغفار برای چیست ؟ مگر آن‌ها با اجازه گرفتن از پیامبر بازگنهکار هستند که نیاز به استغفار دارند ؟

این سؤال را از دو راه می‌توان پاسخ داد ؛ نخست این‌که آن‌ها گرچه مأذون و مجاز هستند ، ولی بالاخره کار شخصی خود را بر کار جمعی

مسلمین مقدم داشته‌اند و این خالی از یک‌نوع ترک اولیٰ نیست [۱] و لذا نیاز به استغفار دارند (همانند استغفار بر یک عمل مکروه) .

ضمناً این تعبیر نشان می‌دهد که تا می‌توانند از گرفتن اجازه خودداری کنند و فداکاری و ایثار نمایند که حتی پس از اجازه ، باز عمل آن‌ها ترک اولیٰ است ، مبادا حوادث جزئی را بهانهٔ ترک گفتن این برنامه‌های مهم قرار دهد .

دیگر این‌که آن‌ها به خاطر رعایت ادب در برابر رهبرشان درخور لطف الهی هستند و پیامبر به عنوان تشکر از این عمل برای آن‌ها استغفار می‌کند ، در عین حال این دو پاسخ باهم منافاتی ندارد و ممکن است هردو منظور باشد .

(۶۳) لاٰتَجْعَلُوادُعٰاءَالرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعٰاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضاًقَدْ يَعْلَمُ اللّٰهُ الَّذينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِوٰاذاً فَلْيَحْذَرِالَّذينَ يُخٰالِفُونَ عَنْ اَمْرِهِ اَنْ تُصيبَهُمْ فِتْنَةٌ اَوْ

۱- «تفسیر فخر رازی» ، «روح المعانی» ، ذیل آیهٔ مورد بحث .

يُصيبَهُمْ عَذابٌ اَليمٌ

دعوت پیامبر را در میان خود مانند دعوت بعضی از شمانسبت به بعضی دیگر تلقی نکنید ، خداوند کسانی از شما را که پشت سر دیگران پنهان می‌شوند و یکی پس از دیگری فرار می‌کنند، می‌داند ، آن‌ها که مخالفت فرمان اومی‌کنند ، باید از این بترسند که فتنه‌ای دامنشان را بگیرد و یا عذاب دردناک به آن‌ها برسد .

« يَتَسَلَّلُونَ » از مادهٔ « تَسَلُّل » در اصل به معنی برکندن چیزی است و معمولاً به کسانی که مخفیانه و به‌طور قاچاقی از جایی می‌گریزند ، « مُتَسَلِّلُون » گفته می‌شود .

« لِوٰاذاً » از مادهٔ « مُلاٰوِزَة » به معنی استتار است و در این‌جا به معنی عمل کسانی است که پشت سر دیگری خود را پنهان می‌کنند یا در پشت دیواری قرار می‌گیرند و به اصطلاح افراد را خواب می‌کنند و فرارمی‌نمایند، این‌عملی بوده که منافقین به هنگامی که پیامبر مردم را برای جهاد یا امر مهم دیگری فرامی‌خواند ، انجام می‌دادند .

قرآن مجید می‌گوید : این عمل زشت منافقانهٔ شما یعنی فرار پنهانی از جهاد و کارهای حساس ، اگر از مردم پنهان بماند ، از خدا هرگز پنهان نخواهد ماند و این مخالفت‌های شما در برابر فرمان پیامبر مجازات دردناکی در دنیا و آخرت دارد .

دراین‌که منظور از « فِتْنَة » دراین‌جا چیست ، باید گفت «فِتْنَة» مفهوم وسیعی دارد که همهٔ این امور و غیر این‌ها را شامل می‌شود همان‌گونه که « عَذابٌ اَلیمٌ » ممکن است عذاب دنیا یا آخرت یا هر دو را دربرگیرد .

(۶۴) اَلاٰ اِنَّ لِلّٰهِ مٰا فِی السَّمٰوٰاتِ وَ الْاَرْضِ قَدْ یَعْلَمُ مٰا اَنْتُمْ عَلَیْهِ وَ یَوْمَ یُرْجَعُونَ اِلَیْهِ فَیُنَبِّئُهُمْ بِمٰا عَمِلُوا وَ اللّٰهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلیمٌ

آگاه باشید که آن‌چه در آسمان‌ها و زمین است ، برای خداست ، او می‌داند آن‌چه را که‌شما بر آن هستید و روزی که‌به‌سوی او بازمی‌گردند، آن‌ها را از اعمالی که‌انجام‌دادند، آگاه می‌سازد و خدا به هرچیزی آگاه است .

آیـهٔ مـورد بحـث که آخریـن آیـهٔ سـورهٔ نـور است ، اشـارهٔ لطـیف و پـرمعنایی‌است به‌مسألـهٔ مبـدأ و معاد که انگیزهٔ انجام همهٔ فرمان‌های الهی است و در واقع ضـامن اجـرای همهٔ اوامر و نواهی می‌باشد ، از جملـه اوامـر و نواهـی مهمـی که در سـراسـر این سـوره آمده است .

در این آیه سه بار بر روی علم خدا نسبت به اعمال انسـان‌ها تکـیه شـده است و ایـن به‌خاطر آن است که انسان هنگامی که احساس کند کسی به‌طور دائم مراقب او است و ذره‌ای از پنهان و آشکارش بر او مخفی نمی‌ماند ، این اعتقاد و باور اثر تربیتی فوق‌العاده روی او می‌گـذارد و ضـامـن کنتـرل انسـان در بـرابـر انحـرافـات و گنـاهـان اسـت .

پایان سورهٔ نـور

سورهٔ فرقان

فضیلت تلاوت سورهٔ « فرقان »

پیرامون فضیلت تلاوت این سوره ، در روایتی از پیغمبر گرامی اسلام نقل شده‌است : « کسی‌که سورهٔ "فرقان" را بخواند ، (و به محتوای آن بیندیشد و در اعتقاد و عمل از آن الهام گیرد) روز قیامت مبعوث می‌شود در حالی که در صف مؤمنان به رستاخیز است ، کسانی که یقین داشتند که قیامت فرا می‌رسد و خداوند مردگان را به زندگی جدید بازمی‌گرداند » .(۱)

و نیز « اسحاق بن عمار » از حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام نقل می‌کندکه فرمود : « تلاوت سورهٔ تبارک (فرقان) را ترک مکن چرا که هرکس آن را در هر شب بخواند خداوند او را هرگز عذاب نمی‌کند و او را مورد حساب قرار نمی‌دهد و جایگاهش در بهشت برین است » .(۲)

۱- « *مجمع البیان* » ، *آغاز سورهٔ فرقان* . ۲- « *نور الثقلین* » ، *جلد ۴ ، صفحهٔ ۲* .

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشندهٔ بخشایشگر

(۱) تَبارَكَ الَّذي نَزَّلَ الْفُرْقانَ عَلىٰ عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعالَمينَ نَذيراً

زوال‌ناپذیر است و پربرکت است کسی که قرآن را بر بنده‌اش نازل کرد تا جهانیان را انذار کند (و از عذاب و کیفر الهی بترساند).

برترین معیار شناخت

این سوره با جملهٔ «تبارک» آغاز می‌شود که از مادهٔ «برکت» است و می‌دانیم برکت داشتن چیزی عبارت از آن است که دارای دوام و خیر و نفع کامل باشد.

جالب این‌که مبارک بودن ذات پروردگار به وسیله نزول فرقان، یعنی قرآنی که جداکنندهٔ حق از باطل است معرفی شده و این نشان می‌دهد که برترین خیر و برکت آن است که انسان وسیله‌ای برای شناخت حق از باطل در دست داشته باشد.

موهبت «فرقان و شناخت» تا آن حد اهمیت دارد که قرآن مجید در آیه ۲۹ سوره انفال

آن را به عنوان پاداش بزرگ پرهیزکاران ذکر کرده‌است : « **یٰا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اِنْ تَـتَّقُوااللّٰـهَ یَجْعَلْلَکُمْ فُرْقٰاناً**: ای‌کسانی‌که ایمان آورده‌اید اگر تقوی پیشه کنید خداوند فرقان در اختیار شما می‌گذارد ».

آری بدون تقوا ، شناخت حق از باطل ممکن نیست ، چرا که حب و بغض‌ها و گناهان حجاب ضخیمی بر چهرهٔ حق می‌افکنـد و درک و دید آدمی را کور می‌کند .

(۲) اَلَّذی لَهُ مُلْکُ السَّمٰوٰاتِ وَ الْاَرْضِ وَ لَمْ یَتَّخِذْ وَلَداً وَلَمْ یَکُنْ لَهُ شَریکٌ فِی الْمُلْکِ وَ خَلَقَ کُلَّ شَیْءٍ فَقَدَّرَهُ تَقْدیراً

خداوندی که حکومت و مالکیت آسمان‌ها و زمین از آن‌او است و فرزندی برای خود انتخاب نکرد و شریکی در حکومـت و مالکیـت ندارد و همه‌چیز را آفرید و دقیقاً انـــدازه گیـــری نمـــود .

واژهٔ « مُلک » چنان‌که «راغب» در « مفردات » می‌گوید : به معنی در اختیار گرفتن چیزی و حاکمیت بر آن است ، درحالی که مِلک همیشه دلیل برحاکمیت و تصرف مالکانه نیست و به این ترتیب هر مُلکی ، مِلک است ، در حالی که هر مِلکی ، مُلک نیست .

سپس به‌نفی عقاید مشرکان یکی پس‌از دیگری پرداخته می‌گوید: « وَ لَمْ یَتَّخِذْ وَلَداً » .[۱]

اصولاً نیاز به فرزند یا به خاطر استفاده از نیروی انسانی اودر کارها است ، یا برای یاری گرفتن به هنگام ضعف و پیری و ناتوانی است و یا برای انس گرفتن در تنهایی است و مسلم است که هیچ یک از این نیازها در ذات پاک او راه ندارد .

و به این ترتیب اعتقاد نصاری را به این‌که حضرت عیسی مسیح علیه‌السلام فرزند خدا است و یا یهود که «عزیر» را فرزندخدا می‌دانستند و هم‌چنین اعتقاد مشرکان عرب را نفی می‌نماید .

۳ وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ اٰلِهَةً لاٰ یَخْلُقُونَ شَیْئاً وَ هُمْ یُخْلَقُونَ وَ لاٰ یَمْلِکُونَ لِاَنْفُسِهِمْ ضَرّاً وَ لاٰ نَفْعاً وَ لاٰیَمْلِکُونَ مَوْتاً وَ لاٰ حَیٰوةً وَ لاٰ نُشُوراً

آن‌ها غیر از خداوند معبودانی برای خود برگزیدند ، معبودانی که چیزی را نمی‌آفریند

۱- توضیح بیشتر دربارهٔ نفی فرزندان از خداوند و دلایل آن در جلد ۱ تفسیرنمونه ، ذیل آیه ۱۱۶، سورهٔ بقره آمده است .

بلکه خودشان مخلوقند مالک زیان و سود خود نیستند و نه مالک مرگ و حیات و رستاخیزشان .

اصولی که برای انسان اهمیت دارد همین پنج امر است : مسأله سود و زیان و مرگ و زندگی و رستاخیز .

به راستی اگر کسی مالک اصلی این امور نسبت به ما باشد شایستهٔ پرستش است اما آیا این بت‌ها هرگز قادر بر این امور در مورد خودشان هستند تا چه رسد به این‌که عابدان خود را بخواهند در این جهات زیر پوشش حمایت خویش قرار دهند ؟

(۴) وَ قٰالَ الَّذينَ كَفَرُوا اِنْ هٰذٰا اِلاّٰ اِفْكٌ نِ افْتَرىٰهُ وَ اَعٰانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ اٰخَرُونَ فَقَدْ جٰاؤُا ظُلْماً وَ زُوراً

و کافران گفتند این فقط دروغی است که ساخته و گروهی او را بر این کار یاری داده‌اند آن‌ها (با این سخن) ظلم و دروغ بزرگی را مرتکب شدند .

« جٰائُوا » از مادهٔ « مَجيء » معمولاً به معنی آمدن است ، ولی در این‌جا به معنی آوردن

آمـده اسـت ، همانگونـه که در آیه ۸۱ سوره یونس می‌خوانیم : که موسی به ساحران گفت : « **مَا جِئْتُمْ بِهِ السِّحْرُ** : آنچه شما آورده‌اید سحر است » .

واژهٔ « زُور » در اصـــل به معنـی قسمـت بـالای سینـه ، گـرفته شده ، سپس به هرچیز کـه حـــد وســـط متمـایل شـود ، اطـلاق گردیده و از آن‌جا که « دروغ » از حق منحرف شده و به بـــاطـل گـــراییـــده بـــه آن زور می‌گـــوینـــد .

ولی قرآن در جواب آن‌ها فقط یک جمله می‌گوید و آن این‌که « **فَقَدْ جَاؤُا ظُلْماً وَ زُوراً** » .

«**ظُلْم**» ازاین‌نظرکه مردی‌امین و پاک و ر استگوهمچون‌پیامبراسلام رامتهم به دروغ و افترابرخدا باهمدستی جمعی‌از اهل کتاب کردند و به مردم و خود نیز ستم نمودند و دروغ وباطل‌ازاین‌نظرکه سخن‌آن‌ها کاملاًبی‌اساس‌بود،زیرابارهاپیامبر آن‌هارادعوت به آوردن سوره‌ها و آیاتی همچون قرآن کرده بود و آن‌ها در برابر این تَحَدّی عاجز و ناتوان شده‌بودند.

این خود نشان‌می‌دادکه این آیات ساخته مغز بشر نیست ، چراکه اگر چنین بود آن‌ها نیز می‌توانستند با کمک‌گرفتن‌ازجماعت‌یهود و اهل‌کتاب نظیرآن رابیاورند، بنابرایـن عـجزشان

بر دروغشان دلیل بر ظلمشان است .

(۵) وَ قالُوا اَساطيرُ الْاَوَّلينَ اكْتَتَبَها فَهِيَ تُمْلىٰ عَلَيْهِ بُكْرَةً وَ اَصيلاً

و گفتند این همان افسانه‌های پیشینیان است که وی آن را رونویس کرده و هر صبح و شام بر او املا می‌شود .

تهمت‌های رنگارنگ

مشرکان گفتند او در واقع از خود چیزی ندارد ، نه علم و دانشی و نه ابتکاری ، تا چه رسد به وحی و نبوت ، او از جمعی کمک گرفته و مشتی از افسانه‌های کهن را گردآوری نموده و نام آن را وحی و کتاب آسمانی گذارده است . او در مواقعی که مردم کمتر در صحنه حضور دارند ، یعنی به هنگام صبح و هنگام شام برای منظور خود کمک می‌گیرد .

(۶) قُلْ اَنْزَلَهُ الَّذي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمٰوٰاتِ وَ الْاَرْضِ اِنَّهُ كانَ غَفُوراً رَحيماً

بگو : کسی آن را نازل کرده است که اسرار آسمان‌ها و زمین را می‌داند ، او غفور و رحیم بوده و هست .

اشاره به این‌که محتوای این کتاب و اسرار گوناگونی که از علوم و دانش‌ها ، تاریخ اقوام پیشین ، قوانین و نیازهای بشری و حتی اسراری از عالم طبیعت و اخباری از آینده در آن است نشان می‌دهد که ساخته و پرداخته مغزبشرنیست وبا کمک ازاین وآن تنظیم‌نشده ، بلکه مولود علم کسی است که آگاه از اسرار آسمان و زمین است و علم او برهمه چیز احاطه‌دارد .

(۷) **وَ قٰالُوا مٰالِ هٰذَاالرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعٰامَ وَ يَمْشِي فِي‌الْاَسْوٰاقِ لَوْلاٰ اُنْزِلَ اِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونَ مَعَهُ نَذِيراً**

و گفتند چرا این رسول غذامی‌خورد؟ و در بازارها راه‌می‌رود؟ (نه سنت فرشتگان دارد ونه روش شاهان) چرا فرشته‌ای بر او نازل نشده که همراه وی مردم را انذار کند؟ (و گواه صدق دعوت او باشد) .

(۸) **اَوْ يُلْقىٰ اِلَيْهِ كَنْزٌ اَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهٰا وَ قٰالَ‌الظّٰالِمُونَ اِنْ تَتَّبِعُونَ اِلاّٰ رَجُلاً مَسْحُوراً**

یا گنجی از آسمان برای او فرستاده یا باغی داشته باشد که از (میوه) آن بخورد و (امرار

معاش کند) و ستمگران گفتند شما تنها از یک انسان مجنون پیروی می‌کنید.

چرا این پیامبر گنج‌ها و باغ‌ها ندارد ؟

از مجموع دو آیهٔ فوق چنین استفاده می‌شود که آنها در واقع چند ایراد واهی به پیامبر اسلام داشتند که مرحله به مرحله ازگفتار خود عقب نشینی می‌کردند .

نخست معتقد بودند اصلاً او باید فرشته باشد، این‌که غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود مسلماً فرشته نیست .

بعد گفتند: بسیار خوب اگر فرشته نیست لااقل فرشته‌ای به عنوان معاونت همراه او از سوی خدا اعزام گردد .

باز از این تنزل کردند و گفتند به فرض این‌که پیامبر خدا بشر باشد باید گنجی از آسمان به سوی او انداخته شود ، تا دلیل بر این باشد که او مورد توجه خدا است .

و در آخرین مرحله گفتند : به فرض که هیچ یک از این‌ها را نداشته باشد لااقل باید آدم فقیری‌نباشد، مانند یک‌کشاورزمرفه، باغی‌در اختیارش‌باشد که‌ازآن زندگی‌خودرا تأمین کند .

اما متأسفانه او فاقد همهٔ این‌ها است و بـازهم می‌گوید پیغمبر هستم .

و در پایان نتیجه گیری کردند که این ادعای بزرگ او در چنین شرایطی دلیل بر آن است که عقل سالمی ندارد .

(۹) اُنْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْاَمْثٰالَ فَضَلُّوا فَلاٰيَسْتَطيعُونَ سَبيلاً

ببین چگونه برای تو مثل‌ها زدند و گمراه شدند ، آن‌چنان که قدرت پیدا کردن راه را نـــدارنـــد .

بررسی بهانه‌جویی‌های پنج‌گانهٔ کفار و مشرکین نسبت به پیامبر

این جمله تعبیرگویایی است از این واقعیت که آن‌ها در مقابل دعوت حق و قرآنی کـه محتوای آن شاهد گویای ارتباطش با خدا است به یک مشت سـخنان واهـی و بـی‌اسـاس دست‌زده و می‌خواهند بااین حرف‌های‌بی‌پایه، چهرهٔحقیقت را بپوشانند .

« اَمْثٰال » دراین‌جا به‌خصوص با قراین موجود درآیه به معنی سخنان سست و بـی‌پایه است و تعبیر به « اَمْثٰال » شایدبه خاطر آن است که آن را در لباس حق و مثل و مانند دلیل

منطقی درآورده‌اند درحالی‌که واقعاً چنین‌نیست .

دراین‌جا این سؤال پیش‌می‌آید که چرا می‌فرماید : « فَضَلُّوا فَلاٰ يَسْتَطيعُونَ سَبيلاً : آن‌ها گمراه شدند و قادر بر پیدا کردن راه حق نیستند » .

پاسخ این است که انسان در صورتی می‌تواند به حق راه یابد که خواهان حق و جویای حق باشد، اما آن کس که با پیش‌داوری‌های غلط و گمراه‌کننده‌ای که از جهل و لجاج و عناد سرچشمه می‌گیرد تصمیم خود را قبلاً گرفته است ، نه تنها حق را پیدا نخواهد کرد بلکه همیشه در برابر آن موضع‌گیری می‌کند .

(۱۰) تَبارَكَ الَّذي اِنْ شاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْراً مِنْ ذٰلِكَ جَنّٰاتٍ تَجْري مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰارُ وَ يَجْعَلْ لَكَ قُصُوراً

زوال‌ناپذیر و پربرکت است خدایی که اگر بخواهد برای تو بهتر از این می‌دهد، باغ‌هایی که از زیر درختانش نهرها جاری باشد و (اگر بخواهد) برای تو قصرهایی مجلل قرار می‌دهد.

در « خطبهٔ قاصعه » از «نهج البلاغه» بیان رسا و گویایی در این زمینه آمده است : آن‌جا

که امام علیه‌السلام می‌فرماید : « موسی بن عمران با برادرش (هارون) بر فرعون وارد شدند ، در حالی که لباس‌های پشمین به تن داشتند و در دست هرکدام عصایی بود ، به او شرط کردند که اگر تسلیم فرمان پروردگار شوی‌حکومت و ملکت باقی‌می‌ماند و عزّت و قدرتت دوام می‌یابد ، اما او گفت : آیا از این تعجب نمی‌کنید ؟ که با من شرط می‌کنند بقاء ملک و دوام عزّتم بستگی به خواستهٔ آن‌ها داشته باشد ،درحالی که فقر و بیچارگی از وضعشان می‌بارد (اگر راست می‌گویند) چرا دستبندهایی از طلا به آن‌ها داده نشده است ؟

این سخن را فرعون به خاطر بزرگ شمردن طلا و جمع‌آوری آن و تحقیر پشم و پوشیدن آن گفت .

ولی‌اگر خدا می‌خواست ، هنگام مبعوث‌ساختن پیامبرانش ، درهای گنج‌ها و معادن طلا و باغ‌های خرم و سرسبز را به روی آنان بگشاید ، می‌گشود و اگر می‌خواست پرندگان آسمان و حیوانات وحشی زمین‌را همراه آنان گسیل دارد ، می‌داشت ، اگر این کار را می‌کرد، امتحان از میان می‌رفت ، پاداش و جزاء بی‌اثر می‌شد ، وعده و وعیدهای الهی بی‌فایده

می‌گردید و برای پذیرندگان ، اجر و پاداش آزمودگان واجب نمی‌شد و مؤمنان استحقاق ثواب نیکوکاران را نمی‌یافتند و اسماء با معانی خود همراه نبودند ... .

اما خداوند پیامبران خویش را از نظر عزم و اراده قوی و از نظر ظاهر فقیر و ضعیف قرار داد ، ولی توأم با قناعتی که قلب‌ها و چشم‌ها را پر از بی‌نیازی می‌کرد ، هرچند فقر ظاهری آن‌ها چشم‌ها و گوش‌ها را از ناراحتی مملو می‌ساخت .

اگر پیامبران دارای آن‌چنان قدرتی بودند کسی خیال مخالفت با آنان را نمی‌کرد و توانایی و عزّتی داشتند که هرگز مغلوب نمی‌شدند و سلطنت و شوکتی دارا بودند که همه چشم‌ها به آنان دوخته می‌شد و از راه‌های دور ، بار سفر به سوی آنان می‌بستند ، اعتبار و ارزش آن‌ها برای مردم کمتر و متکبران سرتعظیم در برابرشان فرود می‌آوردند و اظهار ایمان می‌نمودند .

اما این ایمان به خاطر علاقه به هدف آنان نبود بلکه به خاطر ترسی که بر آن‌ها چیره می‌شد و به واسطهٔ میل و علاقه‌ای که به مادیات آن‌ها داشتند انجام می‌گرفت و در این

صورت‌در نیّت‌های آن‌ها خلوص‌یافت نمی‌شد و غیرازخدا دراعمال‌شان شرکت‌داشت».[۱]

﴿۱۱﴾ بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ وَ اَعْتَدْنا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيراً

(این‌ها همه بهانه است) بلکه آن‌ها قیامت را تکذیب کرده‌اند و ما برای کسی که قیامت را انکار کند آتش سوزانی مهیا کرده‌ایم.

«سَعِيراً» از مادهٔ «سَعْر» به معنی شعله‌ور شدن آتش است بنابراین سعیر به آتش شعله‌ور و دامنه‌دار و سوزان گفته می‌شود.

آن‌ها آن‌چه در زمینهٔ نفی و توحید و نبوت می‌گویند بهانه‌هایی است که در حقیقت از انکار معاد سرچشمه گرفته است، چراکه اگر کسی ایمان به چنان دادگاه عظیم و پاداش کیفر الهی داشته باشد این چنین بی‌پروا حقایق را به باد مسخره نمی‌گیرد و با ذکر بهانه‌های واهی از دعوت پیامبری که دلایل نبوتش آشکار است سر نمی‌پیچد و در برابر بت‌هایی که با

۱- «نهج‌البلاغه»، خطبهٔ ۱۹۲ (خطبهٔ قاصعه).

دست خود ساخته و پرداخته ، سر تعظیم فرود نمی‌آورد .

(۱۲) اِذا رَاَتْهُمْ مِنْ مَكانٍ بَعيدٍ سَمِعُوا لَها تَغَيُّظاً وَ زَفيراً

هنگامی‌که این آتش آن‌ها را از دور می‌بیند صدای وحشتناک و خشم‌آلود او را که با نفس زدن شدید همراه است می‌شنوند .

در این آیه تعبیرات متعدد گویایی است که از شدت این عذاب الهی خبر می‌دهد :

۱ ـ نمی‌گوید آن‌ها آتش‌دوزخ را از دور می‌بینند ، بلکه می‌گوید آتش آن‌ها را می‌بیند، گویی چشم و گوش دارد ، چشم بر راه دوخته و انتظار این گنهکاران را می‌کشد .

۲ ـ نیاز به این ندارد که آن‌ها نزدیک آن شوند تا به هیجان درآید ، بلکه از فاصلهٔ دور که طبق بعضی از روایات یک سال راه است ، از خشم فریاد می‌زند .

۳ ـ از این آتش سوزان توصیف به « تَغَيُّظ » شده و آن عبارت از حالتی‌است که انسان خشم خود را با نعره و فریاد آشکار می‌سازد .

۴ ـ برای آتش دوزخ ، « زفیر » قایل شده یعنی شبیه آن حالتی که انسان نفس را در

سینه فرو می‌برد ، آن‌چنان که دنده‌ها به طرف بالا رانده می‌شوند و این معمولاً در حالی است که انسان بسیار خشمگین می‌گردد .

مجموع این حالات نشان می‌دهد که آتش سوزان دوزخ همچون حیوان درندهٔ گرسنه‌ای که در انتظار طعمهٔ خویش است انتظار این گروه را می‌کشد (پناه برخدا) .

(۱۳) وَ اِذٰا اُلْقُوا مِنْهٰا مَكٰاناً ضَيِّقاً مُقَرَّنِينَ دَعَوْا هُنٰالِكَ ثُبُوراً

و هنگامی که در مکان تنگ و محدودی از آن افکنده‌می‌شوند ، درحالی که در غل و زنجیرند ، فریاد واویلای آن‌ها بلند می‌شود .

« مُقَرَّنِينَ » از مادهٔ «قَرَّنَ» به معنی نزدیکی و اجتماع دو یا چندچیز با هم‌است و طنابی‌که اشیاءرا باآن می‌بندند قَرَن می‌گویند و نیز به کسی که با غل و زنجیردست و پایش‌را به هم‌می‌بندد (به‌همین مناسبت) مُقَرَّن‌می‌گویند .

واژهٔ « ثُبُور » در اصل به معنی «هلاک و فساد» است و به هنگامی‌که انسان دربرابر چیز وحشتناک و مهلکی قرار می‌گیرد گاهی فریاد « ثُبُورا » بلند می‌کند که

مفهومش «ای مرگ بر من» است .

دوزخ مکان وسیعی است اما کفار را در این مکان وسیع آن‌چنان محدود می‌کنند که طبق بعضی از روایات وارد شدنشان در دوزخ همچون وارد شدن میخ در دیوار است .[۱]

(۱۴) لاٰ تَدْعُوا الْيَوْمَ ثُبُوراً وٰاحِداً وَ ادْعُوا ثُبُوراً كَثِيراً

امروز یک بار واویلا نگویید ، بلکه بسیار واویلا سر دهید .

عذاب دردناک آن‌ها موقتی نیست که باگفتن یک «وٰاثُبُوراً» پایان‌یابد ، بلکه باید در طول این مدت همواره این جمله راتکرار کنند ، به علاوه مجازات الهی درباره این ستمگران جنایت‌کار آن‌چنان رنگارنگ است که در برابر هرمجازاتی مرگ خود را با چشم می‌بینند و صدای «وٰاثُبُوراً» ایشان بلند می‌شود و گویی مرتباً می‌میرند و زنده می‌شوند .

۱- «مجمع البیان» ، ذیل آیهٔ مورد بحث .

(۱۵) **قُلْ أَذٰلِكَ خَيْرٌ اَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ كٰانَتْ لَهُمْ جَزٰاءً وَ مَصيراً**

بگو آیا این بهتر است یا بهشت جاویدانی که به پرهیزکاران وعده داده‌شده؟ بهشتی که پاداش اعمال آن‌ها و قرارگاهشان است.

(۱۶) **لَهُمْ فيهٰا مٰا يَشٰاؤُنَ خٰالِدينَ كٰانَ عَلىٰ رَبِّكَ وَعْداً مَسْؤُلًا**

هر چه بخواهند در آن‌جا برای آن‌ها فراهم است، جاودانه در آن خواهند ماند، این وعده‌ای است مسلم که پروردگارت بر عهده گرفته است.

جملهٔ « كٰانَ عَلىٰ رَبِّكَ وَعْداً مَسْؤُلًا » ، اشاره به این است که مؤمنان در دعاهای خود بهشت را با تمام نعمت‌هایش از خداوند تقاضا کرده‌اند ، آن‌ها سائل هستند و خدا « مَسْؤُلٌ عَنْه » چنان‌که در آیه ۱۹۴ سوره آل عمران از قول مؤمنان می‌خوانیم : « رَبَّنٰا وَ آتِنٰا مٰا وَعَدْتَنٰا عَلىٰ رُسُلِكَ : پروردگارا آن‌چه را به رسولانت دربارهٔ ما وعده فرموده‌ای به ما مرحمت فرما » .

(۱۷) **وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ وَ مٰا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ فَيَقُولُ ءَاَنْتُمْ اَضْلَلْتُمْ عِبٰادي هٰؤُلاٰءِ**

اَمْ هُـمْ ضَلُّـوا السَّبيـلَ

به‌خاطر بیاور روزی را که همه آن‌ها و معبودانی را که غیر از خدا پرستش می‌کردند جمع می‌کند و به‌آن‌ها می‌گوید: آیا شما این بندگان مرا گمراه کردید؟ یا خود گمراه شدند؟

منظـور از معبـودهـا در ایـــن‌جـا چـــه کســـانـی هستنـد ؟

منظور معبودهای انسانی (همچون مسیح) یا شیطانی (همچون جن) و یا «فـرشتگان» است که هرکدام را گروهی از مشرکان برای پرستش انتخاب کرده بودند .

و از آن‌جا که آن‌ها دارای عقل و شعور و ادراک هستند می‌توانند ، مورد این بـازپرسی قرار گیرند و برای اتمام حجت و اثبات دروغ مشرکان که می‌گویند این‌ها ما را بـه عـبادت خود دعوت کردند از آن‌ها سؤال می‌شود آیا چنین سخنی صحیح است ؟ و آن‌هـا صـریحاً گفتار مشرکان را تکذیب می‌کنند .

مسلم است که ادعای مشرکان و بت‌پرستان ، واهی و بی‌اساس بوده و آنان ایشان را به عبادت خود دعــوت نکــرده‌اند .

انگیزهٔ انحراف از اصل توحید

قابل توجه این‌که معبودان ، عامل اصلی انحراف این گروه مشرک را «زندگی مرفه» آن‌ها می‌شمرند و می‌گویند : خداوندا آن‌ها و پدرانشان را از نعمت‌های این زندگی برخوردار ساختی و همین باعث فراموشکاری آن‌ها شد ، به جای این‌که بخشندهٔ این نعمت‌هارا بشناسند و به شکر و طاعتش پردازند در گرداب غفلت و غرور فرورفتند و تو و روز قیامت را به دست فراموشی سپردند .

و از سویی دیگر این گونه افراد مایلند هرچه بیشتر آزاد باشند و هیچ محدودیتی در کامجویی از لذایذ در کارشان نباشد و قید و بندهایی از قبیل حلال و حرام و مشروع و نامشروع آن‌ها را از رسیدن به هدف‌هایشان منع نکند و به این دلیل نمی‌خواهند در برابر قوانین و مقررات دینی سرتعظیم فرود آورند و روز حساب و جزا را بپذیرند .

هم اکنون نیز طرفداران آیین خدا و تعلیمات انبیاء در میان مرفهین زیاد نیستند و

این مستضعفین هستند که طرفداران سرسخت و دوستان با وفاء و ایثارگر دین و مذهب هستند .

البته این سخن در هر دو طرف استثناهایی دارد ولی اکثریت هر دو گروه چنان هستند که گفتیم .

(۱۸) قٰالوُا سُبْحٰانَكَ مٰا كٰانَ يَنْبَغِي لَنٰا اَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ اَوْلِيٰاءَ وَ لٰكِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَ اٰبٰاءَهُمْ حَتّٰى نَسُوا الذِّكْرَ وَ كٰانُوا قَوْماً بُوراً

آن‌ها (در پاسخ) می‌گویند منزهی تو ، برای ما شایسته نبود که غیر از تو اولیایی برگزینیم ، ولی آنان و پدرانشان را از نعمت‌ها برخوردار نمودی تااین‌که آن‌ها (به‌جای شکر نعمت) یاد تو را فراموش کردند و هلاک شدند .

« بُور » از مادهٔ «بَوٰار» در اصل به معنی شدت کساد بودن چیزی است و چون شدت کسادی باعث فساد می‌شود چنان‌که در ضرب‌المثل عرب آمده « كَسَدَ حَتّٰى فَسَدَ » این کلمه

به معنی فساد و سپس هلاکت اطلاق شده است .

و از آن‌جا که زمین خالی از درخت و گل و گیاه در حقیقت فاسد و مرده است به آن «بـائِـر» می‌گویند .

بنابراین جملهٔ « کانُوا قَوْماً بُوراً » اشاره به این است که این گروه بر اثر غرق شدن در زندگی مرفه مادی و فراموش کردن خدا و رستاخیز به فساد وهلاکت کشیده شدند و سرزمین دلشان همچون بیابانی خشک و بائِر ، از گُل‌های ملکات ارزشمند انسانی و میوه‌های فضیلت و حیات معنوی خالی گردید .

(۱۹) فَقَدْ كَذَّبُوكُمْ بِمٰا تَقُولُونَ فَمٰا تَسْتَطِيعُونَ صَرْفاً وَ لاٰنَصْراً وَ مَنْ يَظْلِمْ مِنْكُمْ نُذِقْهُ عَذٰاباً كَبِيراً

(خداوند به آن‌ها می‌گوید ببینید) این معبودان ، شما را در آن‌چه می‌گویید تکذیب کردند اکنون قدرت ندارید عذاب‌الهی را برطرف سازید یا از کسی یاری بطلبید و هرکس از

شما ظلم و ستم کند عذاب شدیدی به او می‌چشانیم .

بدون شک « ظُلْم » مفهوم وسیعی دارد هرچند موضوع بحث در آیه « شرک » است‌که یکی‌ازمصداق‌های روشن‌ظلم‌می‌باشد، اما با این‌حال کلی بودن مفهوم آیه را از بین نمی‌برد .

۲۰ وَ مٰا اَرْسَلْنٰا قَبْلَكَ مِنَ‌الْمُرْسَلِينَ اِلاّٰ اِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ‌الطَّعٰامَ وَ يَمْشُونَ فِي‌الْاَسْوٰاقِ وَ جَعَلْنٰا بَعْضَكُمْ‌لِبَعْضٍ فِتْنَةً اَتَصْبِرُونَ وَ كٰانَ رَبُّكَ بَصِيراً

ما هیچ‌یک از رسولان را پیش از تو نفرستادیم مگر این‌که‌غذا می‌خوردند و در بازارها راه می‌رفتند و بعضی از شما را وسیله امتحان بعض دیگر قرار دادیم، آیا صبر و شکیبایی می‌کنید؟ (و از عهده امتحانات بر می‌آیید) وپروردگار تو بصیر وبینا بوده و هست.

همه پیامبران چنین بودند

این آزمایش ممکن است از این طریق باشد که انتخاب پیامبران از جنس بشر آن هم از انسان‌هایی که از میان توده‌های جمعیت محروم بر می‌خیزند خود آزمایش بزرگی است ،

چرا که گروهی ابا دارند زیر بار همنوع خود بروند به خصوص کسی که از نظر امکانات مادی در سطح پایینی قرار داشته باشد و آن‌ها از این نظر در سطح بالا و یا سن و سالشان بیشتر و در جامعه سرشناس‌تر باشند .

و به‌دنبال این سخن ، همگان را مورد خطاب قرار داده و سؤال می‌کند : « اَتَصْبِرُونَ » .

چرا که مهم‌ترین رکن پیروزی در تمام این آزمایش‌ها صبر و استقامت و پایمردی‌است، صبر و استقامت در برابر هوس‌های سرکشی که مانع از قبول حق می‌شود ، صبر و استقامت در برابر مشکلاتی که در آن‌جا وظایف و اداء رسالت‌ها وجود دارد و هم‌چنین شکیبایی در برابر مصایب و حوادث دردناک که زندگی انسان به هرحال خالی از آن نخواهد بود .

خلاصه تنها با نیروی پایداری و صبر است که می‌توان از عهدهٔ این امتحان بزرگ الهی بر آمد .

پایان جزء هیجدهم

فهـــرســت مطـالــب

موضــوع	صفحــه
متن تأییدیهٔ مرجع عالیقدر حضرت آیة الله العظمی مکارم شیرازی	۶
متن تأییدیهٔ حضرت آیت الله خزعلی مفسّر و حافظ کل قرآن کریم	۸
ویژگی‌ها و مزایای کتاب «تفسیر جوان»	۱۰
فضیلــت تلاوت ســورهٔ « مــؤمنــون »	۱۱
صفـــات برجستـــهٔ مؤمنـــان	۱۳
همســـر دائـــم و موقـــت	۱۹
مراحـــل تکامـل جنیـن در رَحِم مادر	۲۶
بـاز هـــم نشانه‌هـــای توحیـــد	۲۹

فهـــرســت مطـالــب

موضــوع	صفحــه
منطـــق کوردلان مغــرور	۳۹
پایان عمر یک قــوم سرکش	۴۲
سرانجام غم‌انگیز قوم ثمود	۵۰
یک سرنوشـــت عمومـــی	۵۱
اقوام سرکش یکی بعد از دیگری هلاک شدند	۵۳
عیسی علیه‌السلام و مریم، آیتی دیگر از آیات خدا	۵۸
همگـــی امـــت واحدیــد	۶۳
سبقت‌گیرندگان در خیــرات	۶۹

فهـــرســت مطـالــب

موضــوع	صفحــه
احکام الهی متناسـب با توانایی انسان‌ها است	۷۱
دل‌هـــای فرو رفتـــــه در جهـــل	۷۳
چرااکثریت تمایل‌به‌حق ندارند؟کدام‌اکثریت؟	۷۹
طـــرق مختلـــف بیدارســـازی الهـــی	۸۹
شرک جهـــان را به تباهـــی می‌کشـــــد	۱۰۱
پاســـخ بـــــدی بـــه نیکـــــــی	۱۰۶
از وسوسه‌های شیطان به خـــدا پنـاه بریـــد	۱۰۷
تقـــاضـــــای نامکـــــــــن	۱۰۹

فهـــرســت مطـالــب

موضــوع	صفحــه
تفسیـــر جملـــهٔ « فِیمٰا تَرَکْتُ »	۱۱۰
آن‌روز که نسب‌ها از اثر می‌افتد	۱۱۴
گوشـــه‌ای از مجازات بدکاران	۱۱۸
کوتاهـــی عمـــر ایـن جهـان	۱۲۴
رستگـــاران و نارستگـــــاران	۱۲۷
فضیلـت تـلاوت سـورهٔ « نور »	۱۲۹
حـــد شرعـی زن و مرد زناکار	۱۳۳
چرا زن زناکار بر مرد زناکار مقدم ذکر شده است ؟	۱۳۶

فهـــرســت مطـالــب

موضــوع	صفحــه
مجـازات در حضـور جمـــع چـرا ؟	۱۳۶
حــد زانــی قبـلاً چه بـوده اسـت ؟	۱۳۸
شرایط تحریم ازدواج با زانی و زانیة	۱۴۱
مـواردی که حکـم زنـا اعدام است	۱۴۲
مجـــــازات تهمـــــــت	۱۴۳
معنی « رمی » در آیهٔ (تهمت به زنان پاکدامن) چیست ؟	۱۴۴
چـرا در مسألـهٔ اتهـام به زنـا ، چهـار شاهد لازم است ؟	۱۴۵
شـــرط مهـــم قبولـــی توبـــــه	۱۴۹

فهـــرســت مطـالــب

موضــوع	صفحــه
مجـــازات تهمـت به همسر	۱۵۱
چرا حکم قذف در مورد دو همسر تخصیص خورده است ؟	۱۵۶
برنامهٔ مخصـوص « لعـان »	۱۵۷
داستـان پرمـاجـــرای افـــك (تهمـــت عظیـــم)	۱۵۹
کوچـــک شمـردن گنـــاه	۱۶۷
اشاعـهٔ فحشـاءِ ممنـــوع	۱۷۰
مجازات هم حسابـی دارد	۱۸۳
« خبیثـــات » و « خبیثـــون » چـــه کسانـی هستنـــد ؟	۱۸۴

فهـــرســت مطـالــب

موضــوع	صفحــه
بـــدون اذن بـــه خانـــــهٔ مـــردم وارد نشویـــد	۱۸۷
منظـــــور از « بیـــوت غیـــر مسکونـــه » چیســـت ؟	۱۹۱
مجازات کسی‌که بدون اجازه در خانهٔ مردم نگاه می‌کند	۱۹۲
مبـــــارزه بـــا چشم‌چرانـــی و تـــرک حجـــاب	۱۹۳
بحثـــی پیرامـــون استثنـــاءِ وجـــه وکفّین در حجاب	۲۰۰
منظـــــور از « نِسٰائِهِـــــنَّ » چیســـــــــت ؟	۲۰۲
تفسیـــر « اوُلِـــی الْاِرْبَـــةِ مِـــنَ الرِّجٰـــالِ »	۲۰۳
چـــرا عمـــو و دایی جزء محارم نیامده‌انـــــد ؟	۲۰۴

فهـــرســت مطـالــب

موضــوع	صفحــه
هرگونه عوامل تحریک ممنوع	۲۰۵
ترغیـــب به ازدواج آســـان	۲۰۶
منظور از جملهٔ « وَ الصّٰالِحینَ مِنْ عِبٰادِکُمْ وَ اِمٰائِکُمْ » چیست ؟	۲۰۸
بحثی پیرامون « عقد مکاتبه »	۲۱۳
معانــی هفتگانــهٔ " نور " در قــرآن مجیــد و روایات اسلامی	۲۱۶
اعمالـــی همچـــون ســراب	۲۳۴
تسبیــح عمومــی (عبـــادات چهارگانـــه) موجودات عالم	۲۴۰
تسبیـــح ویـــژهٔ پرندگـــان	۲۴۲

فهـــرســت مطـالــب

موضــوع	صفحــه
منظـــــور از «صَـــــلاٰة» چیســـــــــت؟	۲۴۳
گوشــه‌ای دیگــر از شگفتی‌هـــای آفرینـــــش	۲۴۵
ایمـــــان و پذیـــــرش داوری خـــــــدا	۲۵۴
بیمـــــــــاری نفـــــــــــاق	۲۵۵
ایمـــان و تسلیـــم مطلـــق در بـــرابـــر حـــق	۲۵۹
حکومـــــــت جهانـــــی مستضعفـــــــان	۲۶۳
وعدهٔ الهـــی حکومـــت روی زمیـــن از آن کیست؟	۲۶۵
مقدمات تحقق وعدهٔ خلافت صالحین بر روی زمین	۲۶۹

فهـــرســت مطـالــب

موضــوع	صفحــه
آداب ورود بـه جایگـــاه خصوصـــی پـــدر و مـــادر	۲۷۱
اجـــازهٔ کودکـان بـــرای ورود بـــه اتـاق والدیـــن	۲۷۵
خانه‌های یازده‌گانه‌ای که غذا خوردن از آن‌ها مجاز است	۲۸۱
آیا خوردن غذای دیگران مشروط به اجازهٔ آن‌ها نیست؟	۲۸۷
منظـــور از « صدیـــق » کیســـت ؟	۲۹۰
تفسیـــر « مٰـــا مَلَکْتُـــمْ مَفٰاتِحَـــهُ »	۲۹۲
ســـلام و تحیـــت	۲۹۳
پیامبـــر را تنهـــا نگذاریـــد	۲۹۵

فهـــرســت مطـالــب

موضــوع	صفحــه
فضیلـت تـلاوت سورهٔ « فـرقـــان »	۳۰۲
برتریـــــن معیـــــار شناخـــت	۳۰۳
تهمت‌هـــای رنگـــارنـــــگ	۳۰۸
چرا این پیامبر گنج‌ها و باغ‌ها ندارد ؟	۳۱۰
بررسی بهانه‌جویی‌های پنج‌گانهٔ کفار و مشرکین نسبت به پیامبر	۳۱۱
منظـــور از معبودهـــا در این‌جـــا چـــه کسانـــی هستنـــد ؟	۳۲۰
انگیزهٔ انحـــراف از اصـل توحیـد	۳۲۱
همـــه پیامبـــران چنیـــن بودند	۳۲۴